ومن یتوکل علی اللہ فھو حسبہ

بفضل و کرم الٰہی یہ کتاب من تصنیفات امام غزالی رحمۃ اللہ علیہ

سنہ ۱۲۷۱

منہاج العابدین

با ترجمہ

بفرمایش سید اکبر زمان صاحب اکبرآبادی زاد اللہ علمہ

در مطبع مدرسۂ آگرہ طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد مر خدای را که او ملک حکیم است و جواد کریم است و عزیز رحیم است
آنکه بیافرید آسمانها و زمین‌ها را بقدرت خود و تدبیر کارهای دو سرای
کرد بحکمت خود و بیافرید آدمیان و پریان را مگر برای عبادت خود پس
راه روشن است مر قصد کنندگان را و دلیل واضح است مر نظر کنندگان را
ولیکن خدای تعالی گمراه کند کسی را که خواهد و راه راست نماید کسی را که خواهد
و او داناتر است بکسانی که مستحق هدایت اند و درود بر محمد
سید المرسلین و بر پیوندگان او که نیکوکارانند و پاکانند اما بعد
بدانید ای برادران من اسعدکم الله وایانا بمرضاته
که عبادت ثمرهٔ علم است و فائده عمر است و حاصل بنده است

انچه در نسخه [illegible]

و بضاعت اولیاست ٭ و طریق اتقیاست ٭ و قیمت اعزه ست ٭

و مقصد خداوندان همت ست و لباس کریمان ست و حرفت مردان ست ٭

و اختیار خداوندان بصیرت ست ٭ و راه سعادت و جنت ست قال الله تعالی

وَاَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوْنِ الی من پروردگار شما ام پس مرا عبادت کنید

قوله تعالی اِنَّ هٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاۤءً وَّكَانَ سَعْيُكُمْ مَّشْكُوْرًا

ای خرد ای قیامت بوقت جزا دادن نیکوکاران را بر گزینند و بگویند ٭

این هست جزای سعی شما و هست سعی شما پسندیده ٭ پس چون بنده را

از عبادت چاره نیست در و نظر کردیم و راه او را تامل کردیم ٭ از اول

تا آخر یافتیم که راه عبادت راهی دشوار ست ٭ و صعب با عقبات بسیار ٭

و مشقت های سخت ٭ و مسافت دراز و آفات بزرگ ٭ و موانع بسیار ٭

و دشمنان قوی و راهزنان بی شمار ٭ و انچه در این مهلک و قاطع است

پنهان ٭ و یاران و یاری دهان اندک ٭ و همین واجب کند که چنین باشد

از انکه راه بهشت است رسول فرمود صلی الله علیه وسلم که بهشت را بمکروه

و دشواریها گرد گرفته اند و دوزخ را باسانی و شهوات و لذات

گرد گرفته اند ٭ و با اینهمه دشواریها که گفتیم بنده ضعیف و زمانه صعب

و جمیع معانی شریفه و سلامت می یابم از انواع مضرتها و آفتها ۞ و این
منعمی ست که مرا بشکر و خدمت مطالبه خواهد کرد ۞ و اگر غافل مانم نعمتها از من
سلب کند و مرا عذاب خود بچشاند و بجهت الزام حجت رسول علیه السلام
فرستاده است و اخبار کرده ۞ که ترا پروردگاریست ۞ قادر ۞ عالم ۞ حی
مرید ۞ متکلم ۞ فرماینده ۞ و نهی کننده ۞ و قادر برانکه اگر معصیت کنی عقاب
کند ۞ و اگر طاعت کنی ثواب دهد ۞ عالم سترها و آنچه در خاطر بگذرد ۞ و وعده و
و وعید کرده است و بر لازم گرفتن قوانین و میزان شرع امر کرده است
چون این معنی در خاطر بنده بگذرد و بر نفس خود بترسد ۞ و فزع کند ۞ و خواهد
که طریق خلاص خود بداند ۞ و نیابد آنرا طریق مگر نظر کردن بعقل در دلائل
و استدلال کردن بصنعت بر صانع ۞ تا حاصل شود مرا و را علم ۞ و یقین
بدانچه آن غیبست ۞ و بدان که مرا و را پروردگاریست که تکلیف کرده است
و امر و نهی کرده است ۞ پس این است اول عقبه که بنده را در راه عبادت
پیش آید و این عقبه علم است پس چاره نبیند از آن که در قطع او
مشغول شود بنظر کردن در دلائل ۞ و تعلم کردن و پرسیدن از علمای آخرت
که راه نماینده و چراغ امت اند ۞ تا قطع کند آن را بتوفیق الله تعالی

و حاصل شود مر او را علم و یقین بغیب و آن آنست که بداند که مر او را خدایی هست
یکی بی شریک و اوست آفریننده و امر کننده بخدمت و طاعت خود بظاهر و باطن
و نهی کرده است از کفر و معاصی و حکم کرده است بثواب جاودان اگر طاعت
کند و بعقاب جاودان اگر معصیت و بی فرمانی کند پس چون این
معرفتش حاصل شود و یقین کند بغیب ضرورة برای خدمت چست شود
و خواهد که بعبادت روی آرد و لیکن نداند که چگونه عبادت کند و چه چیز
واجب است در عبادت بظاهر و باطن پس چون معرفت خدای تعالی و آنچه
واجب است بروی از فرایض شرعی ظاهر و باطن حاصل کرده خواست تا در عبادت
شروع کند دید خود را تابیت بوده و مصر بر گناهان ملوث بانواع معاصی و جنایات
گفت چگونه روی آرم بعبادت که ملوثم به پلیدی گناهان پس واجب است بر من
که اول توبه کنم و بخدای تعالی باز گردم تا گناهان مرا بیامرزد و از بند معاصی
خلاص دهد و از نجاست گناهان پاک کند تا مرا صلاحیت خدمت و ایستادن
بر بساط قربت حاصل شود پس اینجا او را عقبهٔ توبه پیش آید و لابد بقطع این
عقبه محتاج شود تا بمقصود برسد و چون توبه کرد و جمیع شرایط توبه بجا آورد
و از قطع این عقبه فارغ شد خواست که عبادت کند دید که گرد بر گرد خویش موانع

بسیار، که هر یک از اینها او را از عبادت باز دارند بنوعی دیگر؛ چون درین تأمل کرد
چهار موانع یافت: دنیا، و خلق، و شیطان، و نفس؛ پس
محتاج شد لا محاله بدفع این موانع و دور کردن آن از خود، والا
ممکن نیست که بغلبه ایشان عبادت کند؛ پس اینجا او را عقبهٔ عوائق
پیش آمد، و محتاج شد بقطع کردن این عقبه بچهار چیز: ترک گرفتن دنیا،
و دور بودن از خلق، و محاربه کردن با شیطان، و لجام تقوی کردن
نفس خود را؛ چون این همه کرد و از قطع این عقبه فارغ شد
بازگشت تا عبادت کند، باز چیزها پیش می آید که او را از عبادت باز
میدارند؛ چون تأمل کرد چهار چیز یافت: اول رزق، از آنکه نفس
میگوید که مرا از رزق و قوام چاره نیست، و تو ترک دنیا کردی
و از خلق دور شدی، پس رزق و قوام من از کجا باشد؛ دوم خطر کارها
از آنکه صلاح و فساد آن در عاقبت معلوم نیست، و آن سبب مشغولی
[illegible] ۱۲
دلست؛ از آنکه نباید که در فسادی و مهلکه افتم؛ سوم قضاها و مصیبتها
که از همه جانب بر آدمی افتد، خاصه کسی را که او مخالفت خلق کرده است
و در محاربه شیطان نشسته و بمجاهده نفس مشغول شده، چه غصه‌هاست

نسخه: بغلبه ایشان

که چنین پس را فرو می باید خورد؛ و چه سختیهاست که او را پیش خواهد آمد
چهارم انواع قضا از خدای تعالی که ساعت فساعت برو خواهد
رسید وقتی موافق پس اینجا او را عقبه عوارض پیش آید و محتاج
بقطع کردن آن بچهار چیز؛ به توکل کردن بر خدای تعالی در کار رزق
و تفویض کردن کارها بخدای تعالی در مواضع خطر؛ و بصبر کردن
بر بلاها و برضا دادن وقت نزول قضا؛ چون اینهمه کرد و از قطع
این عقبه فارغ شد خواست که بعبادت کردن مشغول شود؛ می یابد نفس
خود را کاهل و ضعیف و در عبادت نشاطی و نه در ذکر و فکر فراغی
بلکه مائل بغفلت و راحت و بطالت بلکه بشره و فضول و حماقت
و جهالت؛ پس محتاج شد در کار نفس براننده که او را سوی طاعت

سائق

و خیر براند؛ و نشاطش در کار عبادت بیفزاید؛ و بمانعی که منع کند او را
از شر و معصیت؛ و کم کند رغبت او را از آن؛ و این نیست مگر خوف و رجا
از آنکه امید داشتن در ثواب خدای تعالی و وعده کرده است از انواع
کرامات سائقی است که باعث است مر نفس را بر عبادت کردن و طاعت
و هی و ترسیدن از عذاب دردناک خدای تعالی و از صعوبت آنچه

که وعید کرده است از انواع عقوبت و خواری ناچیز نیست مر نفس را
از کناه کردن اینست عقبه بواعث که پیش آمد او را و محتاج شد
بقطع آن بذکر این دو چیز چون ازین نیز فارغ شد و روی بعبادت
آورد می باید خود را فارغ از هر مانعی و شاغلی پس با نشاط و شوق و عزیمت
تمام بعبادت مشغول شد و بران مواظبت نمود در اثنای آن می بیند
درین عبادتی که چندین تحمل مشقت بجهت آن کرده است دو آفت عظیم
میکنند یکی ریا دوم عجب از آنکه وقتی در طاعت ریا می بیند و طاعت بدان
سبب باطل میشود اگر وقتی از ریا امتناع می ارد بدان سبب
در عجب افتد و عجب نیز عبادت او حبط کند پس پیش آمد او را اینجا
عقبه قوادح و محتاج شد بقطع آن به اخلاص و ذکر منت خدای تعالی
تا عمل او بسلامت ماند چون ازین نیز فارغ شد حاصل آمد مراورا عبادتی
چنانچه باید و شاید و سالم از همه آفات ولیکن چون نظر میکند خود را
غریق رحمت خدای تعالی می یابد از بسیاری نعمتهای خدای تعالی
که او را داده است می ترسد نباید که از شکر گفتن آن غافل شود و در کفران
افتد و ازین مرتبه بلند که مرتبه بندگان صالح است فرود افتد و منحط

گرد و پس ہمہ پیش آمد او را اینجا عقبہ حمد و شکر چون از قطع آن عقبہ
نیز فارغ شد بحمد و شکر گفتن بقدر امکان می باید خود را مطلوب
و مقصود در پیش و بسی دور نگذرد کہ بہ بیند خود را در صحرای شوق و جہات
محبت افتادہ و از انجا در ریاض رضوان و بساطین انس رسیدہ
و خلعتہا و کرامتہا از پروردگار خود یافتہ و حال او چنان شدہ
کہ بہ تن بود در دنیا و بہ دل بود در عقبی و ہر روز و ہر ساعت
منتظر رسول حق و از خلق ملال گرفتہ و دنیا را پلید دانستہ و در انتہای
این رسولان رب العالمین در رسند بروح و ریحان و بشارت
و رضوان از پروردگار راضی غیر غضبان پس ببرند او را
ازین دار فانی بحضرت الہی و مستقر ریاض جنت بہ بیند انجا نفس
فقیر و حقیر و ضعیف خود را مملکت عظیم و ہر زمان ہر ساعت مشاہدہ
کند از سید رحیم از لطف و انعام و تقرب و اکرام انچہ ہیچکس
وصف آن نتواند کرد و ہر روز در زیادت تا ابد الاباد پس زہے
سعادت عظیم و زہی بندہ نیکبخت و زہی دولت بزرگ و زہی کار
ستودہ و میخواہم از خدای تعالی کہ منت نہد بر ما و بر ہمہ مسلمانان

بدادن این نعمتهای بزرگ ؛ و نگرداند مارا از کسانی که نصیب نیست
مر ایشانرا ازین کار مگر وصف کردنی ؛ و از نه و بدنی و شنیدنی ؛
و دیدنی بی نفع ؛ و نگرداند علم مارا بر ما حجت ؛ و توفیق دهد مارا بعمل
صالح ؛ و قیام کردن بر آنچه دوست دارد و راضی باشد ؛ که اوست
بخشنده تر از همه بخشندگان و کرم کننده تر از همه کرم کنندگان پس
پس این بود ترتیبی که الهام کرد مرا خداوند عزّ و جلّ من در راه عبادت
بدان اکنون که حاصل ازین جمله هفت عقبه است ؛ اول عقبه علم دوم عقبه
توبه سوم عقبه عوائق چهارم عقبه عوارض پنجم عقبه بواعث ششم
عقبه قوادح هفتم عقبه حمد و شکر و بتمام شدن این عقبات تمام شود
کتاب منهاج العابدین الی الجنّة و ما اکنون شرح دهیم این عقبات را
بموجزترین الفاظ مشتمل بر نکتهای غریب نافع ان شاء الله تعالی والله ولی التوفیق
والتسدید ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

عقبه اول و این عقبه علم است

ای طالب اخلاص و عبادت مر ترا باد اول به علم که اوست قطب و مدار
ای لازم باد
کار مر دو جهان ؛ و بدانکه علم و عبادت مر دو جوهرانند که بسبب

ایشان ست هر چه می بینی؛ و هر چه می شنوی؛ از تصنیف مصنفان و
تعلیم معلمان؛ و نصیحت ناصحان؛ و ملک سبب ایشانست فرو
فرستادن کتب و رسولان و افریدن اسمانها و زمین ها و انچه درین
هر دو ست؛ از مخلوقات؛ و تامل کن درین دو آیت را از کتاب
خدای تعالی؛ یکی انکه گفته جل ذکره آیت اللّٰهُ الَّذِیْ خَلَقَ
سَبْعَ سَمٰوَاتٍ وَّمِنَ الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الْاَمْرُ بَیْنَهُنَّ
لِتَعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ وَّاَنَّ اللّٰهَ قَدْ اَحَاطَ
بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْمًا؛ معنی چنان باشد که خدای عز و جل انکسیست که بیافرید هفت
اسمانها و مثل این زمین را امیر و امر خدای میان ایشان و حکم
ملک او نافذ ست در ایشان تا بدانید که خدا تعالی بر همه چیز قادر است
و علم خدای تعالی بهمه چیز محیط ست و بسنده ست این آیت که دلیل
باشد بر شرف علم خصوصاً علم توحید آیت دوم قوله تعالی
وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِیَعْبُدُوْنِ؛ یعنی نیافریدم
پریان و ادمیان را مگر برای انکه مرا عبادت کنند و بسنده ست
این ایت که دلیل باشد بر شرف عبادت و روی اوردن بدان

پس بزرگ داریتی دو کار را که مقصود از آفریدن هر دو سرای
ایشانند پس واجب است مر بنده را که مشغول نشود مگر بدیشان و نظر
نکند مگر در ایشان و بدانکه هرچه جز این هر دو است از کارها آن باطل است
که در و خیری نیست و لغو است که در و حاصل نیست ؛ و چون این دانستی
بدانکه علم شریف تر است از عمل ؛ و ازین است که رسول فرمود صلی الله
علیه وسلم که فضیلت عالم بر عابد همچو فضیلت من است بر امت من ؛
و فرمود که یک نظر کردن سوی عالم دوست تر است نزدیک خدای تعالی
از عبادت یکساله صیام و قیام ؛ و فرمود که ره نمونی کنم شما را
بر شریف ترین اهل بهشت ؛ یاران گفتند بلی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود که ایشان علماء امت من اند پس ازینجا ظاهر شد مر ترا که علم
شریف تر است از عبادت ؛ ولیکن چاره نیست مر بنده را از عبادت
و الا علم بی عمل بی فائده باشد از انکه علم بمنزله درخت است ؛
و عبادت بمنزله ثمره است ؛ و شرف مر درخت را باشد از انکه اصل است
ولیکن نفع و منفعت از ثمره باشد ؛ چون چنین است چاره نیست
مر بنده را که از هر دو او را نصیب باشد و ازین است که گفت حسن بصری رحمة الله علیه

بطلب سید علم را طلب کردنی که از عبادت باز نمانید ۞ و طلب کنید عبادت را
طلب کردنی که از علم باز نمانید ۞ پس طلب کنید علم را بی از عمل باز ماندن
و طلب کنید عبادت را بی از علم باز ماندن ۞ چون معلوم شد که چاره
نیست مر بنده را از هر دو ۞ بدانکه علم اولی ترست بمقدم داشتن
بر عمل از انکه اصل و راهنما اوست ۞ و ازین است که فرمود پیغمبر علیه السلام
که علم امام عمل است و عمل متابع اوست و این علم اصل است و امام است
و مقدم بر عبادت از دو جهت یکی از برای انکه عبادت توانی کردن [illegible]
از انکه اول بر تو واجب است که معبود را بشناسی پس عبادت کنی و چگونه
عبادت کنی کسی را که نشناسی بنام و صفت او ندانی ۞ و از انچه واجب است
در حق او عقیدت کردن ۞ و انچه روا نیست اعتقاد کردن ندانی ۞ و بسا باشد
که چیزی را اعتقاد کنی در ذات و صفت او که آن مخالف حق است
و بدان سبب همه عبادت تو حبط باشد پس واجب است مر ترا که بیاموزی
هر چه واجب است کردن آن در شرع تا چنانکه فرموده شده ز نهی
که باموری بجا آری ۞ و بیاموزی انچه واجب است ترک آن از مناهی
تا انرا ترک کنی ۞ و چگونه قیام کنی بطاعتی که انرا ندانی ۞ که چیست و چگونه است

و چگونه بجا آری و چگونه اجتناب کنی از معصیتی که ندانی که آن معصیت
و ندانی که چگونه اجتناب کنند پس عبادت شرعی همچنانکه طهارت
و صلوة و صوم و جز آن واجب است که بیاموزی با جمیع احکام و شرائط
تا بدان قیام نمائی از آنکه بسا باشد که تو بر چیزی مصر باشی و آن مفسد
عبادتست یا آن مخالف سنت است و تو بر آن مطلع نه و بسا باشد
که ترا مشکلی در عبادت پیش آید و کسی را نیابی که از وی پرسی و تو نیز
ندانی و پس ازین بدانکه مدار این کار بر عبادت باطن است
که آن تعلق بدل دارد و آموختن آن نیز بر تو واجب است چنانچه
توکل و تفویض و رضا و صبر و توبه و اخلاص و غیر آن
چنانچه ذکر این درین کتاب بیاید ان شاء الله تعالی بدانکه پاک داشتن
تن و عبادت تن یک جزو عبادتست و پاک داشتن دل از عبادت
دل نود و نه جزو عبادت است و واجب است بر تو که بیاموزی اضداد
این هر یک همچو سخط و طول امل و حسد و ریا و کبر و عجب با سیر
از آن که داشتن و کردن این همه فریضه است بنص قرآن چنانکه
خدای تعالی میفرماید وعلی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین

یعنی بر خدا توکل کنید اگر شما مومن اید و جای دیگر میفرماید واشکروا لله
یعنی شکر کنید بر خدای تعالی را
ان کنتم ایاه تعبدون ۝ و جای دیگر میفرماید واصبر وما صبرک
اگر شما او را می پرستید
الا بالله یعنی صبر کن و نتوانی صبر کردن مگر بتوفیق خدای تعالی ؛ و جای دیگر
میفرماید وتبتل الیه تبتیلا یعنی قطع کن از همه و روی بدو آر ؛
و غیر این از آیات درین باب است چنانچه در باب فرضیت صوم و صلوٰة ست
پس چیست مر ترا که نماز و روزه و زکوٰة را فرض میدانی ؛ و ترک این بعض
کرده ؛ و هر دو را فرماینده یکی و کتاب یکی ؛ بلک ازین فرایض بکلی غافلی
تا یکی را از ایشان نام هم ندانی ندانم بفتوای که این عقیدت کرده ؛
مگر بفتوای کسی که همه همت او دنیاست تا معروف را منکر کرده است
و منکر را معروف ؛ و علومی را که خدای تعالی در کتاب خویش نور و حکمت
و هدی نام کرده است بکلی اهمال کرده و همه روی به کسب کردن مال حرام
آورده ؛ پس از انکه چیزی ازین فرایض ترک کنی و بصوم و صلوٰة
نفل مشغول شوی این ترا هیچ نفع نکند ؛ و بسا باشد که بر گناهی مصر
باشی که آن سبب دخول دوزخ است و مباحی را از طعام و شراب
و خواب ترک گیری و چنان گمان بری که مرا قرب خدای تعالی

حاصل میشود و تو بر باطل باشی و سخت تر ازین همه آنکه بطول امل مبتلا
باشی و طول امل معصیت و معصیت محض است و آنرا تو نیت خیر تصور
کنی بسبب جهل خود از فرق نا کردن میان طول امل و نیت خیر و همچنین
در جزع و سخط باشی و گمان بری که تضرع و ابتهال میکنم و همچنین در ریا
محض باشی و گمان بری تو آنرا که من حمد خدا میکنم یا گمان بری که من
میخوانم مردمان را بسوی نیکی و میشماری نزد خدای تعالی گناهان را اطاعت
و بجای عقاب الیم ثواب عظیم طمع داری پس تو در غروری عظیم و غفلتی
قوی باشی و این نزد خدای عز و جل مصیبتی است بزرگ مر عابدان جاهل را
پس ازین بدان که با این همه مر اعمال ظاهر را تعلقی است با اعمال باطن
که بدان اصلاح شود و بدان فاسد گردد چنانچه اخلاص و ریا و
عجب و ذکر منت و غیر آن پس هر که این اعمال باطن را نداند
و طریق تاثیر آن در عبادت ظاهر نشناسد و کیفیت احتراز کردن و
نگاهداشتن اعمال ازان نداند کم باشد که او را عملی از اعمال ظاهر سلامت
ماند پس طاعت ظاهر و باطن او را فوت شده باشد و نماند بدست او مگر بدبختی
و رنج و آن زیانی است پیدا و ازین است که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم

که خواب کردن عالم بهتر است از نماز کردن جاهل ؛ و عامل بی علم فساد
بیش از ان کند که صلاح ؛ و فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم که الهام کنند
از علم نیکبختان را ؛ و محروم کنند از علم بدبختان را ؛ و بدبختی ازین سبب
که علم نیاموخت ؛ و بی علم عمل کرد ؛ که فردا مفیدش نباشد و ازین است
که زهاد و سلف رضی الله عنهم در طلب علم مبالغه کرده اند ؛ و از میان
همه کارها کار علم اختیار کرده اند ؛ از انکه مدار کار عبودیت بر علم است ؛
چون این دانستی که طاعت نتوان کرد مگر بعلم پس علم مقدم باشد بر عبادت
و اما خصلت دوم که موجب تقدیم علم است بر عمل انست که علم نافع سبب
خوف و مهابت است چنانکه گفت انما یخشی الله من عباده العلماء
ازخدا
یعنی نترسند از خدای تعالی از بندگان او مگر عالمان ؛ و این از انست
که هر که خدای تعالی را نشناسد چنانچه شناختن است ؛ نترسد از وی چنانکه
حق ترسیدنست و تعظیم نکند چنانکه حق تعظیم کردن اوست و حرمت
داشتن او ؛ پس جمیع طاعات ثمره علم باشد و از جمیع معاصی علم نا
گشت ؛ و خبر این دو مقصود نیست مر بنده را در عبادت خدای تعالی
پس مر تو را باید علم پیش از همه چیزها ای سالک راه آخرت و الله الموفق

سوال شاید که بگویی که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم طلب العلم
فریضة علی کل مسلم ومسلمة کدام علم است آنکه طلب او فرض
ولازم است و مقدار آن چیست و چه مقدار هر بنده را در کار عبادت از آن
حاصل می باید کرد **جواب** بدانکه علومی که طلب او فرض ولازم است
سه است علم توحید و علم سر یعنی آنچه تعلق بدل دارد و علم شریعت اما حد
هر یکی که چه مقدار واجب است بدانکه از علم توحید مقداری واجب است
که بدان معرفت اصول دین حاصل گردد و آن آنست که بدانی که مر ترا
الهی است عالم قادر حی مرید متکلم سمیع بصیر و احد بی شریک
موصوف بصفات کمال منزه از دلالت حدوث و منفرد بقدم بری از کل
محدثات و محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بنده اوست و رسول اوست
و صادق است بدانچه اخبار کرده است از خدای تعالی در امور آخرت
بر تو باد که هیچ عقیده نکنی مادام که در قرآن یا در حدیث نیابی و فی الجمله
هر چیزی که جهل آن هلاک تو باشد آموختن آن فرض عین است و اما از
علم سر آن مقدار آموختن فریضه است که واجبات و مناهی آن بدانی
تا ترا تعظیم حق تعالی و اخلاص و سلامتی عمل حاصل گردد و بیان آن

تمامی درین کتاب بیاید انشاء الله تعالی و اما از علم شریعت هرچه فرض است
بر تو کردن آن ٭ آموختن آن هم فرض است تا چنانکه حق آن است ادا کنی
چنانچه طهارت و صلوٰة و صوم و اما حج و جهاد و زکوٰة اگر بر تو فریضه گردد
آموختن آن نیز فریضه شود ٭ و الا نه این است حد هر یکی از سه علم که طلب
کردن آن فرض عین است ٭ و اما دانستن علم توحید آن مقدار که بآن دعا یا
جدل کنی ٭ و ایشان را الزام کنی فرض عین نیست بلکه فرض کفایه است ٭
فرض عین همان است که اعتقاد تو بدان درست کرده ٭ و همچنین علم سر
و شرح عجایب قلب نیز بسیار است ٭ معرفت جمله آن بر تو واجب نیست
بلکه همان قدر که مفید عبادت تو باشد ٭ دانستن آن فرض عین است
تا آنچه مضر است از آن اجتناب کنی ٭ و آنچه از آن چاره نیست ٭ همچون اخلاص
و حمد و شکر و توکل آنرا اکتساب کنی ٭ و همچنین در علم فقه واجب نیست
که جمیع ابواب فقه از بیع ٭ و شراء ٭ و اجارت ٭ و نکاح ٭ و طلاق ٭ بدانی
که دانستن آن همه فرض کفایه است ٭ سوال اگر گوئی که آن مقدار
از علم توحید که فرض است ممکن است که بتجربه و مطالعه معلی این کس را حاصل شود
جواب بدانکه استاد کشاینده و آسان کننده است و تحصیل کردن علم

بر او سهل تر است اما خدا تعالی بفضل خویش کسی را که خواهد خود معلم او

شود؛ چون این دانستی بدانکه این عقبه که عقبۂ علم است عقبۂ دشوار است

ولیکن مطلوب و مقصود بدین حاصل شود و نفع او بسیار است و قطع او

دشوار است؛ و خطر او بزرگ است؛ که بسا کسی که عدول او اعراض کرد از و

گمراه شد؛ و بسا کس که در قطع او مشغول شد که بلغزید و بسا کس که متحیر

بماند در راه؛ و بسا کس که سلوک کرد و در مدت اندک قطع کرد و بسا

که در و هفتاد سال در قطع کردن بماند؛ والامر کله بید الله عزوجل؛

اما نفع او آنست که ذکر کردیم از شدت احتیاج بنده بدان؛ و بنای کار ربانی

عبادت بر آنست؛ خاصه علم توحید و علم سر در خبر است که خدای تعالی وحی

کرد بداود صلوات الله علیه و علی نبینا؛ که ای داود علم نافع بیاموز

گفت الهی علم نافع کدام است گفت آنکه بدانی علم جلال و عظمت و کبریا

و کمال قدرت من؛ بر همه چیز بدانی این ست علمی که ترا نزدیک گرداند

بمن؛ و روایت کرده از علی رضی الله تعالی عنه او گفت اگر در حالت طفولیت

بمردمی و در بهشت رفتمی؛ خوش نیامدی مرا از انکه بپروردگار خود را نشناختمی

و اما شدت او آنست که در طلب او اخلاص می باید کرد؛ هر که علم را طلب

کنند تا مردمان بدو توجه کنند و مجالست امرا او را حاصل شود و در
مجالس بدان مباهات کند و مال حرام دنیا صید کند و او از جملهٔ زیانکاران
است ابو یزید بسطامی رحمة الله علیه گفته است که سی سال مجاهده کردم
و هیچ چیز سخت تر از کار علم بر من نبود و بپرهیز از آنکه شیطان بر تو
مکر کند و بگوید که چون در علم چنین خطر است و تحصیل او دشوار پس
ترک او لی تر است پس باید که بدین گمان از علم باز نمانی که رسول
فرمود صلی الله علیه وسلم شب معراج دوزخ را دیدم که اکثر دوزخیان
فقیران بودند گفتند یا رسول الله فقیران از مال فرمود نی از علم
پس هر که علم را نیاموزد نتواند که عبادت را چنانچه حق است بجا آورد
و اگر مردی خدای تعالی را عبادت کند همچون عبادت ملائکه هفت
آسمان و او را علم نباشد از جملهٔ زیانکاران باشد پس جهت بشو
در طلب علم به بحث و تلقین و تدریس و بپرهیز از کاهلی و ملال و الا
در خطر گمراهی باشی نعوذ بالله منها پس حاصل کار آنکه چون نیکو
نظر کردی در دلائل صنع باری تعالی و دانستی که ترا الهی است
قادر عالم حی مرید متکلم سمیع بصیر منزه از حدوث پاک

از همه نقصانها و آفتها؛ روا نیست بر وی و آنچه روا است بر محدثات و مخلوقات
او بچیزی نماند؛ و چیزی بوی نماند؛ منزه از مکان و جهات؛ و نظر کردی
در معجزات رسول الله صلی الله علیه وسلم پس دانستی که او رسول خدا است
و امین است بر وحی؛ و آنچه سلف بر آن اعتقاد کرده اند که خدای تعالی را
دیدنی است در آخرت؛ و قرآن کلام خدای است غیر مخلوق از جنس
حرف و صوت نیست؛ و در ملک و ملکوت هیچ چیز در خاطر نگذرد؛ و هیچ
چیز نجنبد مگر بقضای خدای تعالی؛ و قدرت او؛ و ارادت او؛ و مشیت او؛
خیر و شر و نفع و ضر و ایمان و کفر همه از وست؛ و هیچکس را از مخلوقات
چیزی بر وی واجب نیست؛ کسی را که ثواب دهد بفضل خویش دهد؛
و کسی را که عقوبت کند بعدل خویش کند؛ و آنچه آمده بر زبان صاحب
شرع علیه الصلوة والسلام از امور آخرت؛ چنانچه حشر و نشر
نامهها و عذاب قبر و سوال منکر و نکیر و میزان و صراط همه حق است این ها
اصلهائی که سلف رضی الله عنهم بدان عقیده کرده اند؛ و امر کرده اند
به اعتقاد کردن آن و پیش از آن که بدعتها ظاهر گردد برین همه اجماع
کرده اند؛ پس نظر کردی در علمهای اصول و واجبات آن و مناهی

باطن که شرح آن همه درین کتاب خواهد آمد تا حاصل شود مر ترا علم
بدان پس دانستی جمله آنچه محتاجی بکردن آن چنانچه طهارت و صوم
و صلوة پس ادا کردی فریضه خدای عز و جل را و ارباب علم و از جمله علمای
امت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم شدی اگر عمل کنی برین علمی که آموخته
مر ترا شرفی عظیم و علم ترا قیمتی بی اندازه حاصل شد و این عقبه را قطع
کردی و پس خویش انداختی و مر ترا ثواب بی اندازه حاصل شد

ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ○

عقبه دوم و این عقبه توبه است پس ازین بر تو واجبست
ای طالب عبادت که توبه کنی و وجوب توبه بسبب دو چیزست یکی
آنکه تا ترا توفیق شود بطاعت کردن که شومیت گناهان آدمی از طاعت
محروم کند و خذلان و خواری بار آرد و از آنکه قید گناهان از رفتن بسوی
طاعت آدمی را مانع است و مصر بودن بر گناهان بسبب سیاهی دل است
القلب اذا قسی لا یبالی اذا عصی و اگر رحمت نکند خدای تعالی
گناهان آدمی را سوی کفر بکشند چگونه توفیق طاعت باشد مر کسی را که او در
شومی گناهان و فساد است و چگونه راه یابد سوی خدمت کسی که او بمعصیت

مصر ست و چگونه نزدیک گنند بمناجات کسی که او نجاست معاصی
آلوده است و در خبر است از رسول صلی الله علیه وسلم که گفت چون بنده
دروغ گوید هر دو فرشته از وی جدا شوند از تباهی و گندگی که از دهن
او بیرون آید پس این چنین زبانی را چگونه صلاحیت ذکر خدای تعالی
باشد لاجرم آنکه مصر است بر گناه کم باشد که او را بر عبادتی توفیق باشد و اگر
بر سبیل ندرت توفیق یابد که عبادتی کند بزحمت بسیار و در آن حلاوت
اندک و صفای نیابد و آن همه بشومیت گناهان و ترک توبه است و راست
گفت آنکه گفت چون تو قیام لیل و صیام نهار قیام نتوانی کرد بدانکه
تو محبوسی که گناهان تو ترا حبس کرده است سبب دوم برای وجوب
توبه آنست تا عبادت تو قبول افتد از آنکه خداوند دین بدیه مدیون را قبول
نکند و این از آنست که توبه از معاصی خشنود کردن خصمان فرض عین است
و عبادتها که خواهی کرد نفل است پس چگونه قبول کند از تو نفل و فرض
عین بر گردن تو بود و چگونه روا باشد که ترک گیری حلالی و مباحی را
و تو مصر باشی بر حرامی و چگونه مناجات کنی با خداوند خویش و از وی خواهش
مالکی و او بر تو خشمگین است این ست حال گناهکارانی که مصر باشند بر گناهان

سوال اگر گوئی که چیست توبهٔ نصوح و حد او و چه می باید کرد مر بنده را تا از
گناهان بیرون آید جواب بدانکه توبه عملیست از عملهای دل و حاصل او
پاک کردن دل است از گناهان و شیخ حسن ابو المعالی رضی الله عنه در حد توبه
چنین گفته است که توبه ترک اختیار کردن گناهی است که مثل آن گناه
از روی منزلت نه از روی صورت از وی در وجود آمده باشد و آنکه
ترک گیرد از خوف جل جلاله خدای تعالی ترک گیرد پس توبه را چهار شرط است
اول ترک اختیار گناه کند بعزم کردن و عزم بدانچه اصلا باز دیگر
گناهی نخواهم کرد اما اگر ترک گناه کند و در خاطر او این باشد که شاید این
گناه باز کرده شود تائب نباشد بلکه پرهیز کننده باشد از گناه دوم آنکه
توبه کند از گناهی که مثل آن گناه از وی در وجود آمده است از آنکه
اگر مثل آن گناه وقتی نکرده است تائب نباشد بلکه متقی باشد یعنی که
رسول صلی الله علیه وسلم را نتوان گفت که تائب بود از کفر که سابقی نداشت
بلکه متقی بود از کفر و عمر رضی الله عنه را بتوان گفت که تائب بود از کفر
زیرا که او کفر سابق داشت سوم آنکه گناهی که از وی در وجود آمده است
مثل آن گناه باشد که ترک اختیار او میکند و آن مماثلت از روی

منزلت و درجه او باشد ؛ نه از روی صورت ؛ یعنی که اگر پیری از کار مانده
که زنا کرده بود و قطع طریق کرده ؛ چون خواهد که ازین توبه کند توبهٔ او
درست است توبه بر زنا نیز که در توبه بسته نشده است سوال اگر گوی[ی]
او را ممکن نیست ترک اختیار زنا ؛ و قطع طریق چون او این زمان قادر
نیست برین فعل پس صحیح نباشد صفت کردن او بدین که تارک است
مر زنا و قطع طریق را بلکه عاجز است جواب ولیکن قادر بر مثل زنا
و قطع طریق است در منزلت و درجه ؛ چنانچه قذف (تهمت زنا) ؛ و غیبت ؛ و غمازی
اندا نکه آن همه گناهان اند اگرچه بزهکاری در هر یکی متفاوت است ولیکن
جمیع آن معاصی در حق اثم یک منزلت دارند ؛ وان فروتر منزلت بدعت
است ؛ و منزلت بدعت فروتر از درجه کفر است ؛ پس کسی که از زنا و قطع
طریق و جمیع گناهان که از کردن آن امروز عاجز است درین صورت
اگر توبه کند توبهٔ او درست است چهارم آنکه توبه کردن برای تعظیم امر
خدای تعالی باشد ؛ و حذر کردن از عذاب دردناک او نه بسبب غنیمت
دنیای فانی و ترس از مردمان و طلب مدح و یا ضعف نفس و یا ترس
فقر و جز آن ؛ این است شرطهای توبه در رکن ثالث ؛ و چون این حاصل

شود توبه درست باشد ۞ اما مقدمات توبه سه چیز است اول

آنکه تباهی گناهان خود را یاد کند دوم آنکه سختی عقوبت خدای تعالی

که طاقت آن ندارد یاد کند سوم آنکه ضعیف و عدم حیلهٔ خود یاد کند

که آنکس که او گرمای آفتاب و طپانچهٔ سرهنگ قاضی و گزیدن پشه

طاقت ندارد ۞ او عذاب آتش دوزخ و زدن گرزهای زبانیه

گزیدن مارانی که هر یکی همچون گردن اشتر اند و کژدمانی که همچون

اشتر اند چگونه طاقت آرد ۞ چون برین چیزها مواظبت نمائی ۞ و شب و روز

بار بار در دل بگذرانی ۞ شرایط بدین آید که توبهٔ نصوح کنی از جمله گناهان

والله الموفق سوال اگر گوئی که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود

که پشیمانی توبه است و مثل این شرطها که تو در توبه گفتی نگفته است جواب

بدانکه اول پشیمانی مقدور بنده نیست زیرا که بسیاری چیزها میخواهد

که پشیمان شود نمی تواند شد ۞ و توبه مقدور بنده است ۞ و ما یقین میدانیم

که اگر کسی بر گناهی پشیمان شود و از آن سبب که جاهش میان مردمان

برفت ۞ و یا مالش بسبب حرفت در معاصی گم شد این چنین پشیمانی توبه نیست

بلکه این گناه محض است ۞ و ازینجا دانستی که درین حدیث معنی است

که توبه بجا آورده مفهوم گرده وان آنست که ندامت برای تعظیم خدای تعالی و خوف

عقاب او باشد که برانگیزد آدمی را بسبب توبه نصوح پس چون یاد آرد و سبب معصیت [?]

توبه را و ندامت کند این ندامت باعث شود بر ترک اختیار گناه و باقی ماند

این ندامت در دل و نشان مستقبل باعث شود بر عجز و زاری حال پس از این

گرا [?] و باعث است بر توبه و در انجام توبه ذکر کرده سوال اگر گویی که چگونه ممکن است

مر آدمی را که اصلا از گناهها از صغیره و کبیره در وجود نیاید و انبیا که اشرف خلق‌اند و نیز

در ایشان اختلاف است که این دو صفت یافته یا نه جواب بدانکه این کاری است

مشکل غیر مستحیل کسی که خدای تعالی او را روزی کند و نیز از شرط توبه است

که تو گناهی بقصد و عمد نکنی و اما اگر بسهو و خطا گناهی کنی آن عفو است

و این نیک آسان است بر کسی که خدای تعالی او را توفیق دهد سوال اگر گویی که

مرا از توبه کردن این باز میدارد که میدانم باز گناه خواهم کرد و بر توبه

ثابت نخواهم ماند پس مرا توبه کردن چه فایده جواب بدانکه این از جمله

غرور شیطان است از کجا دانستی که تا آن زمان که باز گناهی کنی زنده

خواهی ماند شاید که پیش از آنکه باز گناهی کنی بمیری اما آنچه گفتی

اندیشه [?] از افتادن در گناه پس تو این است که بصدق توبه کنی و تمام

گردانیدن بر خدای است. اگر تمام گردانید فهو المطلوب. و اگر تمام نکرد
باری گناهان گذشته همه آمرزیده شد. و از آن بکلی پاک شدی. نماند
بر تو گناهی مگر همین گناه که تجدید کرده. و این سودی است بزرگ
و فایده بسیار. بهتر باد که از خوف باز افتادن در گناه از توبه
باز نمانی که شرا [illegible] توبه کردن اند و فایده تو یکی حاصل است
والله الموفق. اما طریق بیرون آمدن از گناهان و خلاص یافتن
از خصمان — بدانکه گناهان همه بر سه نوع است. اول ترک
گرفتن آنچه بر تو واجب است از نماز و روزه و زکوة و غیر این همین قضا کنی
ادا کنی از این جمله بقدر امکان آنچه توانی. دوم گناهی است که میان تو و میان
خدای تعالی است چون خوردن خمر و شنیدن مزامیر و خوردن ربا و مانند این
بیرون آمدن از شغل این گناهان بدان باشد که نادم شوی و عزم محکم کنی
که پیش نخواهی کرد. سوم گناهی است که میان تو و میان بندگان است
و این دشوار و صعب است. و آن بر انواع است در مال باشد و در نفس باشد
و در عرض باشد و در دین باشد و در کنیزک باشد و در زن باشد. آنچه
در مال است واجب است که باز دهی [illegible] اگر تمکن باشد. و اگر عاجز باشی

ازین، از خصم بحلی خواهی. واگر غایب باشد بروح او صدقه کنی. واگر خشنود آن
نیکی بسیار کن و بخدای تعالی باز گرد به تضرع تا او بکرم خود
خشنود گرداند در روز قیامت. وانچه در نفس است بدرستی
و به او بیا لیشن بگو تا قصاص کنند. یا ازیشان بگذرند. واگر
عاجز باشی بخدای تعالی باز گرد تا خصم را خشنود گرداند. وانچه
در حرمت است یعنی بگفتن غیبت و بهتان و شتم واجب است که خود را
پیش آنکس که او را غیبت کرده دروغ زن کنی. وانخواهی اگر ممکن باشد. و اینجا
جای است که از زیادت شدن غضب وا ایمن باشی. واگر ازانجا است
که چون بگویی خشمش زیاده شود پس بخدای تعالی باز گرد و ازیرا
او را آمرزش بخواه. وانچه در زن و کنیزک است آن را نشاید که بحلی
بخواهی و ظاهر کنی. بلکه طریق آنست که بخدای تعالی باز گردی تا مر او را
قیامت او را از تو خشنود کند. واگر ایمن باشی از زیاده شدن خشم این
یا دست بحلی بخواه. وانچه در دین است یعنی کسی را کافر کرده یا گمراه گفته
این و ناشنوانه [illegible] باید که پیش آنکس خود را دروغ زن کنی واگر
ممکن نشود [illegible] واللا بخدای تعالی باز گردی و پشیمانی [illegible]

کنی تا او را خدای تعالی خشنود گرداند و حاصل کار آنست که بدانچه عمل
کرد خصمان را خشنود کنی و آنچه نتوانی بخدای تعالی تضرع و بصدق
باز گردی تا او روز قیامت ایشان را از تو خشنود گرداند و
امید بفضل خدای تعالی آنست که چون صدق بنده بداند خصمان او را
از خزینه رحمت خویش خشنود گرداند پس چون بدانچه گفته شد عمل
کردی و بر ترک گناهان بکلی دل نهادی از همه گناهان بیرون آمدی
و اگر ترک گناهان و عزم توبه کردی ولیکن گذشتها را قضا نکردی
و خصمان را خشنود نکردی پس تبعات بر سر بنده شود و باقی گناهان
آمرزیده گردد والله الموفق فصل پس یقین بدانکه عقبه توبه دشوار است
و مهم است و خطر او بزرگ است تا روایت کرده اند که ابو اسحاق
اسفراینی رحمة الله علیه از شیوخ بود گفت سی سال از خدای تعالی
توبه نصوح میخواستم مستجاب نمی شد وقتی بر سبیل تعجب گفتم سبحان الله
سی سال است که یک حاجت میخواهم روا نمی شود در خواب دیدم که
گوینده میگوید تعجب میکنی نمیدانی که چه میخواهی این میخواهی که خدای تعالی
ترا دوست دارد قوله تعالی اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ التَّوَّابِیْنَ وَیُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِیْنَ

یعنی بدرستیکه خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست میدارد پاکان را از گناه و این حاجت نه حاجتی خرد است پس انظر ببین که این بزرگان چه سان اهتمام داشتند در کار دین و اصلاح دل و توشه برگرفتن برای آخرت اما ضرر سے کردن ناکردن توبه سبب آنست که اول گناه سنجی سیاهی دل است و آخر او کفر است و بدبختی ابد نعوذ باللہ منها بپرهیز و فراموش مکن حکایت ابلیس و بلعم باعور که اول کار این هر دو گناه بود و آخر کار هر دو کفر پس هلاک شدند یا هلاک شدگان ابدالاباد پس بر تو باد به بیدار شدن و جهد کردن بشتاب که از دل خویش قلع توانی کرد اصرار بر گناهان یکی از صالحان گفته است که سیاهی دل از گناهان است و علامت سیاهی دل آن است که از گناه کردن نترسی و از طاعت کردن لذت نیابی و اگر نصیحت شنوی در دل اثر نکند و بر تو باد که هیچ گناه را خوار نداری لیبا باشد که خود را تائب پنداری و بر کبیره مصر باشی کهمش بن حسن یکی از ابدالان بود روایت کرده است که گفت یک گناه کرده ام چهل سال است که برای آن میگریم گفتند آن چیست گفت برادری بزیارت من آمد برای آن برادر یک

خریدم • و وقت دست شستن پارهٔ گل از دیوار خانه همسایه ستدم
و دست شستم از آن روز پشیمانم که بی اجازت خصم ستدم و تصرف
کردم این گناه باشد و گویند که مردی بود رقعه‌ای می نوشت در خانه
که بکرا گرفته پس خواست • که تتریب کند رقعه را آنجا که دیوار آن خانه
و در خاطر او گذشت که خانه کرایست • تتریب بدین خوب نیست باز گفت
سهل است • و این را مقداری نیست پس تتریب کرد هاتفی آواز داد
سَیَعلَمُ المُستَحِلُّ بِالتُّرَابِ مَا یَلقَی غَداً مِن طُولِ الحِسَابِ یعنی سرانجام
که بداند حلال پندارندهٔ تراب آنچه بیاید در روز قیامت از دشواری
حساب • پس ای عزیز غافل مباش و با نفس خویش حساب کن
و در توبه تعجیل کن • که اجل نهان است و دنیا فریبنده است • و حال پدر
خویش آدم صلوات الله علی نبینا و علیه یاد کن که خدای تعالی او را بید قدرت
خود بیافریده و در بهشت در آورده • نکرد مگر یک گناه و کردند با او آنچه
کردند • با او بان روایت کرده اند که خدای تعالی گفت یا آدم نیکو
همسایه بودم من ترا گفت که نیکو همسایه یا رب گفت یا آدم بیرون رو
از جوار من و تاج کرامت را از سر دور کن کسی که بی فرمانی من کند

در همسایگی من نباشند ٭ چنین گفته اند که بر گناه خود دویست سال بگریست
تا خدای تعالی توبه او قبول کرد و آن یک گناه را بیامرزید ٭ این
حال کسی است که او پیغمبر است و برگزیده است ٭ و یک گناه بیش نکرده است
پس چگونه باشد حال دیگری با گناهان بی شمار و این حال کسی
که دویست سال بگریست و توبه کرد چگونه باشد حال کسی که او بر گناهان
مصر است ٭ و اگر توبه کردی پس شکستی و باز گناه کردی ٭ باز در حال
توبه کن ٭ و با نفس خود بگو بشاید که تا بار گناه کنم بمیرم ٭ همچنین دوم بار ٭
و سوم بار ٭ و چهارم بار ٭ و هر بار که گناه میکنی توبه میکن ٭ و در توبه
کردن عاجز تر از گناه کردن مباش و بمنع شیاطین از توبه باز عاجز
نشین که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است بهترین شما کسی
است که چون گناه بسیار کند توبه بسیار کند و یاد کن قول خدای تعالی
وَمَن يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ
غَفُورًا رَّحِيمًا یعنی هر که گناه کند پس آمرزش خواهد خدای تعالی
او را بیامرزد والله الموفق فصل حاصل کار در باب توبه آنست
که چون عزم درست کردی بر ترک گناهان ٭ چنانکه خدای تعالی

شیطان

از دل تو دانست که آینده گناه نخواهی کرد؛ و خصمان را بقدر امکان
خشنود کردی؛ و فرایض که از تو فوت شده بقدر امکان قضا
کردی؛ و در باقی عمر بتضرع بخدای تعالی بازگشتی پس غسلی
پاک بکن؛ و جامه پاک بپوش؛ و چهار رکعت نماز چنانکه باید بحضور دل
بگذار؛ پس روی بر زمین بنه در جایگاهی که خالی بود؛ و جز خدای
کسی ترا نبیند؛ پس خاک بر سر کن؛ و سر و روی خویش در خاک
بمال؛ و بچشم گریان و دل بریان؛ و بر اندوه به آواز بلند
یگان یگان گناه خود که در مدت عمر خود کرده بر زبان آر؛ و
نفس خود را ملامت کن که ای نفس وقت آن نیامده که توبه
کنی؛ و بخدای تعالی بازگردی یا خود طاقت آن داری که بر عذاب
خدای تعالی صبر خواهی کرد؛ یا چیزی داری که ترا از عذاب مانع
خواهد شد؛ و مثل این کلمات بسیار بگوئی و هر دو دست بردار؛
و مناجات کن که الهی بنده گریز پای تو بدر تو آمده است؛
الهی بنده گنهگار تو بعذر پیش آمده است؛ از من عفو کن؛
و بفضل خویش مرا قبول کن؛ و بنظر رحمت سوی من بنگر؛

یارب مرا بیامرز و همه گناهان گذشته مرا در گذار و آنچه از عمر
من باقی ست تا مرگ از گناهان نگهدار که خیر همه بدست قدرت
تست و تو بخشنده و بخشاینده پس این دعا بخوان اللّٰهمّ
یا مجلّی عظائم الامور یا منتهی همّة المهمومین یا من اذا
اراد شیئًا ان یّقول له کن فیکون احاطت بنا ذنوبنا
انت المذخور لها یا مذخورًا لکلّ شدّة کنت ادّخرتک
لهٰذه السّاعة فتب علیّ انّک انت التّوّاب الرّحیم
معنی دعا چنان باشد که ای روشن کننده کارهای بزرگ و ای
نهایت مقصود همت همه صاحب همتان ای کسی که چون خواهی
که چیزی کنی بگوئی که بشو در حال موجود شود گناه ما بسیار شد ای
ذخیره کرده شده از برای هر دشواری برای این ساعت ترا
ذخیره کرده ام توبه نصوح مرا کرامت فرما که تو بخشنده و توبه دهنده
پس بسیار گریه و زاری بکن و این دعا بگو یا من لّا یشغله سمع
عن سمع یا من لّا یغلطه کثرة المسائل یا من لّا یبرمه الحاح
الملحّین ولا تضجره مسألة السّائلین اذقنا برد عفوک

وحالاوة رحمتك انك على كل شيء قدير ؛ معنی الست ای کسیکه
او را شغیدن چیزی از شنیدن چیزی دیگر باز ندارد ای کسیکه
از بسیاری خواست خواهندگان ورد دادن مراد هریکی غلط نکند
ای کسیکه از الحاح کردن خواهندگان تنگ نیاید ؛ ما را شربت
عفو خود بچشان و برما رحمت کن که تو بر همه قادری ؛ پس رسول صلی الله
علیه وسلم درود نفرست ؛ و برای جمیع مسلمان آمرزش خواه و بعبادت
مشغول شو که توبه نصوح کرده ی و از گناهان بکلی بیرون امدی و پاک
شدی چنانکه امروز از مادر زادی ؛ و خدای تعالی ترا دوست گرفت
و ترا اجر و ثواب بسیار بدست آمد و بر تو برکت و رحمت
چندان نازل شد که هیچ کس وصف آن نتواند کرد
و از عذاب و بلای دنیا و اخرت خلاص
یافتی و این عقبه را بریدی بتوفیق
الله تعالی ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی
العظیم

عقبهٔ سوم و این عقبهٔ عوائق است

بعد ازین بر تو باد ای طالب عبادت به دفع کردن موانع تا عبادت
تو مستقیم شود و گفته اند که موانع چهار اند اول از آن دنیاست
و دفع آن بدور شدن باشد از وی و زهد کردن در وی و این
ترک دنیا که بر تو لازم است بسبب دو چیز است سبب اول آنکه تا عبادت
تو مستقیم شود که رغبت دنیا مانع است از عبادت از آنکه چون ظاهر
تو به طلب دنیا مشغول باشد و باطن به ارادت وی به عبادت
چگونه توانی کرد که دل یکی است و چون بچیزی مشغول نتواند شد و نیز
مثل دنیا و آخرت همچون دو اتباع است چون یکی را خشنود
کنی دیگری ناخوشنود گردد و نیز مثل دنیا و آخرت همچون
مشرق و مغرب است بقدر آنکه بیکی نزدیک شوی از دیگری
دور افتی اما آنکه مشغولی دنیا در ظاهر مانع عبادت است
خود ظاهر است و روایت کرده اند از ابی درداء رضی که گفت خواستم
که جمع کنم میان عبادت و تجارت جمع نشدند پس روی
بعبادت آوردم و ترک تجارت گرفتم و روایت کرده اند از عمر رضی

رضی الله عنه که گفت اگر دنیا و آخرت کسی را جمع شدی مرا شدی بسبب
توفیق که خدا تعالی مرا داده است پس هر گاه که حال چنین باشد
زبان لفانی اولی است اما آنکه مشغولی دنیا به دل مانع عبادت است
از آن است که چون دل بخواست وی مشغول باشد چگونه بعبادت پردازد
چنانکه گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم هر که دوست داشت آخرت
را زیان کرد در دنیا و هر که دوست داشت دنیا را زیان کرد در آخرت
پس برگزینید آنچه باقی است بر آنچه فانی است پس ازینجا دانستی
که چون ظاهر تو بدنیا مشغول باشد و باطن بخواست وی میسر نشود که
عبادت کنی اما اگر دنیا را ترک کنی بظاهر و باطن از وی دست
بداری البته بعبادت توانی کرد بلکه عبادت کردن بر تو آسان گردد
و سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که چون بنده ترک
دنیا گیرد دل او بحکمت روشن گردد و اعضا پیش بکار عبادت او را
یاری کنند سبب دوم که ترا ترک دنیا می باید کرد آنست که قیمت عمل
تو بسیار شود که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است دو رکعت
نماز از مرد عالم تارک دنیا و زاهد بهتر است و دوست تر است نزدیک

خدای تعالی از عبادت همه عابدان تا قیام قیامت پس چون عبادت
به ترک دنیا بچندین مرتبه می باید واجب آمد بر طالب عبادت که ترک دنیا
گیرد **سوال** اگر گوئی که چیست معنی زهد در دنیا **جواب**
بدانکه زهد نزدیک علماے ما دو نوع ست: زهدیست که مقدور
بنده ست: و زهدیست که مقدور بنده نیست: اما زهد یکه
مقدور بنده ست سه چیز ست یکی ترک طلب چیزیکه ندارد از دنیا
دوم دور کردن چیزیکه دارد از دنیا: سوم ترک خواست دنیا
در باطن: اما زهد یکه غیر مقدور ست آنست که دنیا بر دل زاهد بکلی
سرد شود: و زهد یکه آن مقدور ست: مقدمه زهدیست که آن
غیر مقدور ست چون بنده زهد مقدور بجاے آورد یعنی انچه نیست
طلب نکند: و انچه دارد دور کند: و از دل خواست بیرون کند
زهد غیر مقدورش حاصل آید: یعنی دلش از دنیا بکلی سرد شود
این زهدیست نزدیک مشائخ حقیقی: و دیگر آنکه صاحب نظرین سه چیز
بیرون کردن خواست از دل از آنکه بسیار تارک باشند لطالب
نباشند دنیا را بباطن: و مقصود آنست که خواست باطن

نباشد مرد دنیا را انشنیدہ کہ خدایتعالی می فرماید تِلْكَ الدَّارُ الْاٰخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِيْنَ لَا يُرِيْدُوْنَ عُلُوًّا فِي الْاَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَّالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِيْنَ ۞ معنی آنست کہ دار آخرت برای کسانی ہست کہ در دنیا فساد و بلندی نہ طلبند معلق کردیافتن سعادت آخرت را بنفی خواست دنیا نہ بہ یافت دنیا پس مقصود آنست کہ خواست دنیا از دل برود ۞ چون بندہ بران دو چیز مواظبت کند خدایتعالی او را توفیق دہد کہ خواست نیز از دل خود بیرون برد ۞ واما انچہ باعث ہست بر ترک دنیا ذکر آفات و عیوب دنیاست ۞ و در آفات و عیوب دنیا مشایخ بسیار سخن گفتہ اند ۞ یکی از انجملہ آنست ۞ کہ بزرگی گفتہ است ترک دنیا کردم بسبب قلت غناء او ۞ و کثرت عناء او ۞ و سرعت فناء او ۞ و خست شرکاء او ۞ و شیخ من گفتہ ست کہ ازین سخن بوے رغبت می آید از انکہ ہر کہ شکایت کند فراق کسی را ہر انکہ وصال او را دوست دارد ہر کہ چیزی را بسبب مزاحمت شریکان ترک گیرد ۞ اگر مزاحمت نباشد بگیرد ۞ پس سخن کامل در مذمت

دنیا آنست که شیخ من گفته است دنیا دشمن خداست عزّ وجلّ و تو
دوست اوئی و هر که کسی را دوست دارد دشمن او را دشمن
دارد ۞ و نیز گفته است که دنیا مرداریست بخوشبوئی و زینت
آراسته، غافلان بظاهر او فریب خورند ۞ و عاقلان ترک گیرند
سوال اگر گوئی که چیست حکم زهد در دنیا فرض است یا مستحب
جواب بدانکه زهد در حلال باشد و در حرام ۞ در حرام فرض
است و در حلال مستحب ۞ و این حرام نزدیک کسانی که در طاعت
استقامت یافته اند بمنزلهٔ مرداریست اقدام نکنند بر خوردن
آن مگر وقت ضرورت بمقدار دفع ضرر ۞ اما زهد در حلال
مر ابدالان را باشد که آن نزدیک ایشان بمنزله مرداریست
نخورند مگر مقداری که از آن چاره نیست ۞ و حرام نزدیک
ایشان بمنزلهٔ آتش است که خوردن آن بهیچ حال در خاطر
ایشان نگذرد ۞ این است معنی سرد شدن دل بر دنیا یعنی
باید که بکلی همت خود از طلب دنیا قطع کند ۞ و بلیدیش پندارد
اند بمثابتی که در دل او خواستی و میلی سوی دنیا نماند **سوال**

اگر گوئی چگونه ممکن شود که دنیا با چندین لذتها که دارد نزدیک آدمی
با چنین خواهشها که دارد حرام همچون آتش و حلال همچون مردار شود
جواب بدانکه کسی که او را خدا تعالی توفیق خاص کرامت
کند و از آفات دنیا و تباهی او بداند نزدیک او همچنین شود
که گفتیم ؛ و ازین سخن تعجب کنند کسانی که از عیبهای دنیا و آفات
او کور اند و بظاهر او فریب خورند ؛ و درین باب ضرب مثل کنیم
تا نیکوتر فهم کنی ؛ بدانکه این بکسی ماند که حلوای خبیص با جملگی
شرایط از بادام و شکر و پسته و مویز و زعفران و خوشبوی چیزان
بسازد پس پاره زهر قاتل دران تعبیه کند و مردی آنرا ببیند و یکی
دیگر نبیند پس صاحب حلوا این حلوا را پیش آن هر دو کس نهد
مردیکه بران تعبیه کردن زهر آگاه ست هرگز درین حلوا رغبت نکند
تا اصلا در خاطرش نگذرد که بهیچ حالی ازان چیزی بخورد و این حلوا
نزدیک او بسان آتش ست بلک صعب تر ازان بسبب آفتی که بران مطلع
ست ؛ و بهیچ وجه بظاهر او و زینت او فریفته نشود اما این مسکین جاهل
که بر تعبیه زهر مطلع نیست بظاهر او فریفته شود و برغبت تمام خورد

قاموس: من الحلو المعمول من التمر والسمن

و بسا باشد که آن پرهیزنده را سرزنش نماید و نکوهش کند و گوید که ازین
چنین حلوای لطیف چرا احتراز می کنی مگر دیوانه ٭ این ست مثل حرام
دنیا با اہل بصیرت و جاہلان راغب اما اگر درین حلوا زہر نیامیخته باشند
مگر خوی با خلم بینی انداخته ہمچنین مردی که مشاہده کرده ست نزدیک
او این حلوای مکروه باشد و طبع او را از ان نفرتی بود تا ممتنع باشد
که دست بران فراز نکند مگر آنکه ضرورتی سخت پیش آید ٭ و آن دوم
که خبر ندارد ٭ برغبت تمام بخورد ٭ این ست مثل حلال دنیا با ہردو
فریق اہل بصیرت و استقامت ٭ و اہل رغبت و غفلت پس این است
حال دو مرد با آنکه در طبع ہردو برابر اند ٭ و مختلف اند بسبب علم و جہل
که دران حلواست ٭ اگر جاہل بدانستی چنانکه عالم دانست ہمچنان
زہد کردی که او کرد و اگر عالم ندانستی چنانکه جاہل ندانست
برغبت تمام بخوردی ٭ چنانکه او بخورد پس ازینجا دانستی
که تمیز در دل ست نه در طبع ٭ و این اصلی ست مفید ٭ و سخنی ست
ظاہر و راست و معترف باشند باین کسی که بہره از خرد و انصاف
داشته باشد سوال اگر گوئی که چاره نیست از گرفتن مقداری

از دنیا که سبب قوام نفس باشد پس چگونه زهد کنم در فضول است انچه
بدان احتیاج نیست در قوام ؛ و مقصود بنده قوام و قوت
ست ؛ تا خدای تعالی را عبادت توان کرد نه اکل و شرب ؛
و گرفتن لذت ؛ و خدای سبحانه و تعالی اگر خواهد قوام
بچیزی دهد ؛ و اگر خواهد بغیر چیزی دهد چنانکه فرشتگان را
داده ست و چون بچیزی دهد بچیزی دهد که موجود ست ؛ و نزدیک
تست و طلب تست و کسب تست و اگر خواهد بچیزی دهد که
نزدیک اوست ؛ و برساند مر ترا از انجا که ندانی ؛ بی انکه
سعی و طلب کنی چنانکه فرمود جل جلاله وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا
وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ یعنی کسی که تقوی کند خدای او را
از دشوار یها بیرون شدن بخشد و رزقش رساند از انجا که نداند ؛
چون همچنین ست هیچ حال به طلب کردن رزق و خواستن آن
محتاج نیستی ؛ و اگر این طاقت نداری و البته طلب کنی
باید که نیت تو در طلب آن باشد که بدان واسطه تقویت
در عبادت حاصل آید ؛ نه انکه شهوت و لذت طلب کنی ؛ هرگاه

بدین نیت دنیا بگیری، آن از تو خیر باشد و در زهد تو قادح نبود.

عائق دوم خلق ست بعد ازین بر تو باد ای طالب عبادت بجدا شدن از خلق و عزلت گرفتن از وی. و آن بسبب دو چیز ست یکی آنکه مردمان ترا از عبادت کردن باز دارند حکایت کرده اند که یکی از مشایخ گفت بگذشتم به جماعتی که تیر می انداختند و یکی از ایشان دور نشسته بود خواستم که با وی سخن گویم گفت ذکر خدای خوشتر ست نزدیک من گفتم که تنها چون نشسته گفت با من پروردگار من ست و دو فرشته گفتم از میان جماعت سابق کیست گفت کسی که خدای تعالی او را آمرزیده است گفتم راه کدام ست بدست راست اشارت کرد سوی آسمان و برخاست و برفت. پس همچنین خلق مانع ست مر آدمی را از عبادت بلکه بدین بسنده نیست که خلق آدمی را در معصیت و بلا نیز افگنند. چنانچه حکایت کرده اند از حاتم اصم رحمة الله که او گفته. طلب کردم از خلق پنج چیز و نیافتم. طلب کردم از ایشان طاعت و زهد نکردند. گفتم پس مرا یاری کنید. بر آن نکردند. گفتم مرا رضی

باشید از من چون کنم بکردند. گفتم بلی مرا منع مکنید ازین. منع کردند
گفتم بلی مرا بر آنچه رضای خدای تعالی نیست مخوانید. و اگر نکنم
با من عداوت مکنید. بکردند. ترک ایشان گرفتم و بخویشتن مشغول
شدم. و بدان ای برادر دینی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم وصفت بیان کرده
کرده است ازمان عزلت را. و شرح داده است اهل او را و فرموده
است بجدا بودن از خلق. و درین شکی نیست که او دانا تر است
بمصالح ما. و ناصح تر ما را از ما. پس چون زمانه خود را بدان
وصف یابی که گفته است فرمان او بجا آر. و نصیحت او قبول کن.
و هیچ شک مکن که رسول صلی الله علیه وسلم داناترین مردمانست
بدانچه صلاح تست درین زمانه تو. و بعد زمانی سقیم خود را
بزبان مدار. که از جمله هلاک شدگان باشی. و آنچه فرموده است
آنست که عبد الله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهم گفته است.
که نزدیک رسول الله صلی الله بودم که ذکر فتنه کردند. و فرمود
که چون ببینید مردمان را که از عهدهای خود در گذشتند
و امانتها را خیانت کردند گفتم چکنم دران زمان ای رسول خدا

جَعَلَنِیَ اللّٰہُ فِدَاکَ ۞ گفت لازم گیر خانہ خود را و نگاہدار زبان خود را و بگیر آنچہ دانی و ترک کن آنچہ ندانی ۞ و بر تو باد بکار خویش و ترک گرفتن کار دیگری ۞ و در خبر دیگر آمدہ ست کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ۞ کہ آن روزہاے ہرج باشند ۞ پرسیدند کہ روزہاے ہرج چہ باشند ۞ فرمود کہ روزگارے ست کہ مردم از ہمنشین خود ایمن نباشند ۞ و ابن مسعود رضی اللہ عنہ در خبر دیگر روایت کردہ ست از رسول اللہ صلی اللہ علیہ کہ گفت مر حارث بن عمیرہ را ۞ کہ اگر عمر دراز دادہ شوی زمانہ بر تو خواہد رسید ۞ کہ بسیار باشند دران زمان خطیبان ۞ و اندک باشند عالمان و بسیار باشند سایلان ۞ و اندک باشند دہندگان دران زمان ہوا کشندہ عالم باشد گفتم کی باشد آن روز گفت آن روز کہ نمازہا فوت کنند ۞ و رشوتہا قبول کنند ۞ و دین را بمتاعی اندک از دنیا بفروشند ۞ و در باش ای نیکوخت از ان زمانہ دور باش ۞ من میگویم کہ جمیع آنچہ در خبر آمدہ ست مر اہل زمان را بہمہ در اخبار روایت کردہ اند بچشم خود دیدم در زمانہ خویش

پس نیکو نظر کن که ترا چه باید کرد و سلف صالح رضوان الله علیهم اجماع کرده اند بر دوری بودن از زمانهٔ خویش و اهل آن و اختیار کرده اند عزلت را و بعزلت امر کرده اند و درین هیچ شکی نیست که ایشان داناتر و بیناتر از ما بوده اند و زمانه بعد از ایشان بهتر نشده است بلکه تباه‌تر از آن شده است که در وقت ایشان بود یوسف بن اسباط رحمة الله گفته است که شنیدم از سفیان ثوری رحمة الله که میگفت سوگند ای که بجز وی خدای دیگر نیست عزلت حلال شد درین زمانه و من میگویم اگر عزلت در زمانهٔ سفیان ثوری رحمة الله حلال شد در زمانهٔ ما واجب و فریضه گشت و روایت کرده اند از سفیان ثوری رحمة الله که نامه نوشت بسوی عباد خواص که بدانکه تو در زمانهٔ که اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم پناه می جستند از آن زمانه که آنرا دریابند و ایشان را علمی بود که ما را نیست پس چگونه باشند حال ما که درین زمانه موجود شدیم بی اندکی علم و اندکی

صبر و اندکی یاری دهان بر خیر و بسیاری فساد مردمان ؛ و
و عمر خطاب رضی الله عنه فرموده ست که در عزلت راحت هست
از همنشینان بد ؛ سفیان بن عیینه رحمة الله گوید که سفیان
ثوری گفتم که مرا وصیتی کن گفت معرفت با مردمان بسیار مکن
گفتم نه آن که در خبر ست که معرفت با مردمان بسیار کن از آنکه
هر مومن را شفاعتی ست گفت نه پندارم که وقتی مکروهی بتو
رسیده ست مگر از کسی که با او معرفت میداشتی گفتم
از پس چون بعد وفاتش بخواب دیدم سالها
گفتم مرا وصیتی کن گفت معرفت با مردمان کمتر کن که خلاص
یافتن از ایشان دشوار ست ؛ و فضیل رحمة الله گفته ست این
زمانه ایست که زبان را نگاه باید داشت ؛ و در جای نهان
باید بود و دل را علاج باید کرد ؛ و آنچه بدانی باید گرفت و آنچه
ندانی ترک باید کرد ؛ و داود طائی رحمه الله گفت ؛ روزه بگیر
در دنیا ؛ و افطار کن در آخرت ؛ و بگریز از مردمان همچون گریختن
تو از شیر ؛ و ابو عبیدالله رحمه الله گفته ست که هیچ حکیم را ندیدم

مگر آنکه مرا وصیت کرد و اگر دوست داری که کسی ترا نشناسد باید که تو نیز او را نشناسی
خدای تعالی کافیست. اما خصلت دوم که موجب اختیار عزلت است آنکه
مردمان باطل کنند آنچه از عبادت حاصل آمده است بسبب آنچه پیش آید از
قبل ایشان از ریا و تزیین و هر آینه راست گفت یحیی بن معاذ رازی
رحمه الله که دیدن مردمان بساط ریاست. و زاهدان گذشته
ترسیده اند از بعضی و بجای ترک ملاقات و زیارت یکدیگر گفته اند و
روایت کرده اند که هرم بن حیان رحمه الله اویس قرنی را گفت که اویس بیا
تا یکجا باشیم و ملاقات یکدیگر کنیم. اویس گفت دعای در غیبت بهتر است از
ملاقات یکدیگر زانکه از ریا بود و ملاقات مر او را تزیین است. و
مر سلیمان خواص را گفتند که ابراهیم ادهم رحمه الله آمده است چرا نزد
او نروی. گفت با شیطان ملاقات کردن دوست تر دارم از
ملاقات کردن با وی. این سخن را از عجب پنداشتند گفت چون
من ابراهیم ادهم را ببینم ریا کنم. و چون شیطان را ببینم از ریا
بپرهیزم. و شیخ حسن بصری با یکی از عارفان ملاقات کرد و در مجلسی نشستند
و در آخر مجلس چون دعا کرد و برخاستند شیخ حسن گفت ندانسته ام که

مجلسی هیچ دانتر ازین مجلس نشسته باشم. عارف گفت اما من نه
پندارم که مجلسی خایفتر ازین مجلس نشسته‌ام. از آنکه تو احادیث غریبی
و علوم غریب یاد میکردی. و من نیز همچنین میکردم پس میان ما ریا و فخر
ازین سخن شیخ من مشتاق بگریست. تا آنکه بیهوش شده بیفتاد. این است
حال اهل زهد و ریاضت در ملاقات یکدیگر با ایشان پس چگونه باشد
حال اهل غیبت و بطالت بلکه حال اهل شر و جهالت. و بدانکه زمانه
بکلی باطل شده است و مردمان بکلی تباه شده‌اند بحدیکه نزدیکست از عبادت
باز دارند که اصلا نتوانی که عبادت کنی. و اگر چیزی کرده باشی بر تو
باطل کنند پس واجب است عزلت گزیدن و جدا شدن از مردمان
و پناه طلبیدن از خدای تعالی از تباهی این زمانه و اهل او
والله الحافظ بفضله و رحمته. سوال اگر گوئی که چیست حکم
عزلت و جدا شدن از همیان و بیان کن ما را طریق عزلت گرفتن و جدا شدن
از مردمان و حدیکه درین کار واجب است جواب بدانکه
مردمان درین کار سه گروه‌اند یکی مردیست که خلق را بدو ضرورت
حاجت نیست به بیان علمی و بیان حکمی پس این مرد را باید

که از مردمان بکلی جدا باشد و اصلا مخالطت نکنند. مگر در جمعه
و یا در جماعت. و یا در عیدین. و یا در حج. و یا در مجالس علمی
نافع و یا حاجت لابدی. و خود را پنهان دارد چنانکه
او کسی را نشناسد. و نه کسی او را شناسد. و اگر این مرد خواهد
که بکلی از مردمان قطع کند و اصلا در امور دین و دنیا با ایشان
اختلاط نکند. بسبب مصلحتی که در ان می بیند روا
نیست او را. مگر انکه یکی از دو کار کند. یا انکه جای
دور ساکن شود که بر وی جمعه و جماعت واجب نشود
مانند جبال و جزایر. شاید که یک سبب این باشد
عابدان را که از مردمان دور رفته اند. و در مثل
این مواضع سکونت کرده اند. و یا انکه بحقیقت بداند
که مضرتی را که مخالطت مردمان بوی حاصل خواهد
شد بسبب حضور جمعه و جماعت بیشتر است از ثوابی
که بجمعه و جماعت حاصل خواهد شد. پس هرگاه که اثم
بیشتر هر آینه او را روا باشد که ترک جمعه و جماعت کند

باشد یا از ثواب

و دریافته ام یکی از مشایخ کبار را که از اهل
علم بود و در مسجد حرام برای جمعه و جماعت حاضر نمی شد
و هیچ مانع نداشت و من دران وقت به استفاده
بخدمتش میرفتم بعضی از وی پرسیدم گفت اثمی که بسبب
مخالطت مردمان حاصل میشود بیشتر از ثوابی است که بسبب جمعه
و جماعت حاصل میشود. میگویم حاصل کار آنست
که آنکه عذری دارد بر وی عتاب نیست. و خدای
تعالی عالم است و بیناست. و عذر هر یکی میشنا
سند و طریق عدل آنست درین کار که در
جمعه و جماعت و خیرات دیگر با مردمان
مخالطت کند. و در غیر آنها جدا باشد.
اما اگر خواهد که به طریق دوم عمل کند به آنکه
از مردمان بکلی قطع کند. و در جمعه و جماعت حاضر نشود و بسبب آن مخالفت بکلی
می بیند. پس طریق او آنست که جای دور ساکن شود که بسبب و بحصول این معذور
شود چه نشود. و طریق سوم یعنی آنکه ساکن شود در شهر و در جمعه و جماعت حاضر نشود

بسبب عذری که همی بینند؛ یعنی نیز بیکاری که بسبب ملاقات
حاصل می آید؛ این کس محتاج است بنظر دقیق و دران خطر
غلط است و دو طریق اول سالم اند والله الموفق بفضله؛ و اما
مرد دوم که مقتدا باشد در علم که مردمان در کار دین بوی
محتاج اند به بیان کردن علمی و حکمی و حجتی یا رد کردن مبتدعی
و یا خواندن بسوی خیر بفعل یا بقول؛ مثل این مرد را روا نباشد
که یکی از مردمان دور شود بلکه می باید که میان ایشان باشد
و خلق خدای تعالی را نصیحت کند؛ و احکام آخرت برای
ایشان بگوید؛ و روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه وسلم
که فرمود چون بدعتها ظاهر شوند؛ و عالم ساکت ماند؛ لعنت خدای تعالی
بران عالم باد؛ و این جائی ست که میان خلق باشد و اگر میان
ایشان نباشد هم روا نیست که عزلت گزینند؛ روایت کرده اند
که استاد ابوبکر بن فورک رحمه الله قصد ان کرد که تنها باشد (عالم را)
و بعبادت مشغول شود در بعضی از کوه ها بگشت آوازی بشنید که ای
ابابکر چون از جمله حجتها خدای تعالی شدی بر خلق؛ چرا ابندگان

خدای تعالی را ترک گرفتی پس باز گشت و میان خلق آمد ٭ این بود
سبب صحبت او با خلق ٭ و ماسون بن احمد مرا حکایت کرد از استاد
ابو اسحاق رحمة الله که گفت عابدان جبل لبنان را که ای
خورندگان گیاه امت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را
در دست مبتدعان گذاشتند و اینجا بخوردن گیاه مشغول
شدید ٭ گفتند که ما طاقت صحبت مردمان نداریم ٭ خدای تعالی
ترا قوت آن داده است بر تو واجب است که خلق را نصیحت
کنی ٭ بعد از آن کتاب جامع الجلی والخفی تصنیف کرد ٭ و بدانکه
مثل این مرد محتاج است در صحبت خلق بکارهای دشوار ٭
اول صبر دراز و حلم عظیم و نظر دقیق و یاری خواستن از
خدای تعالی دایما ٭ تا نیاد در معنی منفرد باشد ٭ اگرچه در ظاهر
بشخص با ایشان است ٭ اگر با او سخن گویند سخن گوید ٭ و اگر
زیارتش کنند بر اندازه هر یکی تعظیم کنند ٭ و هر یکی را شکر گوید ٭
و اگر از وی روی گردانند آنرا غنیمت شمرد ٭ و اگر در خیر باشند
با ایشان یار شود ٭ و اگر در تباهی باشند مخالفت شان

کنند و منع نماید؛ اگر دانند قبول خواهند کرد بجمیع حقوق ایشان قیام نماید از زیارت؛ و پرسیدن بیمار؛ و روا کردن حاجتی که او را گویند بقدر امکان؛ و از ایشان پاداش نجوید؛ و اگر قادر باشند ایشان را چیزی بدهد؛ از ایشان هیچ نستاند؛ و اگرچه بدهند تا تواند نستاند؛ و اگر او را برنجانند تحمل کند؛ و به هیچ نوع انتقام نکشد؛ و اصلا رنجش ظاهر نکند؛ و حاجتهای خود را از ایشان پنهان دارد؛ و بانچه تواند به آسانی و دشواری حاجات خویش درست تمام کند و با اینهمه محتاج ست که برای آخرت نیز ذخیره کند چنانچه عمر خطاب رضی الله عنه گفته ست که اگر بشب بخسپم خود را ضایع کرده باشم؛ و اگر بروز بخسپم رعیت را ضایع کرده باشم پس چگونه خواب کنم میان این دو چیز؛ و مثل این زندگانی که به تن با ایشان باشند؛ و بدل از ایشان دور بغایت دشوار ست؛ و ابن مسعود رضی الله عنه گفته ست مخالطت کن با مردمان چنانکه دین ترا زیانی نرسد؛ اما من میگویم چون فقها موج زنند؛ و کار دین چنان شود؛ که عالم را نه طلبند و در بند فایده گرفتن دین نباشند؛

و کار دنیا مهم باشد در چنین وقت عالم نیز معذورست که عزلت گزینند
و از مردمان دور باشد و علم را دفن کند و می ترسم از آن که این
زمانه را که ذکر کردیم این زمانه باشد والله المستعان این است
حکم عزلت و دور بودن از مردمان نیکو فهم کن که غلط او عظیم است
و ضرر او بسیار والله ولی التوفیق سوال اگر گوئی که رسول
صلی الله علیه وسلم فرموده است بر شما باد بجماعت که دست
خدای تعالی بر جماعت است و شیطان گرگ آدمی است
که تنها را بگیرد و گفت صلی الله علیه وسلم که شیطان با تنها است و از
دو تن دورست جواب اگرچه رسول الله صلی الله علیه وسلم این گفته
است این هم گفته است الزم بیتک یعنی لازم گیر خانه خود را و امر کرده است
بعزلت و دور بودن از مردمان در زمانه تباه و در قول رسول
صلی الله علیه وسلم تناقض نیست و جمع میان هر دو چنین گوییم
اما اینکه گفت بر شما باد بجماعت سه احتمال دارد یکی آنکه بر شما باد
بجماعت در دین و حکم شرع از آنکه این امت بر ضلالت اجماع نکند
پس خلاف کردن اجماع و حکم کردن بر خلاف آنچه جمله ائمه بر آن

در نسخهٔ صحیح است
و کار دین مهم نباشد

اجماع کرده اند باطل ست وگمراهی ست اما انکه از مردمان جدا شود برای اصلاح دین آن مراد نیست وجه دوم سر شما با جماعت یعنی جدا نشوید از ایشان در جمعه و جماعت ومثل آن که دران قوت دین و جمال اسلام ست و در خشم آوردن کافران و ملحدان ست و از برکات خالی نیست و من نیز میگویم که حق گوشه نشین آنست که با مردمان در جمیع خیرات شریک شود و از صحبت و مزاحمت کردن با مردمان در باقی کارها احتراز کند بسبب آفاتی که دران ست وجه سوم سر شما با جماعت در غیر زمانه فتنه گفته ست مر کسی اکه او ضعیف باشد در کار دین واما مردی قوی صاحب بصیرت در کار دین هرگاه زمانه فتنه را مشاهده کند باید که عزلت گزیند و جز در جمعه و جماعت بیرون نیاید چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم امت را حذر کردن فرموده ست از جلوت و بخلوت امر کرده و اگر خواهد که بکلی قطع کند باید که در کوهی و جزیره ساکن شود بسبب صلاح که در کار دین دیده ست میگویم مثل این مرد هر جا که باشد خدای تعالی او را میسر گردانده که در جمعه و جماعت و جمیع خیرات حاضر شود تا ازین ثواب محروم نماند که در جماعت ثواب

بسیارست ؛ اگرچه مردمان باطل شده اند ؛ از ابدال اینچنین روایت
کرده اند که ایشان در جمعه و جماعت حاضر می باشند و میرسند و زمین
هر جا که خواهند در ساعت بروند و زمین برای ایشان طی میکنند
گوارا باد مر ایشانرا بهرچه ظفر یافته اند بر آن سوال اگر گوئی که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرموده است که رهبانان امت من کسانی اند که در مساجد
نشینند و این معنی مقتضی نهی است از جدا بودن از مردمان جواب
بدانکه این در آخر زمانه فتنه گفته است چنانکه پیش ازین ذکر کردیم ؛ و نیز
باک نیست که در مساجد باشند باید که با مردمان مخالطت نکنند ؛ به تن
با ایشان باشند ؛ و در معنی از ایشان جدا ؛ و این است مقصود ما
از شرح عزلتی که گفتیم ؛ نه آنکه دور بودن به تن و نزدیک بودن بدل ؛
و درین معنی ابراهیم ادهم گفته است کُن وَاحِدًا لِجَامِعًا وَمِنْ رَبِّكَ ذَا الْأُنْسِ
وَمِنَ النَّاسِ وَحْشِيًّا یعنی میان مردمان باش و تنها باش ؛ و با خدا تعالی
انس گیر و از مردمان گریزنده باش سوال اگر گوئی که سکونت
در مدارس علمای آخرت و رباط صوفیان که سالک راه آخرت
باشند چگوئی جواب بدانکه این است طریق بزرگ و ستود

درین کار بہ ازانکہ سکونت در مثل این مواضع کہ گفتی جامع ست
هر دو فایده را؛ یکی عزلت از مردمان دوم مشارکت با ایشان
در جمعه و جماعت و جمیع خیرات؛ پس ایچنین کس را حاصل اید ہمگی
که اهل عزلت را باشد؛ با ثوابی که جمیع مسلمان را حاصل می اید
پس بودن در رباط بهترین طریق ست؛ و بنابرین اکثر
عارفان میان مردمان بوده اند تا مردمان را از ایشان
نفع بود و حال ایشان مشاهده نمایند؛ و پس روی ایشان
کنند؛ که زبان حال موثرتر از زبان مقال ست سوال
اگر گوئی که چیست حال مرید باکسانیکه در مجاهده و ریاضت
مشغول اند با ایشان مخالطت کند یا نکند جواب بدانکه اگر
ایشان بر طریق مشایخ گذشته ثابت باشند ایشان بزرگترین
برادران تو اند در دین و یاری دهندگان تو اند بر عبادت
خدای تعالی؛ امّا اگر بطریق ایشان نباشند و ترک رسم
ایشان گرفته اند نشاید مرید را که با ایشان مخالطت کند؛
بلکه در کنج عزلت خود باشد سوال اگر گوئی که معزول اگر خواهد

که از مدارس و رباط بیرون آید و در جایی دیگر ساکن شود بسبب
آنکه صلاح خود در آن بیند شاید یا نه جواب بدانکه این مدارس
و رباط بمنزله حصنی است که آدمی را از دزدان و راهزنان نگاه دارد
و آنکه از حصن بیرون باشد بمنزله صحرائی است که سواران شیاطین
جوق جوق میگردند بیم آن باشد که او را بربایند و اسیر شیاطین
پس کسیکه ضعیف است بر وی واجب است که حصن را لازم
گیرد اما اگر مردی قوی صاحب بصیرت باشد که دشمن بروی غالب
نتواند شد بنزدیک او حصن و صحرا برابر بود اینچنین کس را
باک نیست که در صحرا باشد و مع ذلک سکونت در حصن اَتم
است سوال اگر گوئی که چه گوئی در زیارت برادران دینی
و پیوستن با ایشان در ملاقات و تذکیر جواب بدانکه
زیارت برادران دینی از جواهر عبادات است و سبب
قربت خدای تعالی است عز و جل و متضمن فواید بسیار است
ولیکن باید که دو چیز نگاه داری یکی آنکه بسیار بزیارت نروی
و از حد نگذری که زُرْ غِبًّا تَزْدَدْ حُبًّا یعنی زیارت کن گاه گاه

تا او سختی با فوز زیاده شود دوم آنکه حق زیارت نگاهداری و آن
آنست که از زیارت تزئین و لغو و غیبت و امثال این احتراز کنی
تا خود را و این مردم را در اثم نفگنی سوال اگر گوئی که چه چیز
باعث شود بر عزلت گزیدن از مردمان و دور بودن از ایشان
و چه چیز آسان کند بر من تنها بودن را جواب بدانکه
آن چیزیکه بر تو تنها بودن آسان کند سه چیز است
یکی آنکه در عبادت مستغرق باشی از انکه مشغولی عبادت
و انس با خدای تعالی آدمی را از مخالطت باز دارد
که انس گرفتن با مردمان علامت افلاس است چون
نفس خویش را بینی که ملاقات مردمان میخواهد بدانکه
آن سبب بیکاری اوست پس چون کسیکه بعبادت
مشغول شود چنانچه حق آنست حلاوت مناجات بیابد
و او را با خدای تعالی و کلام او انس حاصل شود و از صحبت دیگران
بکلی بگریزد چنانچه در خبر است که موسی صلوٰة الله علی نبینا و علیه چون از
مناجات و شنیدن کلام خدای تعالی باز گشتی از مردمان

بلکه بختی وانگشت در هر دو گوش کردی تا سخن مردمان نشنود
و دران وقت سخن مردمان نزدیک او همچو آواز دراز گوش
بودی . و بر تو باد بدانچه شیخ من گفت است اتخذ الله
صاحبا وذر الناس جانبا یعنی خدای تعالے را یاری
بگیر و مردمان را بیک جانب بگذار . دوم آنکه بکلی از مردمان
طمع نداری چه هر گاه نفع از کسی توقع نداری و از حضرت او
نترسی وجود و عدم او نزدیک تو برابر باشد . سوم آنکه آفتهای
که در مخالطت است نیکو در خاطر بگذاری . پس این چیز را هر گاه
که لازم گیری ترا از صحبت خلق باز دارد . و تنها بودن بر تو
آسان شود والله الموفق عایق سوم شیطان است
بعد ازین بر تو باد ای طالب عبادت بجنگ کردن با شیطان
و قهر کردن با او و این بسبب دو خصلت است . خصلت اول آنکه
شیطان دشمنی است که در آشتی او اصلا طمع نیست بلکه
قانع و خورسند نشود تا هلاک نکند پس از چنین دشمن ایمن
بودن از غایت غفلت باشد . خصلت دوم آنکه شیطان

بر عداوت تو مخلوق شده است شب و روز قصد تو میکند
و تو از ان بغفلت داری و علی الخصوص او را با تو کینه دیگر افتاده
است و آن آنست که تو دایما بعبادت حق مشغولی و خلق را تو لا
و فعلا سوی عبادت میخوانی و این ضد کار شیطان است. پس گویا
که تو هر زمان و هر ساعت او را در خشم و غضب می آری. او
نیز دایما کمر بر عداوت و هلاکت تو بسته دارد و چگونه با چون
توئی عداوت نکند که او با دوستان خود همچون کفار و اهل ضلالت
و اهل بدعت در بعضی احوال عداوت میکند. پس با تو که قصد
آن داری که او را در خشم آری و بمخالفت او کار کنی چگونه عداوت
نکند. پس اکنون او را با دیگر مردمان دشمنی عام است و با تو ای
کوشنده عبادت و علم عداوت خاص است و کار تو او را مهم تر است
و او را بر تو یاری دهندگانند که سخت ترین ایشان نفس و هوای
تست و او را اسباب و در آمدن هاست و تو از ان غافل هستی و
راست گفت یحیی معاذ رحمه الله که شیطان فارغ و تو مشغول و او ترا می بیند
و تو او را نمی بینی و او ترا فراموش نمیکند و تو او را فراموش میکنی

پس چون حال چنین باشد از محاربه و قهر او چاره نیست ؛
سوال اگر گویی که بکدام چیزها با شیطان محاربه کنم و بچه
چیز او را مقهور گردانم جواب بدانکه اهل این کار را درین
مسئله دو طریق است یکی آنکه بعضی علما میگویند که تدبیر در
دفع شیطان همین استعاذه است یعنی باز داشت خواستن
از خدای تعالی چیزی دیگر نیست زیرا که شیطان سگی است که
خدای تعالی بر تو مسلط کرده است پس اگر بمحاربه او مشغول
شوی وقت خود را ضایع کنی و زحمتی دیده باشی پس باز
گشت بصاحب سگ اولی تا او را از تو باز دارد ؛ دوم
آنست که علمای دیگر میگویند که طریق در دفع شیطان مجاهده و
است اما نزدیک من بهتر و طریق عدل آنست که جمع کرده شود
میان هر دو طریق ؛ اول استعاذه کنیم از شر او چنانچه فرموده
شده ایم ؛ و اگر بعد از استعاذه شر او بکفایت نرسد و
او را بر خود غالب بینیم ؛ ضرورة بدانیم که این ابتلا است از خدا
که او را بر ما مسلط کرده است تا صبر ما بر عداوت وی و قوت مجاهده ما ظاهر شود

چنانچه گاهی کافران را بر ما مسلط میکنند با آنکه بر کفایت شر ایشان قادر است تا صبر کردن
ما بر جهاد ایشان به بینند پس با آنکه محاربه با شیطان و قهر کردن او در سه چیز است
اول آنکه مکاید و حیل و مداخل او بدانی که چون به مکاید و حیلها و مطلع شدی بر تو چیره
نتواند کرد چنانکه دزد چون بداند که صاحب خانه بیدار است هرآینه بگریزد دوم آنکه
وسوسه او را التفات نکنی و دل خود را بدان متعلق و مشغول نداری که شیطان
بمنزله سگی است عوعو کننده اگر به وی روی آری تیزتر شود و آویزد و اگر اعراض کنی
ساکت شود سوم آنکه دایما در ذکر حق مشغول باشی به زبان و دل که
که ذکر خدای تعالی در حق شیطان بمنزله آکله است در حق بنی آدم معلوم است
اگر گویی چگونه شناسم مکاید او را و کدام طریق است معرفت آنرا جواب بدانکه
او را وسوسه ها است که بمنزله تیرها است که از او دایما می اندازد و حقیقت آن
وقتی روشن شود که انواع خواطر و اقسام او بدانی و دیگر آنکه او را حیله هاست
که آن بمنزله دامی است گسترده است و حقیقت آن وقتی روشن شود که انواع
مکاید و اوضاع او بدانی اما اصل خواطر بدانکه خدای تعالی بر دل آدمی
فرشته موکل کرده است که دایما سوی خیر میخواند و او را ملهم خوانند و کشف
او را الهام و در مقابل فرشته شیطان نیز مسلط کرده است

که او را اسباب سوی شر میخواند و او را وسواس گویند و دعوت او را
وسوسه گویند. و شیخ من گفته است بسیار باشد که شیطان بخیر خواند و
مقصود او در آن شر باشد. و بمفضول خواند. و مقصود او از آن
منع از فاضل باشد. مثل عجب و غرور. و چنانچه ... و داعی خدای
تعالی در خلقت آدمی طبیعتی نیز مرکب کرده است که میل آن
طبیعت را اسباب شهوات و لذات است از نیک و بد به مرتبه
که باشد. پس به تحقیق داعی سه چیز است. چون این مقدمه
دانستی بدانکه جمله خواطر که در دل بنده حادث میشود و داعیه
بر فعلی و یا بترک آن باعث می باشد. آن همه با آنکه بحقیقت
از خدای تعالی است. لیکن بر چهار قسم است. قسمی است
که باری تعالی در دل بنده حادث میگرداند ابتداء
و او را هاجس خاطر گویند ... و قسمی است که حادث
میگرداند موافق طبع آدمی و آنرا هوای نفس گویند
و قسمی است که حادث میگرداند در عقب دعوت ملهم
و آنرا الهام گویند. و قسمی است که حادث میگرداند عقیب

[illegible]

دعوت شیطان. انرا وسوسه گویند. این است چهار
قسم خواطر. چون این تقسیم دانستی بدانکه خاطری که از
قبل خدای تعالی است ابتدا گاهی بخیر باشد اکرام
والزام حجت را. وگاهی بشر باشد امتحان ومحنت را
وخاطری که از قبل ملهم است نباشد. مگر بخیر زیراکه او مسلط
نیست مگر بجهت نصیحت وارشاد. وخاطری که از قبل
شیطان است نباشد مگر بشر برای اضلال واغوا
ور باشد که بخیر باشد برای مکر واستدراج را.
وخاطری که از قبل هوای نفس است بیشتر باشد بانچه
ودران خیر نیست. وبعضی از سلف گفته اند که
هوای نفس نیز بخیر میخواند. وتحقیق او بشر باشد
مثل شیطان این است انواع خواطر. چون این معلوم
شد چاره نیست مر ترا از دانستن سه فصل دیگر که مقصود
دران است اول فرق کردن میان خاطر خیر وخاطر شر
وبجمله دوم فرق کردن میان خاطر شر ابتدا از شیطان

و هوا و دو انستن وقع هر نوعی. سوم فرق کردن میان
خاطر خیر ابتدائی و الهامی و شیطانی تا هر چه از خدای تعالی
است و یا از ملهم باشد اتباع کنی و هر چه از شیطان است
اجتناب کنی و همچنین هوای نزدیک کسی که گفته است
او نیز همچنین خواند. فصل اول چون خواهی که خاطر خیر از
خاطر شر بدانی و فرق میان این هر دو بکنی بیکی از سه
میزان وزن کن تا حقیقت کار معلوم شود. اول آنکه کاری که در
خاطر تو گذشته است بر شرع عرض کن. اگر موافق آید بدانکه خیر است و اگر بر خلاف
آن باشد خصوصی یا شبهتی بدانکه شر است. پس اگر بدین میزان حال
او روشن نشد پس عرض کن بر اقتدای به صلحا. اگر در کردن
آن کار اقتدا به صلحاست خیر است و الا شر است. و اگر بدین هر دو میزان هم
روشن نشد عرض کن بر نفس و هوا. پس بنگر اگر از آنهاست که نفس را از آن نفرت
است بطبع نه نفرت ترس از خدای تعالی بدانکه خیر است و اگر از آنها است
که نفس را بدو میل است میل طبع نه میل امید ثواب خدای تعالی
بدانکه شر است زیرا که نفس فرماینده است به بدی میل او و اصلا بخیر نباشد مگر گاه گاهی

ازین سه میزان وزن کردے میر آئینه خاطر خیر از خاطر شر
پیدا شود **فصل دوم** چون خواهی که فرق کنی میان خاطر
شر که از هوای نفس است یا از شیطان یا از خدای تعالی
است ابتدا پس درین نیز ازین سه نوع نظر کن یکی انکه
اگر آن خاطر را بر یک حال می یابی بدانکه از خدا تعالی است
یا از هوای نفس و اگر متردد یابی بدانکه از شیطان است
و عارفی گفته است که مثل هوای نفس همچون نمر است که بسهل
محاربه دفع نشود و مثل شیطان همچون گرگ است هرگاه
که از جانبی برانی از جانب دیگر براید دوم انکه اگر او را
بعد از گناهی که کرده باشی بیابی بدانکه از خدای تعالی است
از برای عقوبت و اهانت مر ترا بشومی آن گناه و اگر این
خاطر ابتدا است و بعد از گناه نیست بدانکه از جهت شیطان است
زیرا که شیطان در همه حال طالب اغوا است سوم انکه
اگر آن خاطر را هیچ وقت بذکر گفتن خدای تعالی ضعیف و کم
نمی یابی بدانکه از هوای نفس است و اگر بذکر گفتن کم شود

بدانکه از شیطان ست زیراکه شیطان بدگرفتن پس می خزد
و در حالت غفلت وسوسه میکند فصل سوم
چون خواهی که فرق کنی میان خاطر خیر که از خدای تعالی است
و یا از ملک ست ؛ نظر کن درین نیز از سه وجه ؛ اول
انکه اگر دایما این خاطر را قوی و با جزم می یابی بدانکه
از خدای تعالی ست ؛ و اگر متردد می یابی بدانکه از ملک
ست ؛ زیراکه ملک بمنزلهٔ نصیحت کننده ست ؛ که ترا نصیحت
میکند بهر وجه که می تواند ؛ دوم انکه اگر آن خاطر بعد از خیر
وطاعت ست که از تو در وجود آمده ست بدانکه از خدای تعالی
ست از جهت اکرام و اعزاز مر ترا ؛ و اگر بعد از طاعت
نیست ابتداست بدانکه از ملک آمده ست در اغلب
احوال سوم انکه اگر این خاطر در اصول و علمهای باطن ست
بدانکه از خدای تعالی ست ؛ و اگر در فروع و اعمال ظاهر ست
بدانکه از ملک ست در اغلب احوال ؛ زیراکه ملک را
بر باطن بنده وقوف نیست ؛ اما خواطر خیر که از قبل شیطان

ست برای مکر و استدراج نظر کن ؛ اگر نفس را در ان فعلی که
در خاطر گذشته است بانشاط می یابی نه باترس ؛ و بعجلت
می یابی نه باهستگی ؛ و به امن می یابی نه بخوف و باکوری
دل می یابی نه بابصارت عاقبت ؛ بدانکه از شیطان است
ازان به پرهیز ؛ و اگر نفس را برضد ان می یابی یعنی باخوف
نه بانشاط و به اهستگی نه بعجلت ؛ و باخوف نه با امن و بابصارت
درعاقبت کار نه باکوری دل دران ؛ بدانکه از خدای تعالی
ست یا از ملک میگویم که نشاط سبکی ست در آدمی در کردن
کارهائی انکه دران طمع ثوابی دارد ؛ و اهستگی در همه جا
ستوده ست مگر در مواضع معدوده مانند نکاح کردن
دختر چون بالغه گردد ؛ و گزاردن وام ؛ و دفن کردن مرده
و طعام دادن مهمان ؛ و توبه کردن از گناهان و اما خوف
احتمال دارد که از تمام گردانیدن و ادا کردن باشد چنانکه حق
انست ؛ و از قبول و رد خدای تعالی باشد ؛ و اما بصارت
عاقبت ان باشد که به بیند و نیکو یقین کند که آن رشد و خیر است

وامید آن باشد که در و ثواب آخرة باشد پس دانستن این
هر سه فصل واجب ست بر تو برای دانستن خواطر و درین
فصول بقدر امکان نیکو نظر کن که از جمله علمهای لطیف
واسرار شریف ست والله الموفق بفضله

و اما تفصیل مکرهای شیطان بدانکه شیطان را با بنی آدم
در کار عبادت هفت نوع خدع و مکر ست اول آنکه از نفس
طاعت باز دارد اگر بتوفیق الله تعالی رد کند و بگوید که من
بعبادت محتاجم زیرا که مرا از توشه آخرت چاره نیست ضرورة
مرا عبادت می باید کرد و از دنیای فانی توشه برای آخرت
و عبادت می باید ساخت بوجه دوم پیش آید و بتاخیر
توشه برای آخرت و عبادت امر کند اگر بتوفیق الله تعالے
آن نیز رد کند و بگوید که اجل من بدست من نیست عمر من وفا کند
یا نکند و نیز اگر در عمل امروز توقف کنم تا فردا عمل فردا کی کنم
نه آنکه هر روزی را عملی ست بوجه سوم پیش آید و به تعجیل کردن
در عبادت امر کند و از ادای آن چنانکه حق آنست باز دارد

و بگوید که تعجیل کن ؛ تا آن کار بکنی ؛ و این کار بکنی ؛ اگر توفیق
الله تعالی ان نیز رد کند و بگوید که عمل من اندک به آهستگی
و احتیاط بهتر ست از عمل بسیار با نقصان و عجلت ؛ بوجه چهارم
پیش آید ؛ و تمام گردانیدن عمل چنانکه حق آنست برای
دیدن مردمان امر کند ؛ تا در ریا افگند پس اگر توفیق
الله تعالی رد کند و بگوید که دیدن مردمان مرا چه کار آید
دیدن خدای تعالی مرا کافی و بسنده ست ؛ بوجه پنجم پیش آید
و در عجب اندازد و بگوید که امروز همچو تو بنده مخلص کیست
زهی علم ؛ و زهی بیداری تو ؛ اگر توفیق الله تعالی ان نیز رد کند
و بگوید منت خدای تعالی راست که مرا همچنین گردانید ه ؛
اگر توفیق او نبودی مرا و عمل مرا چه قدر بودی بوجه ششم
پیش آید ؛ و این از انهاست که برین هیچکس مطلع نشود ؛
مگر عالمان دانا که بیدار باشند ؛ و آن انست که در سر
عبادت را نیکو داکن ؛ که خدای تعالی البته حال ترا بر خلق
ظاهر خواهد کرد و مقصودش ازین نوعی باشد از ریای خفی

اگر توفیق الله تعالی اش تیز زد کند و بگوید: ای ملعون تا این
زمان از وجه افساد عبادت پیش آمدی: اکنون بوجه
اصلاح پیش آمدی تا فاسد و تباه کنی: مرا با اظهار
عبادت چه کار من بنده ام مرا طاعت می باید کرد: اگر خدای تعالی
خواهد اظهار کند: و اگر خواهد مخفی دارد و نیز بدست خلق چیست
تا مرا از عبادت حاصل باشد: بوجه هفتم میکابره پیش آید
و بگوید که ترا به عمل اصلا احتیاج نیست: زیرا که اگر ترا سعید
و نیکبخت آفریده اند ترک عمل زیان نخواهد کرد و اگر شقی و
بدبخت آفریده اند هر عملی که خواهی کرد سود نخواهد داشت
اگر خدای تعالی عصمت کند و توفیق دهد بگوید ای ملعون من
بنده ام و بنده فرمان بردار پروردگار و احسب آ
او داند هر حکمی که بسعادت یا بشقاوت کرده است مرا به آن
چه کار: و نیز من بهر نمط بعمل محتاجم: اگر نیکبختم محتاجم نیز تا
ثواب: و اگر نعوذ بالله منها بدبختم هم محتاجم: بنابر آنکه باری
خود را ملامت نکنم که این بدبختی از جهت من شد و نیز اگر در آتش

در دوم و فرمان بردار بوده باشم بهتر از انکه
در اتش دوم و عاصی باشم با انکه میدانم که خدای تعالی هیچکس را
بر طاعت عقوبت نکند بلک به ثواب وعده کرده است
و وعده او جل جلاله خلاف شدنی نیست والله الموفق

عائق چهارم وان نفس است

بعد ازین بر تو باد ای طالب عبادت بحذر کردن ازین
نفس فرماینده به تباهی که اوست بدترین و تباه‌ترین
دشمنان و بلای اوست صعب‌ترین بلاها و علاج
او دشوارترست و دوای او مشکل‌تر و این بسبب
دو چیزست سبب اول انکه دشمنی ست درونی
و هرگاه که دزد از خانه باشد دفع او دشوار باشد سبب
دوم انکه دشمنی ست محبوب و آدمی از عیب محبوب
خود کورست هرچه از نفس خود تباه بیند نیکو پندارد
پس هرگاه که چنین باشد دیر نگشد که آدمی را نفس در فضیحت
و هلاکت افگند و او ازان بی خبر باشد مگر انکه خدای تعالی

او را یاری دہد بفضل و رحمت خود پس تامل کن در یک
نکتہ مقنعہ و آن آنست کہ چون نیکو بنگری بیابی این نفس امارہ را
اصل جملہ فتنہا و فضیحت و خواری و ہلاکت و معاصی و آفت
کہ خلق را پیش آمدہ ست و خواہد آمد از اول آفرینش تا روز
قیامت باعث بران جملہ ہمین نفس شوم را بیابی ہر کہ در بلا
افتادہ ست یا بسبب نفس افتادہ ست تنہا یا بمعونت و مشارکت
نفس با شیطان کہ اول معصیت خدای تعالی را از ابلیس بود
و سبب آن بعد حکم سابق ہوای نفس بود کہ کبر و حسد او را
بعد از عبادت ہشتاد ہزار سال در دریای ضلالت انداخت
چنانکہ ابد الآباد غرق بماند و انجا نہ دنیا بود و نہ شیطان و نہ
خلق بلکہ نفس بود کہ کبر و حسد پیش کرد با او آنچہ کرد بعد
از ان گناہ مہتر آدم علیہ السلام بود کہ شہوت نفس و حرص
بر بقای حیات او را در ان بلا انداخت تا بقول ابلیس مغرور
شد و بغرور شیطان و شہوت نفس از جوار خدای تعالی
و فردوس اعلی بہ این دنیای حقیر پست و فانیہ افتاد و دیدند

ہمہ بسبب این نفس شوم

فرزندان او زان روز انچه دیدند تا ابد الاباد خواهند دید ولبعد ازان
حکایت هابیل و قابیل یاد کن که سبب معصیت در ایشان حسد
و بخل بود بعد ازان حدیث هاروت و ماروت که سبب معصیت
ایشان شهوت بود پس همچنین می ائی تا روز قیامت
نیابی در خلق فتنه و ضلالت و فضیحت و معصیت مگر از نفس
و هوای او والا خلق در خیر و سلامت بوده اند پس
چون دشمنی بدین طریق باشد واجب است عاقلان را که اهتمام
در کار او کنند سوال اگر گوی که چیست حیله دفع کردن این
چنین دشمن و چیست تدبیر کار او جواب بدانکه بالا گفتیم
که کار نفس دشوار ترست از انکه بیکبار قهر کردن او ممکن
نیست چنانکه دشمنان دیگر راست از انکه مرکب و الت است
و اهمال کردن او نیز بیکبار نتوان کرد بسبب مضرتی که درست
پس تو محتاجی بطریقی میان دو طریق که به پروری و تقویت دهی
او را القدر انکه فعل خیر را احتمال کند و ضعیف کنی و حبس کنی
او را بر حدیکه از فرمان تو نگردد پس تو در علاج کردن

نفس محتاجی بنظری دقیق و طریقی دشوار ☆ و ذکر کرده ایم که ظفر با
او آنست که نفس را لگام کنی لگام تقوی تا هر دو فائده که تُرا
گفتم حاصل آید **سوال** اگر گوئی که این دابه ایست بی فرمان
او را چگونه لگام کنند و چیست حیله در ان که او را لگام توان
کرد **جواب** بدانکه راست میگوئی ☆ و حیله در وی آنست
که اول او را نرم کنی تا لگام توانی کرد عالمان این کار گفته اند
که نرم کردن نفس سه چیز است ☆ یکی آنکه شهوتها و لذتها را
بگلی باز داری که دابه سرکش چون علف نیابد نرم شود دوم آنکه
بر و بار گران از عبادت بنهی که در از گوش را چون بار بسیار
کنند نرم شود خاصه که علفش نیز کم کنند سوم آنکه یاری از
خدای تعالی خواهی و پیش او بنالی تا ترا یاری کند و الا از شر
او خلاص نیست نشنیده که مهتر یوسف علیه السلام چه گفت
إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي
یعنی نفس فرماینده ست به بدی مگر آنکه خدای تعالی رحمت کند
چون برین سه چیز مواظبت نمائی ☆ نفس بی فرمان

عنوان بردار، تو لمرده و درینحالت تعجیل کن و به لگام تقوی
لگام نفس کن واز شر او ایمن شو سوال اگر گوئے
بیان کن ما راکه تقوی چیست تا آنرا بدانیم جواب بدانکه
تقوی گنجی ست عزیز اگر بران ظفر یافتی خیر کثیر و رزق کریم
و فوز عظیم و غنیمت جسیم و ملک عظیم یافتی تو گوئی خیرهای
دنیا و آخرت جمع کرده اند و در زیر این یک خصلت نهاده
اند که نامش تقوی ست و تامل کن در قرآن مجید که چند جا
ذکرش کرده اند و چندین خیر و ثواب بدان معلق کرده اند
و چندین سعادت بدان اضافت کرده اند و من از انجمله دوازده
برتو می شمارم یکی مدح و ثنا قوله تعالی وَاِنْ تَصْبِرُوْا وَ
تَتَّقُوْا فَاِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ ای اگر صبر کنید و تقوی
گزینید پس بدرستی که آن از عزم کارهاست یعنی از جمله
کارهاست که عزم کردن بران واجب ست دوم حفظ
و نگاهداشت از دشمنان قوله تعالی وَاِنْ تَصْبِرُوْا
وَتَتَّقُوْا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا یعنی اگر صبر کنید

بیان تقوی

وتقوی کنید و یان نکنند شمار امگر ایشان هیچ سوم یاری
کردن قوله تعالی اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا وَّالَّذِیْنَ
هُمْ مُّحْسِنُوْنَ یعنی خداوند تعالی باکسانی ست که تقوی کنند
وباکسانی ست که نیکوکار باشند چهارم نجات از سختی ها
ورزق از حلال قوله تعالی وَمَنْ یَّتَّقِ اللّٰهَ یَجْعَلْ
لَّهٗ مَخْرَجًا وَّیَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لَا یَحْتَسِبُ یعنی هر کہ
تقوی کند خدای تعالی اورا از جمله دشوار یها بیرون شدن
بخشد وروزی دهد اورا ازانجا که نداند پنجم اصلاح
عمل قوله تعالی یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ
قُوْلُوْا قَوْلًا سَدِیْدًا یُّصْلِحْ لَکُمْ اَعْمَالَکُمْ یعنی ای آن کسانیکه
ایمان اورده آید تقوی کنید و سخن راست گوئید تا خدای تعالی
عملهای شمار اصلاح کند ششم آمرزیدن گناهان قوله
تعالی یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوْبَکُمْ یعنی تقوی کنید تا بیامرزد شمارا
گناهان شما هفتم محبت خدای تعالی قوله تعالی اِنَّ
اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِیْنَ یعنی خداوند تعالی دوست دارد متقیان را

هشتم قبول طاعت قوله تعالی اِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ
الْمُتَّقِیْنَ یعنی قبول نکند خدای تعالی طاعت را مگر از متقیان
نهم بزرگ داشتن قوله تعالی اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰکُمْ
یعنی بزرگترین شما نزدیک خدای تعالی متقی ترین شماست
دهم بشارت وقت مردن قوله تعالی اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَکَانُوْا
یَتَّقُوْنَ لَهُمُ الْبُشْرٰی فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَفِی الْاٰخِرَةِ
یعنی کسانیکه ایمان آورده اند و تقوی کرده اند مر ایشان را ست
بشارت در حیات دنیا و در آخرت یازدهم نجات از آتش
قوله تعالی ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِیْنَ اتَّقَوْا یعنی همه را در دوزخ در آریم
و متقیان را خلاص دهیم دوازدهم خلود در بهشت قوله
تعالی اُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِیْنَ یعنی بهشت مهیا کرده شد برای
متقیان این ست همه خیر و سعادت در هر دو سرای که در زیر
این تقوی نهاده اند پس فراموش مکن نصیب خود را از تقوی
و بدانکه اصل در کار عبادت سه چیز ست یکی توفیق و تائید
و آن متقیان راست چنانکه گفت اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِیْنَ یعنی خدای تعالی

با متقیان است دوم اصلاح عمل و اتمام تقصیر و ان نیز مر متقیان
راست چنانکه گفت يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ یعنی اصلاح کند عملهاء شما را
اگر تقوی کنید و سوم قبول عمل و ان نیز مر متقیان راست چنانکه گفت
إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ یعنی قبول نکند خدای تعالی عمل
مگر از متقیان و مدار عبادت برین سه چیز است از انکه اول
توفیق باید تا عمل کند و بعد از ان اصلاح تقصیر تا تمام شود
بعد از ان قبول چون تمام گردد و برای این سه چیز است
تضرع و سوال جمله عابدان نه بینی که میگویند رَبَّنَا وَفِّقْنَا
لِطَاعَتِكَ وَتَمِّمْ تَقْصِيرَنَا وَتَقَبَّلْ مِنَّا ای پروردگار
ما توفیق ده ما را بطاعت خود و تمام کردان تقصیر ما و قبول کن
از ما عمل ما را و این همه را خدای تعالی بتقوی وعده کرده است
و متقیان را این همه کرامت فرموده خواهند یا نخواهند پس
بر تو باد اگر طالب عبادتی و بلک اگر طالب سعادت دنیا و عقبی
هستی و تامل کن این یک اصل را و آن آنست که همه عمر
خود و عبادت نعمت دیدی و مجاهده کردی تا حاصل شد

آنچه مطلوب تو بود نه آنکه کار در آنست که قبول افتد و مقبول
کرد خدای تعالی گفته است اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ
پس اصل این کار بتقوی باز گشته و ازین است که عایشه
گفت رضی الله تعالی عنها که رسول الله صلی الله علیه وسلم
را هیچ چیز از دنیا خوش نیامدی چنانکه متقی ؛ و قتاده رضی الله تعالی
عنه گفته که در توریت است ای فرزند آدم تقوی کن و هر جا که
خواهی بخسپ ؛ و گفته اند که عامر بن قیس شبانروزی هزار
رکعت نماز میگزاردی چون در بستر آمدی نفس را گفتی
ای جای همه بدیها بخدای که هیچ چشم زدنی از تو راضی
نشده ام چون بتقوی سر در نیاری و وقت مردن
بگریست گفتند چه چیز ترا گریانید گفت سخن خدای تعالے
اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ و تامل کن یک نکته دیگر این
اصل جمله اصلهاست و آن آنست که یکی از صلحا مر شیخ خود را
گفت که مرا وصیتی کن شیخ گفت وصیت میکنم ترا بوصیتی که خدای
عالمیان بدان وصیت کرده است و گفته وَلَقَدْ وَصَّيْنَا

الذین اوتوا الکتب من قبلکم وایاکم ان اتقوا الله یعنی
وصیت کردیم کسانی را که پیش از شما کتاب داده شده اند
وشما را که تقوی کنید؛ میگویم نه آنکه خدای تعالی داناترست
بصلاح بنده از همه کس؛ نه آنکه او نصیحت کننده ترست بنده را
نه آنکه او مشفق ترست بنده را از همه کس؛ پس اگر در عالم
خصلتی بودی صالح تر مر بنده را و جامع تر خیرات را؛
و معظم تر در ثواب و بزرگ تر در عبادت و برآرنده تر امید کار را
ازین خصلت که آن تقوی ست خدای تعالی بندگان را
بدان امر فرمودی؛ و بدان وصیت کردی پس هرگاه پیشینیان
و پسینیان را بدین یک خصلت وصیت کرد وهم باین بسنده کرد
و دانستی که این خصلت جامع ست خیر دنیا و آخرت را و کافی
ست جمیع مهمات را و رسانندہ ست بنده را به بلند ترین
درجات در عبادت؛ و اصلی ست که بران مزید نیست و بسنده است
کسی را که بنظر دقیق دران بنگرد و بران عمل نماید والله الموفق
سوال اگر گوئی هرگاه معلوم شد که این خصلت این چنین

بزرگست حاجت بمعرفت او سخت تر پس چاره نیست
اکنون غیر ازان که تفصیل تقوی بگوئی جواب بدانکه
همچنین ست که تو میگوئی واجب ست که او را بزرگ دارند
و در طلب او جد و جهد نمایند که بدان احتیاج کلی ست و لیکن
میدانی که هرچه بزرگ و عزیز باشد در حاصل کردن آن نیز
زحمت و رنج بسیار باشد و همتی عالی باید تا بدست آید پس
چنانچه این خصلتی بزرگست و عزیزست مجاهده کردن
در طلب او و قیام نمودن در حق او نیز دشوارست که عظمت
براندازه محنت باشد و لذت بحسب مؤنت خدای تعالی
میفرماید وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا یعنی هرکه
در راه ما مجاهده کند او را راه خود بنمائیم پس تنبه شو و بیدار شو
و فهم کن این خصلت را بعد ازان جهت شو تا بران عمل کنی
و از خدای تعالی یاری خواه که کار در عمل کردن ست و الله الموفق
میگوئیم گوش دار بدانکه اول تقوی در قول مشائخ ما پاک کردن
دل ست از گناهی که مثل آن گناه از تو در وجود نیامده ست

تا حاصل شود مر ترا به قوت عزم بر ترک آن و حجابی میان تو و میان
گناهان ۞ و تقوی را در قرآن بر سه چیز اطلاق کرده اند یکی ترس و هیبت
خدای عز و جل قال الله تعالی وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ یعنی بترسید
از من دوم بمعنی طاعت و عبادت قال الله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ ابن عباس رضی الله تعالی عنهما گفته
که ای مومنان فرمان برداری کنید خدای را عز و جل چنانکه
حق آنست ۞ سوم بمعنی پاک کردن دل است از گناهان و این است
حقیقی تقوی نه آن دو نه بینی که خدای تعالی گفته وَمَن يُطِعِ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ
یعنی هر که فرمان برداری کند خدای را و رسول او را و بترسد از خدای
تعالی و تقوی کند او از جمله رستگاران است ۞ طاعت و خوف را
ذکر کرد پس از آن تقوی را ذکر کرد ۞ پس معلوم شد که حقیقت
تقوی چیزیست سوای طاعت و خوف و آن پاک کردن دل است
چنانکه گفتیم ۞ و مشایخ گفته اند که منازل تقوی سه است تقوی از شرک
۞ و تقوی از بدعت ۞ و تقوی از معاصی فرعیه ۞ و این هر سه را

خدای تعالی دریک آیت ذکر کرده ست قوله تعالی لیس علی الذین امنوا وعملوا الصلحت جناح فیما طعموا اذا ما اتقوا وامنوا وعملوا الصلحات ثم اتقوا وامنوا ثم اتقوا و احسنوا والله یحب المحسنین یعنی نیست بر کسانیکه ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند باکی در چیزهاسے که میخورند چون تقوی کنند وایمان اورده اند و عمل صالح کرده و تقوی کرده اند وایمان آورده اند و تقوی کرده اند و نیکوئی کرده اند و خدای تعالی دوست میدارد نیکو کاران را پس تقوی اول تقوی از شرک ست وایمان که بااو ذکر کرده است توحید ست و تقوی دوم تقوی از بدعت ؛ وایمان که بااو ذکر کرده ست اقرار ست بسنت وجماعت و تقوی سوم تقوی از معاصی فرعیه ؛ وچون استقامت بر دو نوار است مقابل کرد انرا به احسان واحسان طاعت واستقامت ست بر تقوی از معاصی فرعیه پس درین یک آیت جمع کرد هر سه منزلت را منزلت ایمان و منزلت سنت و منزلت

استقامت بر طاعت این ست انچه علما در بیان معنی تقوی
گفته اند و میگوییم که تقوی را بمعنی اجتناب کردن از فضول
حلال نیز مے یابیم چنانچه در خبر مشهور ست از پیغمبر صلی الله علیه
وسلم متقیان را که متقی گویند بسبب انکه ترک بگیرند چیزی را که
در و باکی نیست از خوف انکه بیفتند در چیزیکه در ان باکی هست
پس چنان دوست میدارم که جمع کنم میان انچه علما گفته اند
و میان انچه در خبر ست تا حدی باشد جامع و معنی باشد
بالغ پس میگوییم تقوی پرهیز کردن ست از هر چیزیکه می ترسی
از مضرت آن در دین خویش نه بینی که رنجور پرهیز کننده را
گویند که متقی ست چون از هر چیزیکه او را زیان دارد پرهیز کند
از طعام و شراب و میوه و غیر ان پس انچه از مضرات آن
می ترسی در دین دو قسم ست یکی محض حرام و معصیت
دوم فضول حلال از انکه مشغولی بفضول حلال آدمی را
بحرام و محض عصیان می کشد پس هر که خواهد که از مضرت
دین ایمن باشد ازین خطر پرهیز کند و از فضول حلال

خود را باز دارد پس تقوی مانع وجامع پرهیز کردنست
از هر چیزیکه در کار دین زیان دارد و آن معصیت است
وفضول حلال این است تفصیل تقوی ؛ و بدانکه تقوی از
حرام فرض است بترک آن عذاب لازم آید ؛ و تقوی از
فضول حلال کار شگرف است به ترک ان حبس و حساب وعیب
کردن لازم گردد ؛ و هر که از حرام تقوی کند او در درجه
فرو دست از تقوی ؛ و هر که از فضول حلال تقوی کند او در
درجه بلند باشد از تقوی ؛ و هر گاه که بنده جمع کند میان هر دو
یعنی از معصیت و فضول هر دو تقوی کند ؛ او تقوی بر جمیع
کمال کرده باشد ؛ و چنانکه حق آنست بجا آورده ؛ این است معنی
تقوی و بیان آن نیکو فهم کن این را **سوال** اگر گوی که اکنون
بیان کن که این معنی را چگونه بعمل آرم در نفس و چگونه لگام کنم
او را به لگام تقوی بدینمعنی که تفصیل ان گفتی و تقوی نام کردی
جواب بدانکه تفصیل آن در نفس این است که بقوت تمام
قیام کنی ؛ و نفس را از همه معصیتها باز داری و از همه فضولها

به پرهیزی چون این کردی در چشم و گوش و زبان و دل و شکم و فرج و جمیع اعضا تقوی کردی و نفس را به لگام تقوی لگام شد اما انچه چاره نیست ترا از دانستن آن آنست که میگوییم هر که خواهد که تقوی کند این پنج عضو را که اصل است نگاهدارد و آن چشم و گوش و زبان و دل و شکم است پس نگاهدار این هر پنج را از چیزیکه می ترسی از زیان آن در کار دین از معصیت و حرام و فضول حلام و چون این چنین صیانتی حاصل شد امیدست که جمیع اعضا مصون ماند و به تقوی جامع به جمیع بدان قیام نموده باشد پس درینجا حاجت افتاد که پنج فصل در بیان این پنج عضو و تفصیل انچه در هر یکی حرام است و فضول است بگوییم بقدر انکه لایق این کتاب باشد فصل اول در چشم بر تو باد به نگاهداشتن چشم که اوست سبب افتها و فتنها و نظر کن در کار چشم درین سه اصل کافی اصل اول خدای تعالی فرمود قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا

فروجهم ذلک ازکی لهم ان الله خبیر بما یصنعون

یعنی بگو مر مومنان را تا چشمها فرو خوابانند و فرجها نگاه دارند
که آن پاک کننده ترست ایشانرا و خدای تعالی میداند انچه
میکنند بدانکه من تامل کردم درین آیت با خردگی آیت
سه معنی بزرگ یافتم ادب کردن و بیدار کردن و تهدید کردن
اما ادب فرمان برداری کردن مولی ست و الا بی ادب باشد
و بی ادب را از مجلس بیرون کنند و لایق ان نباشد که در
حضرت بایستد نیکو فهم کن این نکته را و تامل کن که در آیت الیست
و اما بیدار کردن انکه گفته است ان پاک کننده ترست
ایشانرا یعنی پاک کننده ترست دلهای ایشان را و این
ازان ست که چون چشم نه بندی و هر طرفی که خواهی ببینی
خالی نیست که چشم تو بر حرامی افتد و اگر عمداً بینی خود گناه
کبیره باشد و بسا باشد که دل تو بدان متعلق گردد و بدان
هلاک شوی و اگر بر سهاهی افتد بسا باشد که دل تو بدان
مشغول شود و وسوسه ها در خاطر آید و شاید که بدان ترسی

و حیرت آن دل بکاهی و از خیر منقطع شوی و اگر چشم به بندی
این همه بلاها آسوده بمانی و دارین معنی حضرت عیسی صلوة الله
علی نبینا و علیه گفته ست به پرهیز از نظر که شهوت را در دل
میکارد و صاحب نظر را همین فتنه بسنده ست ذوالنون
رحمته الله علیه گفته ست چشم بستن آرزوها را نیکو حجابی است
پس اکنون هرگاه که چشم را فرو خوابانی و از نظر کردن
بسوی مالا یعنی نگاهداری فارغ دل و آسوده از جمله وسوسه ها
باشی و اما تهدید آنکه گفته ست خدای تعالی بهید اندا انچه
ایشان میکنند و بسنده ست این سخن برای پرهیزیدن
از گناهان هرکسی را که از ایستادن پیش خدای تعالی بترسد
این بود یک اصل از کتاب خدای تعالی اصل دوم آنکه رسول الله
صلی الله علیه وسلم گفته ست که نظر کردن بسوی محاسن زنان
تیریست زهر آلوده از تیرهای شیطان هرکه ترک کند آن را
خدای تعالی او را لذت عبادت بچشاند که بدان خوش شود
و یافتن حلاوت عبادت و لذت مناجات کاریست بس عظیم

واین صحیح ست و همچنان ست که رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفته ست ؛ و بداند کسی که آزموده ست که باز داشتن
نظر از مالایعنی سبب یافتن لذت عبادت و حلاوت دل
وصفای اوست ؛ اصل سوم آنست که نظر کند در هر عضوی
از اعضای خویش ؛ که هر یک را برای چه آفریده اند برای
آن چیز نگاه دارد ؛ که پای برای رفتن در باغها و قصرهای
بهشت آفریده اند و دست برای گرفتن قدح شراب
و برگرفتن میوه های بهشت آفریده اند و همچنین جمیع اعضای
همچنین چشم برای نظر کردن سوی پروردگار جهانیان
آفریده اند و در هر دو سرای هیچ کرامتی بزرگتر ازین
نیست پس واجب ست نگاه داشتن چشم برای اینچنین
کرامتی این ست سه اصل چون ده و نیکو تامل کنی بسنده
باشد برای نگاه داشتن چشم **فصل دوم** در آموزش
بر تو باد به نگاه داشتن گوش از فحش و فضول ؛ و این بسبب
دو چیز ست یکی آنکه روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم

کہ شنوندہ شریک ہست باگویندہ دوم انکہ شنیدن وی دل
خطرناک برانگیزد و وسوسہ ہا افگند و ازینجا در دل و تن وی منفعتہا
پیدا نشود چنانکہ برای عبادت چیزی در دل باقی نماند
و بدانکہ سخنی کہ در دل از گوش می افتد بمنزلہ طعام است
کہ در شکم افتد کہ بعضی ازان مضر ہست و بعضی نافع و بعضی
غذاست و بعضی زہر ہست و بقای سخن در دل بیشتر است
از طعام در شکم کہ طعام از معدہ بخواب و غیر آن زائل شود
و بسا باشد کہ اثر سخن در دل مدتی بماند بلکہ ہمہ عمر بماند
پس چیزی ازین تباہ تر چہ باشد کہ ہمیشہ او را در رنج
و بلا میدارد و بسبب آن در دل وسوسہ ہا افتد
و خطر آن باشد کہ او را در بلای افگند و اگر گوش از شنیدن
مالایعنی نگاہدارد از ین ہمہ بلاہا ایمن باشد و اللہ الموفق

فصل سوم در زبان بریتو بادیہ نگاہداشتن زبان

و ضبط او و قید او کہ او سخت ترین اعضا ہست و بی فہم
و فساد او بسیار ہست سفیان بن عبداللہ رضی اللہ عنہ

گفته است که گفتم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم چه چیز است ترا
آنچه بیشتر بر من از آن می ترسی؛ رسول الله صلی الله علیه
وسلم زبان خود را گرفت و گفت این است؛ و یونس
ابن عبید الله رضی الله عنه گفته است که نفس من در گرمای سخت
به بصره روزه تواند داشت؛ و ترک یک کلمه ما لا یعنی نتواند
کرد؛ پس هرگاه که نفس در آن چنین باشد بر تو باد به نگاهداشتن
زبان با هر گونه جد و جهد که دانی و نظر کن درین پنج اصل اصل اول
آنکه ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت کرده است که آدمی
چون به صبح برخیزد؛ جمیع اعضا زبان را گویند که ترا سوگند
بخدای تعالی میدهیم؛ و از تو میخواهیم که راست باشی؛
که چون تو راست شدی ما همه راست شدیم؛ و اگر تو کژ
شدی ما همه کژ شدیم یعنی سخن گفتن در جمیع اعضا آدمی را
اثر میکند به توفیق و خذلان و موید این معنی است قول مالک
بن دینار رحمة الله علیه که گفت چون در دل سختی بینی
و در تن سستی بینی و در رزق حرمانی بینی بدانکه کلمه ما لا یعنی

گفته اصل دوم در نگاهداشتن زبان نگاهداشتن
وقت ست از آنکه بیشتر چیزیکه آدمی بجز ذکر خدای تعالی
بر زبان میراند لغو ست که وقت بدان ضایع میشود
حسان بن سنان رضی الله عنه بر غرفه نو که بنا کرده بود
بگذشت گفت که این غرفه که بنا کرده است بنفس خود
باز گشت و گفت که ای نفس مغرور چه می پرسی
از چیزیکه ترا بکار نیاید بروزه یکساله او را عقوبت
کرد می گویم خوشوقت کسانی که در دین این چنین اهتمام
داشتند و واے بر غافلان که عنان نفس سست
گذاشته اند تا هر طرف که میخواهد می رود و میبرد اصل سوم
در نگاهداشتن زبان نگاهداشتن عمل صالح است
از آنکه هر که زبان نگاهدارد و سخن بسیار گوید لا محاله
در غیبت مردمان افتد چنانکه گفته اند هر که سخن بسیار گوید
خطا بسیار گوید و غیبت صاعقه ایست هلاک و تباه کننده
جمیع طاعات را چنانکه گفته اند مثل کسی که مردمان را

غیبت کند بکسی ماند که او منجنیق بگیرد و نیکی ہاے خود را بجانب
شرق و غرب و یمین و شمال می اندازد۔ روایت کردہ اند
که ابوسعید را گفتند که فلان ترا غیبت کردہ او طبقی پر از خرما او را
فرستاد و گفت که شنیدہ ام نیکیہای خود را بمن ہدیہ
فرستادی بجہت مکافات آن این را بر تو فرستادم۔
و در مجلس ابن مبارک سخن در غیبت افتاد گفت اگر من
کسی را غیبت کنم باری مادر و پدر خود را کنم چرا که او اولی
تر ست که نیکی من ستاند و گفتہ اند که حاتم اصم را شبی قیام
شب فوت شد زن او تعریتش کرد حاتم گفت طایفہ شب
قیام کردہ چون بصبح برخاستند مرا غیبت کردہ اند
آن ثمار ایشان روز قیامت در میزان من خواہد بود
اصل چہارم آنکه سفیان رح گفتہ ست۔ سخنی مگو نزبان که
بشکند دندان۔ و دیگری گفتہ ست که زبان خود را کشادہ
مکن تا کار بر تو تنگ نگرداند و در مثل میگویند بسا کلمہ صاحب
خود را بگوید مرا بگذار۔ اصل پنجم آنکه یاد کن آفات آخرت

وخرابی آن ۞ در عاقبت ۞ و بشنود دران یک نکته ۞ و آن اینست
که از دو حال خالی نیست سخنی که خواهی گفت حرام ست یا فضول
حلال اگر حرام ست دران عذابی ست که طاقت آن نداری
۞ و رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته ست که در شب معراج
طایفه را دیدم که در دوزخ مردار میخوردند ۞ گفتم ای اخی
جبریل ایشان کیانند گفت ایشان کسانی اند که گوشتهای
مردمان میخوردند یعنی غیبت میکردند ۞ و آن سخن اگر مباح ست
دران چهار آفت ست ۞ یکی آنکه کراما کاتبین را مشغول کردی
بچیزیکه دران فائده نیست ۞ و واجب ست آدمی را که از کرام
کاتبین شرم دارد و ایشانرا نرنجاند ۞ دوم آنکه سخن بسیار
گفتن همچون املا کردن نامه ایست بسوی خدای تعالی از لغو
و هزل ۞ پس به پرهیز و بیندیش که چه میکنی ۞ و یکی از بزرگان
مردی را دید که فحش میگفت گفتا که ای فلان نمی اندیشی
که بسوی خدای تعالی چه نامه می نویسی متنبه شو و حذر کن
که فردا ندامت و حسرت کشی ۞ سوم آنکه هر چه میگوی پس و قباحت

پیش پادشاه جبار بحضور جملهٔ عالم نخواهند ؛ چهارم آنکه ملامت وعیب کردن باشد در قیامت ؛ که چرا گفتی ؛ و از پروردگار خود شرم نداشتی و حجتهای او بریده شوند پس او زاین رنج ببیند از ندبسنده است این اصل تا مر کسی را که درین نیکو تامل کند و الله الموفق ؛

فصل چهارم در دل

بر تو باد به نگاهداشتن دل و اصلاح کردن او که کار نگاهداشتن او دشوارتر است از نگاهداشتن اعضای دیگر ؛ و خطر او نیز بزرگ تر و بیشتر و طریق نگاهداشتن او باریک تر و صعب تر است ؛ و یاد کن درین کار پنج اصل کافی اصل اول قول خدای تعالی که گفت يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ یعنی میداند خیانت چشمها و آنچه پنهان دارند سینه‌ها و دیگر آنکه گفت وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ یعنی خدای تعالی میداند آنچه در دلهای شماست و دیگر آنکه گفت إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ و به راستی که او

داناترست بچیزیکه درسینهاست: به بین که چند جا در قران ذکرش کرده و باز تنکیر ربیان نموده وسبند دست برای پرهیز کردن تو نظر به علم و اطلاع خدای تعالی: از انکه معامله با اوست: واو علام غیوب ست و معامله با علام الغیوب امر خطیرست: پس نیکو تامل کن و در کار خود ببیند بیش که او از دل تو چیزست که می بیند و چه احوال ست که میداند
ربایا چلاو مر باد یا بغفلت جهل یا عوفان نوکل

و اصل دوم انکه رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته است که خدای تعالی نظر نکند بسوی صورتها و عملهاے شما: ولیکن نظر کند سوی دلها و نیتهای شما: پس چون نظرگاه پروردگار دل ست عجب ست از کسی که روی وتن را بشوید و از پلیدیها پاک دارد که نظرگاه خلق است و بیارایید انچه می تواند: تا مخلوقی به عیبی مطلع نشود و ویرا بد ندارد: و دل را که نظرگاه پروردگارست از حرص و هوا پلید بگذارد و بپاک کردن و آراستن او نه پردازد و نترسد که خدای تعالی بر تباهی ها و عیبوی او مطلع شود: و اگر بر یکی

دل

تباهی از ان خلق مطلع شوند همه بیزار شوند و از میان خود
براند اصل سوم انکه دل پادشاه ست و جمیع اعضا تابع
اوست چون بادشاه نیکو باشد رعیت نیز نیکو باشد چنانکه
رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت که در تن بنی ادم گوشت
پاره ایست اگر ان نیکو شود همه تن نیکو شود و اگر ان بد شود
همه تن بد شود و آن گوشت پاره دل ست پس چون صلاح همه
اعضا در صلاحیت دل است واجب ست که با صلاح ان جهد کنند
اصل چهارم انکه دل خزینه ایست جواهر نفیس را که اول آن عقل است
و بزرگترین نفایس معرفت خدای تعالی ست که آن سبب سعادت
هر دو سرای است بعد از ان بصیرتی ست که بزرگی نزدیک خدای تعالی
بدان حاصل شود بعد از ان نیت خالص در طاعت که ثواب
ابد بدان متعلق ست بعد از ان انواع علوم و حکمتها که شرف
بنده بدان ست پس واجب باشد که این خزینه را از آفات دزدان
و راهزنان نگاه دارد تا این جواهر عزیز را آفتی نرسد و دشمنی
بران ظفر نیابد اصل پنجم انکه من تامل کردم در حال دل پنج چیز

در وی یافتم که در اعضای دیگر نیست: یکی آنکه دشمن قصد
او میکند و مرا او را ملازم است: و دل منزل الهام و وسوسه است
و این هردو او را نخجیر و شکار میجویند که آن ملک است و شیطان
دوم آنکه کار دل بیشتر است که هوا و عقل هردو در وی اند
و او معرکه گاه دو لشکر است یکی هوا و لشکر او: دوم عقل و لشکر او
پس دل و اینجا میان محاربه و مقاتله و تناقض ایشان است
و واجب است که نگاه دارند: و غافل نشوند از جایی که اینجا
همی باشند سوم آنکه عوارض مر او را بیشتر است از آنکه خواطر
بسان تیرهاست که د اینجا چون باران در دل میریزد
و تو بر منع آن قادر نیستی از آن که دل مانند چشم نیست
که میان دو پلک است که به بندی و یا در جای خالی و تاریک
بنشینی: و ایمن شوی: و همچون زبان نیست که درون دو پرده
لب و دندان است بلکه دل هدف خواطر است و ترا بر بازداشتن
آن قدرت نیست و او را به هیچ حال نگاه نتوانی داشت و با این همه
نفس سستی تا سبب کنند: در سپردن آن خاطرهاست پس اتباع

ازان کار بس دشوار ست بود محنتی عظیم است چهارم انکه
علاج کردن دل بر تو دشوار ست از انکه او از تو غایب است
بسا باشد که ندانی و در آفتی بیفتی ۞ پنجم انکه آفات بسوی
او شتابنده ترست و آید به گردیدن حال نزدیک ترست
وگفته اند که دل شتاب کننده ترست از دیگ در جوشیدن
ونیز اگر نعوذ بالله منتهاء دل بلغزد ابتدای کار او سیاهیست
ومیل است بسوی غیر خدای تعالی و نهایت کار او کفر است
پس کار دل در خطر عظیم است ۞ ونیز ادنی کار او فساد
نست و نهایت کار او کبر است ۞ بخدای تعالی ۞ نشنیده
قول خدای تعالی آیی وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ
و کبر که در دل بود کفر بار آورد و به سبب این معنی بندگان
خاص بر دلهای خود ترسان و لرزان بوده اند ۞ وگریان
مانده اند ۞ و همه عنایت دران صرف کرده اند خدای تعالی
در وصف ایشان گفته است يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ
فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ یعنی می ترسند از روز یک

بگرد و دران دلها چشمها سوال اگر گوی که چون کار
دل چنین سخت و مهم گفتی بیان کن ما را آن معانی که دل
را اصلاح کند از آفاتی که او را پیش آید و تباه کند
تا باشد که توفیق یابیم بر آن عمل کنیم جواب بدانکه تفصیل
آن معانی دراز ست این مختصر گنجایش آن ندارد
و علمای آخرت درین باب کتابها تصنیف کرده اند
و قریب هفتاد خصلت ستوده و همین قدر ناستوده
بیان کرده اند و کسی را که کار دین مهم باشد و از خواب
غفلت بیدار شود و از خدای تعالی توفیق یابد حاصل
کردن آن همه کتابها و عمل کردن بران مر او را دشوار
نباشد و ما درین کتاب اصلی چند که از ان در علاج
دل چاره نیست ذکر کنیم و آن چهار ست طول امل
و عجلت و حسد و کبر و چهار در مقابله او ستوده
است کوتاهی امل و آهستگی در کارها و نصیحت خلق
و تواضع این ست ان اصلها که در اصلاح دل ازان

چاره نیست. اکنون گوش دار و بشنو که در هر یکی چه آفتهاست. و چست شو و جهد کن برای ازاله و دفع هر یک ازین آفات. اما طول امل بدانکه او مانع ست از همه خیرها و طاعتها. و باعث ست بر همه شرها و فتنها و دردهای سخت که خلق را در بلاها و آفتهای گوناگون می افگند و همه خرابیها و تباهی ها ازوی می خیزد. و بدانکه چون امل خود را دراز کنی از وی چهار آفت پیدا شوند. یکی ترک طاعت و کاهلی کردن دران. که بگوئی بخواهم کرد روزها پیش من ست. یحیی ابن معاذ رازی گفته ست که طول امل قاطع ست از همه خیرات. دوم ترک توبه و تاخیر از ان که بگوئی توبه خواهم کرد روزها بسیار ست و من جوانم و عمر من اندک ست و من قادرم هر گاه که خواهم توبه کنم و بسا باشد که مرگ در آید و پیش از اصلاح عمل ترا بربایند. و بگوئی که به پیری برسم توبه کنم. بسیار جوانان مردند و به پیری نرسیدند. سوم حرص بر جمع کردن مال و مشغول

شدن بدنیا و ترک استعداد آخرت ؛ که بگوئی از فقر
در حالت پیری می ترسم که از کسب کردن ضعیف و عاجز
ای کسب کردن نتوانم ۱۲
شوم مرا از قوت فاضل چاره نیست ؛ تا در حالت مرض
و خزان مرا بکار آید ؛ اینها و دیگر مانند این اندیشها
رغبت ترا در دنیا بجنباند ؛ و حرص ترا بروی زیاده
کند ؛ تا بگوئی چه خواهم کرد و چه خواهم پوشید در زمستان
و چه خواهم خورد در تابستان باشد که عمر دراز شود ؛
محتاج مردمان شوم ؛ و احتیاج در پیری سخت دشوار است
چهارم سختی دل و فراموشی آخرت ؛ از انکه چون عمل
دراز کردی مرگ را و گور را یاد نکنی ؛ و نرمی دل و صفائی
او بیاد کردن مرگ و گور هست و بذکر ثواب و عقاب
و احوال آخرت حاصل آید و در دلی که ازینها نگذرد او را
از کجا صفا و رقت باشد فقوله تعالی فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ
فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ چون امل دراز کنی طاعت تو اندک شود
و توبه در تاخیر افتد ؛ و معصیت بسیار کنی و حرص تو فراخ شود

وغفلت تو قوی گردد؛ بلکه بیم آن باشد که آخرت را نیز بباد
دهی؛ کدام حال ازین تباه تر باشد و کدام آفت ازین
عظیم تر؛ و این همه بسبب طول امل ست اما اگر امل کوتاه
کنی و مرگ خود را نزدیک دانی؛ و یاد کنی حال برادران
و یاران که مرگ ایشان را ناگاه فرو گرفت در وقتی که
گمان نداشتند؛ شاید که حال تو نیز مثل حال ایشان شود
؛ پس بیدار شو ای مغرور غافل و یاد کن آنچه عوف ابن
عبدالله رضی الله عنه گفته ست بسا امیدوار روزی
کان روز را بشب نرسانید؛ و بسا منتظر فردا که فردا را
در نیافت اگر شما اجل و آمدن او را ببینید امل را
دشمن دارید؛ عیسی ابن مریم صلوة الله علی نبینا و علیه
گفته ست که دنیا سه روز ست دی که گذشت از ان
بدست تو چیزی نماند؛ و فردا همی دانی که بیابی یا نیابی
روز سوم که تو در آنی در دست تو همان روزست آنرا غنیمت
دار؛ ابوهریره رضی الله عنه گفته ست که دنیا سه ساعت

پیش نیست ساعتی که گذشت از ان چیزی بدست نیست
نیست بر گفتن جداگانه
و ساعت آینده همیدانی که بیابی یا نیابی و ساعت سوم آنست
که دروی هستی، پس از روی حقیقت از دنیا مالک نیستی
مگر یک ساعت را، و شیخ من گفته که دنیا سه نفس است
نفسی که گذشت کردی در آنچه کردی و نفسی دیگر نمیدانی
که یابی یا نیابی از آنکه بسا کس از نفسی تا به نفسی دیگر نرسیده
اند نفس سوم آنست که تو درانی، پس مالک نیستی به حقیقت
مگر یک نفس را پس شتاب کن در آن بسوی توبه و طاعت
شاید که در نفس دوم بمیری و برای رزق اندوهگین مباش
شاید که تا بآن زمان که بقوت محتاج شوی زنده نمانی، و چه
تباهی و نادانی باشد که آدمی غم یک روز و یک ساعت بخورد
و او در نفس دوم بخواهد مرد، یاد کن آنچه رسول الله صلی الله
علیه وسلم به صحابه گفته است در حق اسامه که تعجب نمیکنید از طول
امل اسامه که بمهلت یک ماه کنیزک خریده است اسامه قوی دراز امل است
والله که ننهادم قدمی مگر گمان بردم که نخواهم برداشت تا نه

دیرنداشتیم لقمه را اگر گمان بردم که فرو خواهم برد یا نه پس ای
طالب هرگاه که این چیزها که گفته ام یاد کنی و برین مواظبت
نمای و شب و روز تکرار کنی هرآئنه امل تو کوتاه گردد بعنایت
خدای تعالی و نفس خود را به بینی شتاب کننده در طاعت
و تعجیل کننده در توبه و زهد کننده در دنیا و دل را یابی
خائف از خدای تعالی و امیدوار بانکه در آخرت
بسعادت برسی و این همه بعد فضل خدای تعالی
بسبب این یک خصلتست که آن کوتاهی امل ست
حکایت کرده اند که زرارة بن ابی اوفی را بعد مردن او
در خواب دیدند گفتند که کدام عمل فاضل ترست نزدیک
شما گفت رضا بحکم خدا و کوتاهی امل پس نظر کن
در خود ای برادر من و بذل کن جهد خود درین اصل
بزرگ که اهم ست و مؤثر ترست به اصلاح دل و نفس والله الموفق

امّا حسد

بدانکه حسد مفسد طاعت ست و باعث ست بر گناهان

و این دو روایت که بیشتری از عابدان و عالمان بدین مبتلا اند
خاصه عامیان و جاهلان تا آنکه بسبب این در دوزخ روند
نشنیده قول رسول الله صلی الله علیه وسلم را که شش
کس در دوزخ در آیند بسبب شش چیز عرب بسبب عداوت
عصبیت ۵ و ان پشتی قوم خود است بر ظلم ۵ و امرا بسبب
جور و ظلم ۵ و دهقانیان بسبب کبر ۵ و بازرگانان بسبب
خیانت و روستایان بسبب جهل ۵ و علما بسبب حسد
پس بلائی که علما را در دوزخ افگند واجب است که از وی
به پرهیزند ۵ و بدانکه از حسد پنج چیز میخیزد ۵ یکی تباه شدن
طاعتها که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم که حسد بخورد
نیکی ها را چنانکه بخورد آتش هیزم را دوم سرزدن
افعال تباه چنانکه وهب گفت رحمة الله علیه که حاسد را
سه علامت است چاپلوسی کند چون حاضر شود و غیبت
کند چون غایب شود ۵ و خوش شود چون مصیبتی برسد
میگویم سینه ۵ بهشت هرترا در مذمت حسد امر کردن

خدای تعالی به پناه طلبیدن از شر حاسد؛ چنانکه گفت
وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ اِذَا حَسَدَ چنانکه امر کرده است ما را
به پناه طلبیدن از شر شیطان و ساحر؛ و همچنین فرموده
است ما را به پناه جستن از شر حاسد؛ سوم اندوه
و رنج بی فائده یابد بهر کاری بسیار؛ چنانکه ابن سماک
گفت ندیدم ظالمی را شبیه‌تر بمظلومی از حاسد برنجی
دایم؛ و عقلی هایم؛ و غمی لازم؛ چهارم کوری دل
تا نتواند که حکمی را از احکام خدای تعالی فهم کند؛ سفیان
ثوری رحمة الله علیه گفته است بر تو باد بخاموشی دراز
تا مالک تقوی شوی؛ و مباش حریص بر دنیا تا هرچه
نشنوی ترا یاد ماند؛ و کسی را طعنه مزن تا از زبان
مردمان خلاص یابی؛ و حسد مکن بر کسی تا سریع الفهم
باشی؛ پنجم حرمان و خذلان تا انکه بمرادی ظفر
نیابد؛ و بر دشمن کسی اورا یاری نه نماید چنانچه حاتم
اصم گفته است؛ انکه اورا کینه باشد بی دین است؛ و انکه

کسی را غیبت کند عابد نیست و آنکه غمازی کند این نیست
وآنکه حسد کند کسی او را یاری نکند میگوییم که حسود چگونه
به مراد ظفر یابد که مراد او زوال نعمت خداوندست
از بندهٔ مسلم و چگونه او را بر دشمنانش یاری دهند
که ایشان مسلمانان بندگان خدااند و چه نیکو گفته است
ابو یعقوب رحمة الله علیه اَللّٰهُمَّ صَبِّرْنَا عَلٰى قَامِ النِّعَمِ
عَلٰى عِبَادِكَ وَحُسْنِ اَحْوَالِهِمْ و بدرستی که
حسد دردیست که تباه کند طاعتهاے ترا و بسیار کند
شر گناه ترا پس منع کند ترا از راحت نفس و فهم
قلب و نصرت یافتن بر اعدا و بمراد رسیدن از مقصود
پس کدام درد بازین دردناک تر و پس تو باد به علاج کردن نفس خود از حسد

اما عجلت

بدانکه عجلت خصلتیست که مقصودها را فوت می سازد و مردمان
در گناهان می اندازد و درین خصلت چهار آفت است
یکی آنکه عابد را قصد منزلتی باشد در چیزی و دران جهد کند

پس بسا باشد که در یافتن آن تعجیل کند و هنوز وقت آن نرسیده است
پس به سبب عجلت نومید شود و ترک طاعت طلب کند و از آن
منزلت محروم ماند و یا چنان غلو کند در طلب و رنج دادن نفس
که بکلی از آن منقطع گردد سبب عجلت پس او میان افراط
و تفریط است و غلو و تقصیر هر دو مذموم است روایت کرده اند
از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت بدرستی که دین محکم است
پس در ای در دین ما به نرمی و آهستگی و در مثل است
اِنْ کُنْتَ تَسْتَعْجِلُ تَصِلُ اگر شتابی نکنی برسی دوم آنکه عابد را
حاجتی باشد و از خدای تعالی بخواهد و دعا بسیار کند بجد
و جهد تمام بسا باشد که در اجابت شدن تعجیل کند و پیش از وقت
نیاید بدان سبب رغبتش کم شود و دعا ترک گیرد و از حاجت
و مقصود محروم ماند سوم آنکه کسی بر وی ظلم سازد و او در دعای
بد تعجیل کند که مسلمانی بسبب او هلاک شود و بسا باشد که در دعا
بد کردن از حد بگذرد و این خود معصیتی باشد چهارم آنکه
اصل عبادت تقوی است و اصل تقوی نظر کردن است در چیزها

به احتیاط و بحث تمام؛ پس چون کسی در کارها عجول باشد
نتواند که در اکل و شرب و لباس و کلام و فعل تامل کند
و نظر کند پس بشتابی بلغزد و در ضلالت افتد
بدانکه این خصلت مهلک ست

اما کبر

نشنیده که خدای تعالی فرموده ست اَبیٰ وَاسْتَکْبَرَ وَکَانَ
مِنَ الْکَافِرِیْنَ یعنی بی فرمانی کرد و کبر نمود و از جمله کافران
شد بدانکه این خصلت همچو خصلتهای دیگر نیست که زیان
آن در اعمال ظاهر و در فروع باشد؛ بلکه مضرت این خصلت
در اصل ایمان ست و چون مستحکم گردد و غالب شود نعوذ بالله
منها قابل تدارک نماند؛ و کمترین چیزها که ازین خصلت خیزد
چهار آفت ست یکی حرمان از حق و کوری دل از معرفت آیات خدای تعالی
و فهم احکام او چنانکه خدا تعالی گفت سَاَصْرِفُ عَنْ اٰیٰتِیَ الَّذِیْنَ
یَتَکَبَّرُوْنَ فِی الْاَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ یعنی بگردانم از آیات خویش کسانی را
که بر روی زمین تکبر میکنند بناحق؛ دوم خشم و بغض از خدای تعالی
چنانکه گفت اِنَّهٗ لَا یُحِبُّ الْمُسْتَکْبِرِیْنَ؛ یعنی خدای

دوست ندارد متکبران را ٭ و روایت کرده اند که موسی صلوات الله
علی نبینا و علیه گفت یارب کیست دشمن ترین خلق نزدیک تو گفت هر که در دل
او کبر باشد و زبان او درشت باشد ٭ و چشم او بسته باشد از حق
و دست او بخیل باشد ٭ و خلق او بد باشد ٭ سوم خواری و عقوبت
در دنیا و آخرت ٭ حاتم گفته است رحمة الله علیه بپرهیز از مردن ما
بر سه حالت بر کبر ٭ و حرص و خرام ٭ از آنکه متکبر در دنیا بیرون نرود
تا خواری خود از خوارترین مردمان در دنیا نه بیند ٭ و حریص از دنیا
نرود تا محتاج پارهٔ نان و شربت آبی نشود و خرامنده از دنیا نرود
تا بول و نجاست خود آلوده نشود ٭ چهارم نار و عذاب در عقبی ٭ چنانکه
روایت کرده اند که خدای تعالی فرموده است کبریا ردای من است
و عظمت ازار من است هر که در اینها با من نزاع کند او را در آتش دوزخ
در آرم ٭ پس خصلتی که فوت گرداند معرفت حق و فهم آیات احکام او که آن
اصل کار است پس بار آرد خشم خدای تعالی و خواری در دنیا و نار در آخرت
نشاید مر عاقل را که از آن غافل ماند و نفس خود را به ازاله آن اصلاح
نکند این است بعضی از آفات این چهار خصلت که بیان کردیم ٭

والله الموفق بالقضا سوال اگر گوئی چون درین خصلتها چندین
آفاتست و واجبست خود را ازان نگاهداشتن پس چاره نیست از دانستن
حقیقت و حد هر یکی و بیان کن تا بدانیم که طریق نگاهداشت هر یک چگونه است

جواب بدانکه در هر یک سخن بسیارست در کتاب احیاء علوم
سیراب کرده گفته ایم؛ و اینجا آن مقدار که از دانستن آن چاره
نیست در چهار اصل بیان کنیم **اصل اول در امل** اکثر علما
گفته اند که امل ارادت زندگانیست در زمان مستقبل بر سبیل
حکم و قطع؛ و کوتاهی امل ترک حکم و قطعست دران بتقید کردن
به استثنا بمشیت خدای تعالی و علم او و ارادت او یا بشرط
خیر و صلاح باشد پس اگر صورت بندی حیات خود را بعد از
نفس دوم یا ساعت دوم یا روز دوم بحکم قطع صاحب امل باشی
از انکه این حکم کردنست در غیب اما اگر قید کنی بخواست و علم خدای
و بگوئی که نمیریم تا فردا اگر خدا خواستست یا در حکم خدای تعالی
است از حکم امل بیرون آئی و همچنین اگر تصور کنی حیات خود را
تا وقت دوم بر سبیل دوم صاحب امل باشی و اگر مفید کنی

ارادت خود را شرط صلاح از حکم اهل بیرون آمی و بکوتاهی
اهل موصوف باشی؛ بسبب آنکه ترک حکم و قطع کردی پیش تو باد به ترک
کردن حکم و قطع کردن در ذکر بقای خود؛ و مراد ازین ذکر ذکر دل است
نه ذکر زبان و مراد ثبات دل است بران؛ و بدانکه اهل بر دو نوع است
اهل عوام است و اهل خواص است اهل عوام آنست که حیات و بقا برای
جمع کردن دنیا و تمتع بدان خواهند و این معصیت محض است و کوتاهی
اهل چنین است و اهل خواص آنست که حیات و بقا برای اتمام عمل
خیر خواهند؛ عملی که دران صلاح محقق نیست از آنکه بسیار باشد که در آن عمل اگرچه در
نفس خود خیر است خیر آن بنده دران نباشد بلکه سبب آن در آفتی افتد چون
چنین است نشاید هر بنده را چون در نماز یا روزه شروع کند حکم
کند که اتمام خواهم کرد از آنکه آن غیب است و این نیز نشاید که خواهد
که البته آن را تمام کنم از آنکه شاید که صلاح او دران نباشد بلکه باید که
که به استثنا و شرط صلاح خواهد تا از عیب اهل خلاص یابد چنانکه خدای تعالی
گفت مر نبی خود را صلی الله علیه وسلم ولا تقولن لشیء انی فاعل
ذلک غدا الا ان یشاء الله یعنی مگو مر چیزی را که من فردا انرا

خواہم کرد مگر آنکہ خدای تعالی خواستہ باشد و ضد این امل یعنی امل خواص
نیت محمود ست و آنکہ نیت محمود را ضد امل گفتہ اند بر طریق
مجاز ست زیرا کہ صاحب نیت محمود از امل باز ماندہ ست پس
معنی نیت محمود خواستن عمل ست در ابتدا بجزم و قطع یا خواستن
اتمام وی بہ استثنا و تفویض **سوال** اگر گوئی چرا جائز نیست
حکم کردن در ابتدا و واجب ست تفویض و استثنا در اتمام
جواب بدانکہ این بسبب آنست کہ در ابتدا خطر نیست و در اتمام
خطر ست و آن خطر دو ست یکی خطر وصول از آنکہ نمی داند کہ بدان
رسد یا نرسد دوم خطر فساد از آنکہ نمی داند کہ در ان صلاح
او ہست یا نیست پس بدین سبب واجب ست استثنا کردن از جہت
خطر وصول و تفویض کردن بخدای تعالی از جہت خطر فساد
و بدانکہ علاج کوتاہ کردن امل یاد کردن مرگ ست و قوی ترین
علاج او یاد کردن مرگ مفاجات ست واللہ الموفق **اصل دوم**
در حسد بدانکہ حسد ارادت زائل شدن نعمت خدای تعالی
ہست از برادر مسلمان نعمتی کہ در ان خیر و صلاح اوست اما اگر

کسی را ارادت زوال نعمت نباشد و بلکه مثل آن نعمت خواهد او را
نیز باشد آن حسد نیست او را غبطه گویند یعنی آنکه زوبردن و آن
رواست و ضد حسد نصیحت است و آن ارادت بقای نعمت
خدای است بر برادر مسلم نعمتی که در آن خیر و صلاح اوست
سوال اگر گوئی که چگونه دانیم که در آن صلاح است و یا فساد
یا نصیحت کنیم یا حسد جواب بدانکه ما را غالب ظن بمنزله علم است
در مثل این کار و اگر بر تو مشتبه شود زوال نعمت مسلمانی مخواه
مگر مقید بتفویض و شرط صلاح تا از حکم حسد خلاص یابی و فواید
نصیحت مر ترا حاصل آید و اما علاج نصیحتی که مانع است از حسد ذکر
وعدهای است که خدای تعالی وعده کرده است در دوست داشتن
مسلمانان و قوی‌ترین علاج ذکر چیزهاییست که خدای تعالی
در حق مومن ذکر کرده است از بلندی قدر و منزلت او و از کرامات
بزرگ که او راست نزدیک خدای تعالی در عقبی و فائدهاے
که مر آدمی راست از دوستان در دنیا از جمعه و جماعت
و یاری دادن در کارها و امید شفاعت در آخرت پس ذکر این مثل

این باعث است بر نصیحت کردن مسلمانان و مانع است مر حسد کردن
را در نعمتی که خدای تعالی ایشان را داده است **اصل سوم**
در عجلت بدانکه عجلت معنی است ثابت در دل باعث بر اقدام
کردن بر کارها به اول خطره بی توقف و استطلاع در آن یک
به تعجیل کردن در اتباع و عمل کردن بدان ۞ و ضد او آهستگی
است و این معنی است ثابت در دل و باعث بر احتیاط در کارها
و نظر کردن در آن و تامل کردن در اتباع و عمل کردن بدان
اما توقف ضد آن تعسف است ۞ و شیخ ... گفته است رحمة الله علیه
که فرق میان توقف و آهستگی آنست که توقف پیش از درآمدن
باشد در کارها مادام که پیدا شود مر او را وقت صلاح آن کار
و آهستگی بعد از دخول باشد در کارها تا ادا کند حق هر جزوی
از آن کار چنانکه حق ادا کردن است ۞ و اما علاج آهستگی ذکر
خطرهای است که در کارها پیش می آید به تعجیل کردن در آن و ذکر
سلامتی های است که در کارها پیش آید که آن به آهستگی است ذکر این
و امثال این باعث است مر او می را در توقف و تامل در کارها و ...

از تعجیل کردن دران والله الموفق **اصل چهارم در**
کبر بدانکه کبر خاطریست که در دل آدمی میگردد در بلندی
و عظمت نفس خود و خوار داشتن دیگران و تکبر اتباع اوست و ضعیف
خاطریست در کم زدن نفس خود و خوار داشتن ان و تواضع اتباع
اوست و هر یک را از عوام و خواص تواضعیست و تکبریست
تواضع عامی پسندیده کردن است بکمترین لباس و طعام و خانه و مرکب
و تکبر او آنست که بهترین لباس و طعام و خانه و مرکب طلب کند
و هرچه طلب کند خوب‌تر طلب کند و تواضع خاص قبول کردن
سخن حق است از هر که باشد کوچک یا بزرگ وضیع یا شریف
و تکبر وی آنست که سخن حق نشنود و ان معصیتی بزرگ است و گناهی
عظیم و اما علاج تواضع عامی آنست که اول حال خود و میان
حال خود و آخر حال خود بیند پس بیند که اول او آب منی است پلید
و میان او آنست که حمال نجاست است در اینجا و آخر او مرداری است
گنده و اما علاج تواضع خواص ذکر کردن عقوبت خدایست عز و جل
مر کسانی را که ترک حق گیرند و به باطل مشغول شوند **فصل پنجم**

در شکم و نگاهداشتن آن بر تو باد ای طالب عبادت نگاهداشتن
شکم و اصلاح آن بدانکه اصلاح شکم دشوار است و مهم ترین کارهاست
بر مرید و ضرر او بیشتر است و اثر او قوی تر از آنکه منبع و معدن جمله
معصیت هاست و در جمیع اعضا قوت و ضعف و عصمت و معصیت
از شکم می خیزد پس بر تو باد به نگاهداشتن شکم اول از حرام و شبهه
پس از آن از فضول حلال اگر در عبادت کردن همتی داری
در پرهیز کردن از حرام و شبهه بسبب چیز واجب است اول آنکه
خدای تعالی گفته است الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا
إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا
یعنی کسانیکه میخورند مال یتیمان بظلم بدرستی که میخورند در شکمهای خود
آتش و عاقبت کار در آیند در دوزخ و رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرموده است هر گوشتی که از حرام روید آتش بدان اولی تر است دوم
آنکه خورنده حرام و شبهه از جمله راندگان است که توفیق در طاعت
نیابد از آنکه لایق خدمت خدای تعالی نباشد مگر آنکه پاک باشد نمی گویم
نه آنکه خدای تعالی از در آمدن خانه خود جنب را نهی کرده و محدث را

از گرفتن کتاب خود منع کرده است؛ با آنکه جنابت و حدث از امر مباح
است؛ پس چگونه خواهند کسی را بخدمت خدای تعالی؛ که در نجاست
حرام غرق باشد؛ و چگونه توفیق دهند زبانی را بذکر کردن خدای تعالی
که بنجاست حرام و شبهه ملوث باشد؛ یحیی ابن معاذ رازی رضی الله عنه
گفته است که طاعت دراندرون خزینهٔ خدای تعالی است و کلید آن خزینه
دعاست و دندانهای آن کلید خوردن حلال است؛ و چون کلید را دندانه
نباشد در نگشاید؛ و چون در خزینه نگشاید عبادتی که در خزینه است
چگونه بدست آید؛ سوم آنکه خورنده حرام و شبهه از فعلهای خیر
محروم است و اگر ناگاه خیری بکند آن قبول نیست باز برو رد کنند
پس از آن فعل حاصل نباشد مگر زحمتی؛ چنانچه رسول الله صلی الله علیه
وسلم گفت؛ بسا قایمی است که او را فائده نیست از آن قیام شب
مگر بیداری؛ و بسا صائمی که او را فائده نیست از آن روزه مگر
گرسنگی و تشنگی؛ و ابن عباس رضی الله عنهما گفته است که قبول نکند خدای تعالی
نماز کسی را که در شکم او حرام است این است حال حرام؛ اما فضول حلال
بدانکه فضول حلال آفت عابدان است و بلای مجاهدان؛ و فن سیر

خوردن فضول از طعام حلال تامل کردم ده آفت یافتم که هر یکی اصل است
در کار عبادت اول آنکه در بسیار خوردن حلال سختی دل است و رفتن
نور او رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت که دلها را به بسیار خوردن
و آشامیدن نمیرانید که دل چون زراعت است که به آب بسیار بمیرد
دوم آنکه بسیار خوردن فتنه جمله اعضاست و باعث است بر فضول و فساد
از آنکه چون آدمی سیر شود چشمش از روی دیدن مالایعنی کند و گوش
از روی شنیدن کلام مالایعنی کند و زبانش از روی گفتن مالایعنی
کند و همچنین فرج و دست و پای و غیر آن اما اگر گرسنه باشند
جمیع اعضای او ساکن باشند و استاد ابو جعفر رضی الله عنه
گفته است که شکم عضوی است که اگر گرسنه باشد همه اعضا سیر باشند از معصیت
و اگر سیر باشد همه اعضای او گرسنه گردند به معصیت حاصل سخن آنکه اقوال
و افعال آدمی بر حسب طعام و شراب اوست اگر در شکم حرام در رود اقوال
و افعال حرام بیرون آید و اگر فضول حلال در رود اقوال و افعال
فضول بیرون آید پس گویی که طعام تخم اقوال و افعال است و اقوال
و افعال نباتی است که از وی بروید سوم آنکه در بسیار خوردن فهم سلب

عقل و فهم است که بر پری شکم زیرکی طبیعت را ببرد ابو سلیمان دارانی رضی الله
تعالی عنه گفته است اگر خواهی که بحاجتی از دین یا دنیا مشغول شوی طعام
مخور تا آن زمان که از وی فارغ شوی که اکل مبطل عقل است و این
همچنین است که گفته است بدانکه کسی که آزموده است چهارم آنکه در بسیار
خوردن کم شدن عبادت است از آنکه چون آدمی بسیار خورد اندام
گران شود و خواب بر وی غلبه کند و هرچند جهدی کند نتواند که عبادت
کند مگر خواب که همچو مرداری افتاده باشد و اگر یاد در آید عبادت
کند حلاوت و لذت نیابد بزرگی گفته است آدمی اندر آن که شکمش
پر شود خود را جای مانده پندارد یحیی صلوة الله علی نبینا و علیه
ابلیس را دید بر دست او معالیقها پرسید که این چیست گفت این شهوتها
که بدان آدمیان را صید کنم یحیی علیه السلام گفت درین چیزی هست
که مرا بدان صید کنی گفت نی مگر آنکه شبی سیر خورده بودی گران
شده بودی ترا از نماز باز داشتم یحیی علیه السلام گفت بعد ازین هرگز
سیر نخورم ابلیس گفت من نیز بعد ازین کسی را نصیحت نکنم پس این حال
کسی است که در همه عمر یک شب سیر خورده چگونه باشد حال کسی که دایم

عمر باید تب گرسنه باشد و در عبادت کردن طمع کند. سفیان
ثوری رحمة الله علیه گفته است که عبادت حرفت است و دکان آن خلوت
است و دست افزار او گرسنگی است. پنجم آنکه در بسیار خوردن فوت حلاوت
عبادت است. ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفته است از آن روز که مسلمان
شده ام طعام سیر نخورده ام تا حلاوت عبادت بیابم و آب سیر
نخورده ام که از سبب اشتیاق که سوی پروردگار خود دارم
و ابو سلیمان دارانی رحمة الله علیه گفته است که نزدیک من عبادت
با حلاوت تر آن ساعت است که شکم من به پشت متصل باشد.
ششم آنکه در بسیار خوردن خطر آن است و شبهه و حرام. از آنکه
حلال حاصل نشود مگر بمقدار قوت. رسول الله صلی الله علیه
وسلم فرموده است که حلال نیابی مگر بمقدار قوت و حرام بسیار یابی.
هفتم آنکه در بسیار خوردن مشغولی تن و دل است. اول در حاصل
کردن بعد از آن در ترتیب کردن بعد از آن در خوردن بعد از آن در مشغولی خفتن.
مالک دینار رحمة الله علیه یاران خود را گفتی که ای یاران چندان در مستراح شدم که از شما
شرم می آید. هشتم آنکه سختی سکرات موت بر قدر لذت حیات است.

هر کرا لذت در ایام حیات بسیارست بروسکرات موت سخت تر شود
نیز آنکه در کثرت اکل نقصان ثواب ست در عقبی چنانکه خدای تعالی گفته
اَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ
تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُوْنِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُوْنَ
فِي الْاَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُوْنَ
یعنی ببردید شما خوشیهای خود را در حیات دنیا و برخوردار شدید
بدان پس امروز جزا داده شوید عذابی خوار کننده بانچه تکبر میکردید
در زمین بغیر حق و بدانچه بی فرمانی میکردید و ازین است که چون
دنیا را بر رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضه کردند و گفتند که بی
شرط قبول کن که از آخرت چیزی کم نشود پس وی اجتناب کرد و قصر را
این سخن دلیل است مر غیر او را که بسبب دنیا در آخرت وی نقصان
باشد و روایت کرده اند از عمر رضی الله عنه که تشنه شد آب طلبید
مردی او را آب خورد که در آن خرما انداخته بود بدو داد چون عمر
رضی الله عنه بچشید سرد و شیرین یافت اندهن دور کرد و او مر
آن مرد گفت یا امیر المومنین آب سرد و شیرین است عمر رضی الله

عنه گفت که همین از خوردن مرا باز داشت ای نیک بخت اگر ترس
آخرت نبودی با تنه در خوردن و پوشیدن با شما شریک گشتمی
دهم آنکه در بسیار خوردن حبس حساب و ملامت و عیب کردن
تبرک ادب در گرفتن فضول و طلب شهوات هست از آنکه دنیا حلال
او حساب هست و حرام او عذاب. این هست آن ده چیز که در خوردن
بسیار از حلال هست. و یکی ازین بسنده هست مر کسی را که در دین
اهتمامی داشته باشد. سوال اگر گوئی که بیان ما را حکم حرام
و شبهه و هر یکی ازینها. جواب بدانکه بعضی علما گفته که آنچه
به یقین دانی که آن ملک دیگریست در شرع از گرفتن آن نهی
کرده شده هست. آن حرام محض هست اما اگر یقین ندانی و لیکن
ظن غالب آن باشد که ملک دیگریست آن شبهه هست و امتناع
از حرام محض واجب هست و از شبهه تقوی و ورع هست. سوال
اگر گوئی که چیست حال صله که پادشاهان میدهند در زمان ما
جواب بدانکه علما درین اختلاف کرده اند. پس قومی
گفته اند هر چیز که یقین ندانی که آن حرام هست روا است که

از ابستانی و بعضے گفته اند که حلال نیست گرفتن چیزی مگر که بیقین
بداند که حلال ست از آنکه غالب در زمان ما مال پادشاهان حرام است
و حلال در دست ایشان عزیز ست یا معدوم و بعضے گفته اند که
صله سلاطین حلال است مر غنی و فقیر را چون به یقین ندانند
که حرام ست و نیز هکاری بر دهنده است و تمسک کرده اند باینکه
رسول الله صلی الله علیه وسلم هدیه مقوقس پادشاه اسکندریه
قبول کرده اند و از یهود وام گرفته با آنکه خدای تعالی در حق
یهودان گفته اکّالون للسحت یعنی خورندگان اند مر حرام
و بدین نیز تمسک کرده اند که جماعتی اصحابه رضوان الله
تعالی علیهم پادشاه ظالم را دریافته اند و صله از ایشان قبول
کرده اند چنانچه ابوهریره رضی الله عنه ابن عباس و ابن
عمر رض و بعضے دیگر گفته اند که مال پادشاهان اصلا حلال نیست
نه غنی را و نه فقیر را از آنکه ایشان ظالم اند و غالب بر ایشان
سحت و حرام ست و حکم مر غالب راست پس واجب ست احتیاط
کردن از مال ایشان و بعضی از متاخرین گفته اند که اگر

یقین نیست که آن حرام ست گرفتن آن حلال ست فقیر را از غنی را
مگر آنکه فقیر بیقین داند که عین غصب ست آنگاه روا نباشد
مگر آنکه بر مالک مال رد کند و باکی نیست مر فقیر را که مال سلاطین
گرفته بود از وی یا نه از ظالم بمغصوب رساند که بازهمان از ظالم بگیرد برای ان
بگیرد ازانکه اگر ملک سلاطین ست خود مالک فقیر را داد پس
بی شک بگیرد. و اگر از غنیمت یا خراج یا عشر ست خود فقیر را
دران حق ست و همچنین مر اهل علم را. امیر المومنین علی رضی
الله تعالی عنه گفته ست هر که در اسلام بطوع در آید
و قرآن ظاهر بخواند مر او را در بیت المال مسلمانان حق
ست هر سال دویست درم و بیک روایت دویست دینار
پس اگر در دنیا نگیرد در آخرت بگیرد چون حال چنین ست گوی که فقیر و عالم حق
خود می ستانند. و این مسئلهای ست که فتوی درو ممکن نیست
بلکه به تحقیق و بحث دراز. و اگر تمام بگوییم از مقصود باز مانیم و اگر
خواهی که بمعرفت این مسایل بکمال حاصل کنی کتاب احیاء علوم را
مطالعه کن و در کتاب حلال حرام بهین سوال اگر گویی که حقیقت
حکم صله اهل بازار و غیره ایشان که رد کردن و بحث کردن

دران نیز واجب است یا نه وصال بازاریان و کذب ایشان و قلت
اهتمام ایشان در معاملات معلوم است. و همچنین چه گوئی در رد
و قبول صله ایشان جواب بدانکه چون ظاهر آدمی ستر و صلاح
باشد باکی نیست بر تو قبول کردن صله و صدقه ایشان و واجب
نیست بر تو بحث کردن و گفتن که زمانه تباه شده است که این گمان
بد بردن است بر مسلمانان و ما ماموریم به گمان نیک بردن
به مسلمانان پس ازین بدانکه اصل درین باب آنست که بدانی
که اینجا دو چیز است یکی حکم شرع ظاهر او دوم حکم تقوی و حکم او
و حکم شرع آنست که هرگاه کسی که ظاهر او صلاح است ترا چیزی دهد
بستانی و سوال نکنی که از کجاست مگر آنکه به یقین بدانی که این
چیز از غصب بعینه است یا از حرام محض است. و حکم تقوی آنست
که از کسی چیزی نگیری تا که دران غایت بحث نکنی. پس چون
یقین شود که دران شبهه نیست بگیری و الا رد کنی. روایت
کرده اند که ابوبکر صدیق رضی الله عنه را غلامی بود روزی
او شیر آورد چون بیاشامید غلام گفت اگر بر تو چیزی ...

ازین می آوردی کیفیت آن ازمن می پرسیدی. این چگونه
ست که از حال شیر پرسیدی ابوبکر رض گفت که قصه او چیست
گفت افسون کردم قومی را به افسون جاهلیت و آن شیر
دریافتم صدیق رض انگشت در گلو انداخته قی کرد پس گفت یارب
همین بود مقصود من و آنچه در رگ و پی و پوست باقی مانده
ست از تو بنده سوال اگر گوئی که ازین تقریر چنان
معلوم میشود که گوئی تقوی مخالف شرع ست جواب بدانکه
وضع شرع بر آسانی ست و وضع تقوی بر دشواری چنانکه
گفته اند کار بی شفقتی تنگ تر ست از عقد تو و با این همه تقوی
مخالف شرع نیست و هر دو در اصل یکی اند ولیکن بدانکه
شرع را دو حکم ست یکی حکم جواز. دوم حکم افضل. جایز را
حکم شرع گویند و افضل را حکم تقوی گویند. پس این هر دو
اصل یکی اند با آنکه از روی ظاهر مخالف یکدیگر اند سوال
اگر گوئی چون بحث و احتیاط نهایت خواهم کرد در هر چیز کارها
بیکبارگی دشوار خواهد شد. و در این زمانه بمقدار قوت

هم حلال نخواهم یافت جواب بدانکه طریق تقوی دشوار ست
و هر که خواهد که تقوی کند شرط او آنست که بر تحمل کردن دشوارها
دل بنهد. والا تقوی میسر نشود. و بسبب این معنی بیشتری از
عابدان در کوه لبنان و غیر آن سکونت کرده اند. و بخوردن
گیاه ها و حشیش میوه ها که در ان هیچ حال شبهتی نیست قناعت
کرده اند. پس هر که بلند همت باشد. و در تقوی مقام بلند
طلبد. چاره نیست که سختیها را تحمل کند. و بر ان صبر نماید.
و طریق متقیان سلوک کند. تا مرتبه و منزلت ایشان بیابد
و اما اگر خواهد که میان مردمان ساکن شود. و از انجا که ایشان
میخورند بخورد باید که خوردن او چون مردار باشد که دست
فرا نکنند مگر وقت ضرورت. و نخورد ازان مگر ان مقدار که
بدان طاعت تواند کرد. و بدین مقدار معذورست و
زیان ندارد. اگرچه در اصل او شبهتی باشد. و ازین
ست که حسن بصری گفت رضی الله عنه فسد السوق
فعلیکم بالقوت یعنی بازارها تباه شد با حلال پس بر شما باد

به بسنده کردن بقوت و روایت کرده اند از وهب بن ورد
رحمة الله علیه که یک روز دو روز سه روز گرسنه بودی
پس نانی بستدی و به آب تر کردی و بخوردی. و بگفتی که یارب
تو میدانی اگر نخورم عبادت نتوانم کرد. و الا نخوردمی یارب
اگر این حرام ست و شبهه بدان مرا نگیری. میگویم که این
دو طریق مر کسانی راست که در تقوی مرتبه بلند حاصل کنند
و اما هر که جز ایشان ست او را نیز از تقوی بقدر بحث و
احتیاط او نصیب ست سوال اگر گوئی که این بیان حرام
بود خبر کن مارا از جانب حلال و چیست حد فضول که از گرفتن
ان حبس و حساب لازم آید. و چه مقدار ست آنکه چون بنده
بگیرد او را ادب نبود و فضول نباشد که به سبب آن برو
حبس و حساب لازم نیاید جواب بدانکه حلال جمله بر سه قسم است
یکی آنکه بنده حلال بگیرد و نیت او در گرفتن مفاخرت بیارائش
دنیا و کثرت مال باشد. این چنین گرفتن فعلی ست منکر و جای
حبس و حساب بود ملامت و عیب کردن باشد. بنزد اهل عقل خود

و مستوجب عذاب دوزخ است بر باطن فعل خود یعنی نیت بفاخرت و بسیاری مال قسم دوم آنکه حلال بگیری برای آرزوهای نفس خود. و آن شر است و موجب حبس و حساب چنانکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفته است حلالها حساب قسم سوم انکه اینقدر حلال بگیرد و در حال عذر آن مقدار که او را بر عبادت معین شود و زیادت ازان نگیرد این چنین گرفتن خیر و حسنه دین است بر وی حساب و عتاب نیست بلکه موجب ثواب و اجر است سوال اگر گوئی شرط گرفتن حلال تا خیر و حسنه باشد جواب بدانکه درین دو شرط است یکی حال. دوم قصد. اما حال واجب است در حالی گیرد که اگر نگیرد بگذرد، تفسیرش آنست که در حالتی باشد که اگر دران حال نگیرد بسبب آن از فرض و یا سنتی و یا نفلی باز ماند. که آن فرض و سنت و نفل افضل باشد از ترک مباح. ازانکه ترک مباح دنیا از جمله فضیلتها است. چون حال چنین باشد آن حال عذر است. اما قصد آن است که مقصود او از گرفتن تقویت باشد در عبادت خدای تعالی. و آن بدان باشد که در دل بگذراند. تا اگر مقصود تقویت نبود دیگر

من این را نگرفتمی چون بدین دو شرط بگیرد ان گرفتن خیر و حسنه
و ادب باشد. اما اگر یکی ازین دو شرط نباشد آن گرفتن از
جمله خیرات نباشد سوال اگر گوئی که دنیا حلال بگیرد برای شهوت
را آن معصیت باشد یا نه جواب بدانکه گرفتن در حالت غذی
فضیلت ست. و نام آن خیر و حسنه ست و گرفتن برای شهوت
شبهت نه معصیت و در آن حبس و حساب و ملامت کردن ست
نه عذاب آتش سوال اگر گوئی که چیست این حبس و حساب
جواب بدانکه حساب آنست که پرسیده شوی بروز قیامت
که از کجا کسب کردی. و کجا صرف کردی. و چه مقصود مید اشتی
در کسب کردن و صرف کردن. و اما حبس باز داشتن ست
مدتی از بهشت در عرصات قیامت میان آنچنان هولها
و سختیها کرتشنه و برهنه باشد سوال اگر گوئی که چون خدای
تعالی حلال گردانیده ست ملامت و عیب کردن چیست
جواب بدانکه ملامت و عیب کردن لست بسبب ترک ادب چنانکه
کسی را بر مائده باد شاهی بنشانند و او ادب نگاه ندارد هر چه

مستحق ملامت و عیب کردن باشد اگرچه طعام او را مباح کرده اند و اصل
درین باب آنست که بدانی که خدای تعالی بندگان را برای عبادت خود
آفریده است پس واجب است بنده را که از همه وجه او را عبادت کند
و همه افعال خود چنان کند که با عبادت باشد بهر وجه که ممکن بود
و اگر چنین نکند و اتباع شهوت و نفس کند و بسبب آن از عبادت
پروردگار باز ماند هر آینه مستحق ملامت و عیب کردن باشد از آن
که دنیا سرای خدمت است نه سرای تنعم درین اصل نیکو تامل کن
این بود جمله که خواستیم بیان کردن آن در اصلاح کردن نفس
و لگام کردن او به لگام تقوی نیکو فهم کن و بر آن عمل کن تا خیر بسیار
در دنیا و آخرت حاصل آید ان شاء الله تعالی و الله الموفق

فصل در معالجت دنیا و خلق و شیطان و نفس

بر تو باد ای طالب عبادت علاج بجد و جهد تمام در قطع این
عقبهٔ بزرگ و دراز که این است بزرگترین و سخت ترین عقبات
و مؤنت آن سخت بسیار است و فتنهٔ او بزرگ است از آنکه
هر که هلاک شد و بخدای نرسید یا بسبب دنیا بود یا خلق

یا شیطان یا نفس وحجاب در راه حق همین چهار است پس در هر یکی نکتهٔ مقنعه بشنو اما دنیا واجب است مر ترا که از وی حذر کنی و در وی زهد کنی. از انکه کار از سه حالت خالی نیست که یا در عبادت از اهل بصیرتی و یا از اهل همتی و یا از اهل غفلتی اگر از اهل بصیرتی بسنده است مر ترا که بدانی که دنیا دشمن خداست عز وجل و خدای تعالی دوست تو پس دشمن دوست تو باشد و دنیا عقل ترا نقصان میکند و عقل قیمت تست و اگر از اهل همتی بسنده است مر ترا که بدانی که تو مشغول میشوی دنیا تا باین حد است که ترا از عبادت یکلی باز میدارد و اگر از اهل غفلتی بسنده است مر ترا که بدانی که دنیا باقی نیست یا تو از ان جدا خواهی شد و یا او از تو جدا خواهد شد پس چه فایده باشد در طلب او مگر ضایع کردن عمر عزیز اما شیطان بسنده است مر ترا در کار پرهیز کردن از شیطان از انچه خدای تعالی فرموده است مر پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم قُلْ رَّبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَن يَحْضُرُونِ یعنی بگوای محمد که ای پروردگار من پناه می طلبم بتو از وسوسهٔ

شیاطین و بتو پناه می طلبم ای پروردگار من که حاضر شوند شیاطین همین
پس هرگاه که بهترین عالمیان و عاقلترین و فاضل ترین و عالمترین
را این حال باشد. و محتاج باشند که بخدای تعالی از شیاطین پناه طلبند
توان دانست که حال دیگران با کمال جهل و نقصان عقل و غفلت
چگونه باشد. و اما خلق پسندیده ست مرترا در کار خلق که بدانی که
اگر با ایشان مخالطت کنی و در هوا با ایشان موافقت نمائی هلاک
شوی. و کار آخرت بر تو باطل شود. و اگر با ایشان مخالفت کنی
ترا برنجانند و کار دنیا و دین بر تو مکدر کنند. و تو نیز در عداوت
ایشان افتی. و اگر ترا مدح کنند و تعظیم نمایند خوف فتنه و عجب
باشد. و نیز یاد کن حال خود با ایشان بعد از آنکه در گورت نهند
بعد از سه روز چگونه ترا فراموش کنند. و ذکر تو بر زبان نرانند
گوئی که هرگز ترا ندیده بودند. و تو ایشان را ندیده بودی. و
در گور نباشد با تو مگر خدای تعالی پس این زیان بزرگ باشد
که روزگار عزیز با این خلق بی وفا ضایع کنی. و ترک خدمت
خدای تعالی کنی. که بازگشت تو و آخر کار به وی است تامل کن ای

مسکین دراین سخن که گفتم که نشاید راه راست نموده نشوی بود اما
نفس بسته بند ه ست مرترا نموده در کار نفس آنچه مشاهده میکنی از حالت
های او ۔ و خواستهای تباه او که در حالت شهوت بهیمه است
و در حالت غضب درنده ست ۔ و در حالت معصیت طفل است
و در حالت نعمت فرعونی ست و در حالت گرسنگی دیوانه ست ؛
و در حالت سیری خرامنده ست ؛ اگر سیرش کنی بی فرمانی کند
واگر گرسنه داری فریاد کند ۔ و جنیع و فزع کند ۔ همچو دراز گوش
که اگر چه بیاید مر ورا نرا بزند ۔ و اگر گرسنه داری فریاد کند ۔ یکی
از صلحا گفته ست رحمة الله علیه که تباهی و جهل نفس مشابه
ابلیست ۔ که چون خواهد که معصیت کند یا به آرزوی برسد ۔ اگر
شفیع از خدای الهی بیس رسول او و جمیع کتب و انبیاء او و جمیع سلف صالح را
و عرضه کنی بر و مرگ و گور ۔ و قیامت و بهشت و دوزخ را انکار
عناد نگیرد ۔ و از ان معصیت و شهوت باز نماند ۔ و چون نان
از وی باز داری ترک شهوت گیرد ۔ این چنین ست خست و جهل
او ۔ پس بر تو باد که از وی غافل نباشی و حال همانست که بر دیگران

او گفته ست اِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ و بسنده ست این تنبیه
هر تنبیه نفس بسیار فرماید عاقبت چه بود
هر کسی را که عقل دارد. روایت کرده اند از بعض صالحان که او را احمد
بلخی میگفتند. که او گفت نفس من با من نزاع کرد برای بیرون آمدن
بسوی غزا گفتم سبحان الله خدای گفته ست اِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ
بِالسُّوءِ و این مرا بخیر میفرماید. این هرگز نباشد. نفس را گفتم که تو از
تنهائی تنگ آمده بدین بهانه میخواهی که ملاقات مردمان کنی.
تا مردمان ترا تعظیم کنند. پس گفتم من در آبادانی ها فرو نخواهم آمد
قبول کرد باز بدگمان شدم. گفتم خدای تعالی راست گوی ست
با نفس خود گفتم من با دشمن بی سلاح جنگ خواهم کرد. تا اول
یعنی زره شمشیر وغیره ۱۲
کسی که کشته شود من باشم قبول کرد. همچنین بسیار چیزها بر شمردم
نفس من همه قبول کرد. در آخر گفتم یارب مرا بر مکر او مطلع گردان
میدانم که تو راست گفته و او دروغ میگوید. پس در کشف
خود دیدم. گویا مرا نفس میگوید. که ای احمد هر روز مرا میکشی
میکشی به منع کردن آرزوهای من. و هیچکس بر من مطلع نیست
هر روزه
اما اگر با دشمن جنگ کنم. و کشته شوم ازین عذاب خلاص یابم

و میان مردمان مرا جاهی حاصل شود، بگویند که احمد شهید شد
پس نشستم و ترک غزا گرفتم دران سال. پس نیکو نظر کن ای طالب
عبادت در مکر نفس و غدر او که بعد از مردن جاه می طلبید. بدانکه
فریبی ۱۲
اینجا اصلی ست بزرگ و آن آنست که بدانی که عبادت دو نیمه دارد
یک نیمه کسب کردن و دوم نیمه پرهیزیدن یعنی کسب کردن طاعت
و پرهیزیدن از معاصی و شبهات و این ست تقوی و نیمه پرهیزیدن
افضل ست و انفع ست مر بنده را از نیمه کسب کردن. و ازین
ست که مبتدیان از اهل عبادت که در اول درجه باشند به
نیمه اکتساب مشغول شوند و همه همت ایشان آن باشد که روز
روزه دارند و شب قیام کنند و همچنین در دیگر طاعات به نیمه
و اما کاملان و خداوندان بصیرت که اهل عبادت اند به نیمه پرهیزیدن
از معاصی مشغول شوند. و همه همت ایشان آن باشد که دل را
از میل کردن سوی غیر خدای تعالی نگاه دارند و چشم را از
نظر کردن سوی مالایعنی نگاه دارند. و ازین معنی گفت عابدی
علی هذا القیاس در دیگر طاعات ۱۲ است
از عباد حبیبه مر یونس را که ای یونس بعضی از مردمان

دارند. وبعضی روزه را دوست دارند. وبعضی صدقه را دوست
مراد روزه نفل ست نه فرض
دارند و تو روزه گیر سخن گفتن. وصدقه ده از پرهیز کردن از نهادن
که هیچ صدقه و روزه فاضلتر وامیدوارتر ازین نیست. پس چون
دانستی که نیمه پرهیزیدن اولی ست اگر هر دو نیمه ترا بدست آید
کاری تمام وکمال حاصل گردد. ومر ترا سلامت وغنیمت بهم
آمده باشد: واگر هر دو نتوانی باید که جانب پرهیزیدن رعایت
کنی تا سلامتی حاصل آید: اگرچه غنیمت نیست. والا هر دو نیمه را
زیان کرده باشی. ازانکه چه نفع کند ترا قیام شب وصیام روز
واین بیک کلمه باطل شود. از ابن عباس رضی الله عنهما
پرسیدند که چه گویی در دو مردی که یکی از ایشان خیر بسیار
دارد. وشر هم بسیار دارد. ودوم خیر اندک دارد وشر هم اندک
دارد گفت هیچ خیر بسلامتی برابر نشود. ونظیر انچه گفتم حال مریض
ست ازانکه علاج کردن مریض دو نیمه دارد. یکی دارو خوردن
ویکی پرهیزیدن پس اگر میان هر دو جمع کند خود صحت یابد واگر
هر دو نتواند پرهیزیدن اولی تر ازانکه به ترک پرهیز هیچ دارو نفع نکند

اما پرهیز کردن با ترک دارو نفع کند. و رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفته است که اصل هر دوا پرهیزیدن است. و چنین گفته اند که طبیبان
هندوستان بیشتر بیماری‌ها را همین پرهیزیدن علاج کنند و مریض را از اکل و شرب کلام
روزها باز دارند که تمام بیماری صحیح شود بی آنکه دارو خورند پس همچنان سالک را که اصل کار او صوم است و تقوی
در مرتبه بلند از عبادت پس بر تو باد به جد و جهد تمام در کار تقوی

فصل در علاج کردن چهار عضوی که آن اصل است

اول چشم و بسته است ترا در کار چشم که بدانی که مدار کار دین
و دنیا بر دل است و فساد و خطر دل و مشغول او در اکثر اوقات
و احوال از چشم است و از این است که امیر المومنین علی رضی الله
عنه گفت هر که چشم خود را نگاه ندارد نزدیک او دل را قیمتی
نیست. دوم زبان و بسته است ترا در کار زبان آنکه بدانی
که سود تو و قیمت تو و ثمره رنج و مجاهده تو عبادت و طاعت
است و خطر عبادت و حبط شدن و فساد آن در اغلب احوال
از قبل زبان است به تصنع و تزئین و غیبت و مثل آن که زبان
به یک لفظ باطل بشکند رنج یکساله را یا پنج ساله را و ده ساله

و از این است که گفته اند هیچ چیز مستحق تر از زبان نیست ببند در از سوم
شکم و بنده است مر ترا در کار شکم آنکه بدانی که مقصود تو عبادت
است و آب و طعام تخمی است که عمل از وی روید پس چون تخم نیکو
باشد زراعت نیکو باشد و نیکو بر دهد و گرنه تباه کند بر تو زمین ترا که
هرگز به اصلاح نیاید معروف کرخی رحمة الله علیه گفته است که چون
روزه داری بنگر که به چه چیز افطار میکنی و نزدیک که افطار میکنی و طعام
که میخوری که بسیار خوردنی باشد که دل را از آنچه بود بگرداند چنانکه هرگز
بحال خود باز نیاید و بسا خوردنی که از قیام شب محروم کند و بسا نظر
کردنی که از خواندن سورهٔ قرآن باز دارد و بسا باشد که بنده طعامی
بخورد که بسبب آن از روزه یکساله محروم ماند پس بر تو باد ای مرد بنظر
دقیق و احتیاط قوی در قوت اگر همتی داری در عبادت پروردگار
خود و این در اصل قوت است تا از وجه حلال باشد چون حلال حاصل
کردی پس از آن بر تو باد که به ادب گیری چنانکه گفته ام و الا حمال
باشی مر طعام را و ضائع کننده اوقات و ایام را از آنکه یقین دانسته [به قدر حاجت]
بلکه به چشم خود دیدم که چون شکم پر شد اصلا از و عبادت نیاید

و اگر به اکراه کردن نفس عبادتی کنی در آن لذتی و حلاوتی نباشد
و ازین است که گفته اند طمع مبند در حلاوت عبادت با بسیار خوردن
چه نور باشد در نفس بی عبادت و در عبادت بی لذت و بسبب این معنی
ابراهیم ادهم رحمة الله علیه گفته است که بیشتر از مردان خدا در کوه لبنان
دیدم و همه مرا وصیت کردند که چون به ابنای دنیا باز گردی چهار
نصیحت ایشانرا کن یکی آنکه هر که بسیار خورد لذت عبادت نیابد
دوم آنکه هر که بسیار خسپد در عمر برکت نیابد سوم آنکه هر که رضای مردمان
طلبد رضای خدا تعالی نتواند چهارم هر که سخن بسیار گوید در لا یعنی
و غیبت افتد و از دنیا بیرون مسلمان نرود سهل تستری رحمة الله علیه
گفته است که جمیع خیرات درین چهار خصلت است و ابدالان که ابدال
شده اند بدین چهار خصلت شده اند کم خوردن کم خفتن کم گفتن
کم با خلق مخالطت کردن و یکی از عارفان گفته است که گرسنگی
سرمایه ماست یعنی ما را فراغی و سلامتی و عبادت و حلاوت و علم و
عمل که حاصل میشود بسبب جوع حاصل میشود چهارم دل و بسنده است
مر ترا در کار دل که بدانی که اصل همه اعضا دل است اگر او فاسد شد

جمیع اعضا فاسد شوند و اگر او صالح شد جمیع اعضا صالح شوند
از آنکه او بمنزلهٔ درخت است و جمیع اعضا بمنزلهٔ شاخهاست و
وشاخهارا آب از درخت میخورند و صلاح و فساد شاخها بصلاح و فساد
درخت میباشد و او بمنزلهٔ پادشاهی ست و سایر اعضا بمنزلهٔ
رعیت او چون پادشاه صالح باشد رعیت نیز صالح باشند و اگر
پادشاه فاسد باشد رعیت نیز فاسد باشند پس صلاح چشم و زبان
وشکم و غیر آن دلیل است بر صلاح دل چون درین اعضا خللے
و فسادی بینی بدانکه از خلل و فساد دل ست بلکه فساد دروے
بیشتر است پس صرف کن عنایت خود بسوی او و به اصلاح آن
او را تا اصلاح جمله بیکبارگی حاصل شود و راحت گیری پس بدانکه
کار دل دشوار است از آنکه بنای کار او بر خواطر است و خواطر
متعدد و ترتیب نیست پس واجب است بر تو امتناع کردن از آن بقدر
طاقت و بسبب این معنی ست که اصلاح دل بر اهل اجتهاد دشوار
ترین کار هاست چنانکه ابو یزید رحمة الله علیه گفته که علاج کردم
دل خود را ده سال و نفس خود را ده سال و دشوار ترین این هر

و زبان خود را ده سال

دل یافتم پس بر تو باد به اهتمام تمام بچهار خصلتی که ذکر کردم از امل
و شتاب کردن در کارها و حسد و کبر و انکه از جمله خصلتهای دل این
چهار ذکر کردم، بنابر آنکه اکثر عالمان و عابدان بدین مبتلا اند بسا
عابدان را بینی که امل خود را دراز کرده اند و انرا نیت خیر پنداشته اند
و بسبب ان در کارهای خیر کاهلی میکنند، و بسا بینی که در حاصل
کردن خیر تعجیل میکنند و بسبب عجلت از ان منقطع مانند، یا در
مستجاب شدن دعا تعجیل کنند، و از مقصود محروم مانند، و یا در دعا
بد کردن کسی تعجیل کنند و بران پشیمان شوند، چنانچه از حضرت نوح
صلوات الله علی نبینا و علیه روایت کرده اند، بسا بینی که بر اقران
خود حسد کنند و ترک نصیحت ایشان گیرند و بسبب اینمعنی سفیان ثوری
رحمة الله علیه گفته است که نترسم بر خون خویش مگر از عالمان و عابدان
این سخن را از وی مستنکر داشتند گفت من نگفتم ابراهیم نخعی گفته است
و عطای گفته است که سفیان ثوری مرا گفته است به پرهیز از عالمان
که هر که دوست تراست از ایشان مر ترا اگر با تو در اناری مخالفت کنی که
تو گوئی این شیرین است و او انرا ترش گوید ایمن مباش که نزدیک

سلطان ظالم بچون تو سعی کنند ٭ و مالک دینار گفته است رح
که من گواهی عالمان و عابدان بر همه خلق بشنوم اما گواهی ایشان
بر یکدیگر نشنوم ٭ از آنکه ایشان حاسد یکدیگر اند ٭ و فضیل گفته رح
رحمته الله علیه مر پسر خود را که برای من خانه بخر دور از عالمان و
عابدان ٭ چه نزدیکی مرا با قومی که اگر از من زلتی بینند خوار کنند ٭
برای تحقیقا این علت نزدیکی با ایشان نیست
و اگر در من نعمتی بینند حسد کنند و به نظر حقارت سوی انسان نگرند
و بسا عابدان را بینی که بر مردمان تکبر میکنند بدان دو رکعت شبانه
که گذارده است ٭ همچنین گویی بر مردمان منت می نهد ٭ یا گویی که
از خدای تعالی بشارت می رسیده است به بهشت یا آزادی از آتش
دوزخ ٭ یا گویی که یقین کرده است بسعادت خود و شقاوت جمیع
مردمان ٭ و با این همه لباس درویشان و متواضعان از صوف
و غیر آن پوشند ٭ و به آن لباس پارسائی خود نمایند ٭ روایت
کرده اند که فرقد سنجی رحمته الله علیه بر حسن بصری رح در آمد گلیمی پوشیده
بود و حسن رح حله پوشیده بود فرقد حله حسن رح را مساس کردن گرفت
حسن رح گفت چه می بینی جامه من جامه اهل بهشت است و جامه تو جامه

اہل ورع است ، مرا رسیده است که بیشتری اہل ورع اصحاب گلیم
باشند حسن گفت که زہد در جامها ننهاده اند که در سینها ، بخدای تعالی
اگر شما با لباس گلیم متکبرترید از کسی که پوشش او نرم است با علم پس
حذر کن ای طالب عبادت ازین چهار آفت خاصه کبر از آنکه اول
آدمی را در معصیت افگنند ، کبر آدمی را در کفر افگند ، فراموش مکن حکایت
ابلیس و فتنهٔ او که کفر او از کبر بود ، و رجوع کن بخدای تعالی که ترا ازین همه
نگاه دارد بفضل خویش **فصل در دفع عوائق اربعه** حاصل کار آنکه
چون نظر کنی بعقل خود بدانی که دنیا را بقائی نیست و مضرت او بیش
از نفع اوست و تبعات او از رنج تن و مشغولی دل است در دنیا و
عذاب دردناک و حساب دراز در آخرت ، پس زهد کن در فضول
دنیا ، و نگیری ازان مگر مقداری که ازان چاره نیست در عبادت خدای تعالی
و نعیم و تلذذ را ترک گیری برای بهشت ، و بدانی که در خلق وفای
نیست پس ترک مخالطت مردمان کنی ، مگر در چیزیکه چاره نیست صحبت
با کسی کنی که از صحبت او زیان نشود و بدانی که شیطان چست است
و پیوسته در عداوت تست پناه طلبی به پروردگار قادر خود ازان سگ

لعین و از حیلهای او غافل نباشی پس براند اورا به ذکر خدای تعالی
و باک ازان مدار پس آن آسان است چون عزیمت مردان ظاهر
شود چنانچه خدای تعالی گفته است اِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ
عَلَى الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَلٰى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُوْنَ بدرستیکه نیست
مر شیطان را بران کسانیکه ایمان دارند و بران کسانی که بر خدا
توکل کنند و کار خود بدو تفویض نمایند راست گفت ابوحازم
رحمة الله علیه که چیست دنیا و چیست شیطان اما دنیا انچه گذشته
خوابی بود و انچه باقی مانده است آرزوست و اما شیطان
پس والله اگر مطیع شود نفع نکند و اگر عاصی شود زیان نکند
و بدانی جهل این نفس را و طلب کردن او مر چیزی را که مضر
و مهلک است پس بنگری از روی شفقت در کار او نگریستن
عقلا و علما که در عواقب امور می نگرند نه نگریستن جهلا
و کودکان که نظر ایشان در اوائل امور است و غایت
ضرر در نمی یابند و بسبب تلخی دارو ترک میکنند پس لگام
کنی اورا به لگام تقوی و باز داری اورا از جمیع انچه بدان

محتاج نیست از فضول نظر و کلام و لباس و همچنین از جمله فضولها
از آنکه در گرفتن فضول ضرورتی نیست که خدای تعالی بر بندگان
خود همه بابهای ایشان را فراخ کرده است و هرچه ایشان را
در کار دین مضرت است از ان مستغنی کرده است پس چه حاجت
است به گرفتن فضول و بدانکه هرگاه که تو ترک دنیا کردی و ترا
نام زاهد شد گویی ترا از نام ستوده شد و از جمله منقطعان
شدی بسوی خدای تعالی و از جمله کسانی شدی که ایشان از
اهل انس اند بخدای تعالی و هرگاه که تو با شیطان محاربه کردی
از جمله مجاهدان شدی در راه خدای تعالی و از جمله کسانی شدی
که خدای تعالی در باب ایشان شیطان را گفته است اِنَّ
عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ یعنی نیست ترا بر بندگان
من قوتی و چون تقوی کردی از جمله متقیان شدی که هست
ایشان را است سعادت دنیا و آخرت و از بیشتری از
ملایک مقرب فاضل شدی چون این همه کردی
این عقبه دراز و سخت را بریدی

ایشان را در دنیا و آخرت و بسیار سعادتها است یعنی نیست محتاج بیشتر چیزی و چون احتیاج کرد بدین همه کرد بسیار است

وچیزہای کہ آن مانع مقصود تو بود پس افگندے وبداکہ

این عقبہ سخت دشوار ست تا بدعلی

نشوی ؛ ونترسی کہ باعنایت

خدای تعالی نیک آسان

ست پس این بود

الخ

خواستم کہ در شرح چہار موانع عبادت بگویم ؛

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ

الْعَظِيْمِ ۞

عقبهٔ چهارم عوارض است و عارض

آن باشد که پیشش آید پس بر تو بادا ای طالب عبادت
بدفع کردن عوارض که مانع اند مر ترا از عبادت ؛ و گفته ایم که
عوارض چهار اند ؛ یکی ازان مطالبهٔ نفس است به رزق ؛
و دفع کردن آن به توکل است بخدای تعالی ؛ و وجوب توکل
بسبب دو چیز است یکی آنکه تا فراغ حاصل شود مر ترا برای
عبادت کردن ؛ ازانکه اگر متوکل نباشی عبادت نتوانی کرد بسبب
مشغولی ظاهر تن به طلب و کسب و مشغولی دل بخواست و اراده
و فراغ دل در عبادت شرط است ؛ و این حاصل نیست مگر
متوکلان را ؛ بلکه من میگویم هر که او ضعیف دل باشد تا چیزی
موجود نباشد ؛ دلش قرار نگیرد ؛ کم باشد این چنین کسی که کار
بزرگ دنیاوی یا اخروی بدست آید ؛ از شیخ خود این سخن
بسیار شنیده ام که کارها بمراد خاطر در عالم میسر نشود مگر دو کس را
یکی مردیکه متوکل باشد ؛ دوم آنکه متهور یعنی بی باک باشد ؛ میگویم که
این کلام جامع است در معنی خود ؛ ازانکه متهور چون خواهد که در کار

شروع کند بقوت تمام شروع کند و به هیچ چیز که او را از آن کار
مانع شود التفات نکند پس هرآئینه کار او بمراد او شود و بمقصود
خود برسد و آنکه متوکل نیست چون خواهد که در کاری شروع کند
بقوت تمام و بیقینی کمال بوعده خدای تعالی شروع کند
و او را بضمان خدای تعالی ثقه تمام باشد و التفات نکند بدان
انسانی که او را بترساند و بشیطانی که او را وسوسه کند پس
هرآئینه بمقصود و مطلوب خود ظفر یابد و اما این بیچاره که سست
دل است و ناتوان دایما در تردد و تحیر ماند و همچو درازگوش در جای
علف خوردن و مانند مرغ در قفص دایما منتظر آنکه خصمش بیاید
و خورشش بیارد کم باشد این چنین کسی که قصد کاری بزرگ کند
و اگر قصد کند کم باشد که بران ظفر یابد نه بینی اصحاب همت را که ابنای
دنیا که مرتبه بلند نیافتند مگر که از سر جان و مال برخاستند و ملوک
برای گرفتن مملکت از جان و مال می خیزند و به خصم تیغ میزنند
برین قصد که یا مملکت حاصل کنند یا هلاک شوند گفته اند که معاویه
رضی الله عنه روز جنگ با علی مرتضی رضی الله عنه چون هر دو لشکر را

بدید: گفت هر کاری بلند طلبد از سر جان برخیزد و بازرگانان
برای حاصل کردن مال در دریا سوار شوند و سفر بحر و بر اختیار
کنند و جان و مال خود در خطر ها افگنند: اما این بیچاره بازاری
دل او ضعیف و عزیمت او سست است و علاقه دل از نفس و اهل
و مال قطع نمیتواند کرد و ابا از خانه بدکان و از دکان بخانه است
هم باشد که بمرتبه شریف برسد: مثل ملوک و بازرگانان بلکه اگر
درین دکان درمی حاصل شود یا دانگی یابد آن نزدیک او کاری
عظیم باشد این است حال طالبان دنیا و اما طالبان آخرت
بدانکه سرمایه ایشان این خصلت است که او را توکل گویند و قطع
کردن دل از جمیع علایق از انکه چون توکل کردند: توانستند که
بفراغ باطن بعبادت خدای تعالی برسند: و بهمه خلایق التفات
نکنند ولی باکانه بر روی زمین سفر ها کنند: لاجرم مردان دین
شدند: و در میان مردمان حرمت و حرمت یافتند: و بحقیقت
بادشاهان روی زمین ایشانند: از انکه هر جا که خواهند بروند:
و هر جا که خوش آید فرود آیند: و هر کاری که بزرگترین کارها است از علم

گر

عزت شیخ

و عبادست قصد آن کنند ایشان را مانعی و حاجزی نیست که همه
جایها نزدیک ایشان یکسان هست ؛ و همه زمان نزدیک
ایشان یکزمان هست و قول رسول الله صلی الله علیه وسلم
مَنْ سَرَّهُ اَنْ یَکُوْنَ اَکْرَمَ النَّاسِ فَلْیَتَّقِ اللّٰهَ ؛ وَمَنْ
سَرَّهُ اَنْ یَکُوْنَ اَقْوَی النَّاسِ فَلْیَتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ ؛ وَمَنْ
سَرَّهُ اَنْ یَکُوْنَ اَغْنَی النَّاسِ فَلْیَکُنْ بِمَا فِیْ یَدِ اللّٰهِ
اَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِیْ یَدِهٖ یعنی هرکه را خوش آید که او بزرگترین
مردمان باشد گو تقوی کن و هرکه را خوش آید که او قوی ترین مردمان
باشد گو که بر خدای تعالی توکل کن ؛ و هرکه را خوش آید که او
توانگرترین باشد گو اعتماد کن بدانچه نزدیک خدا است از آنچه
در دست اوست ؛ و سلیمان خواص رحمة الله علیه گفت
اگر مردی بر خدای تعالی بصدق توکل کند ؛ پادشاهان
هر چند ایشان باشند بوی محتاج باشند و او بکسی محتاج نگردد
و چگونه محتاج گردد آن کسی که مولای او غنی و حمید است ؛ و ابراهیم
خواص رحمة الله علیه گفته است که در بادیه با [illegible]

گویی سنگ بلغره است ۞ گفتم کجا خواهی رفت گفت بمکه گفتم بی زاد و
(پارهٔ نقره را گویند)
راحله گفت ای سست یقین کسی که آسمانها و زمینها را بقدرت
خویش نگاه دارد مرا بی زاد و راحله بمکه رساند ۞ ابراهیم میگوید چون بمکه
رسیدم آنجوان را دیدم که در طواف است چون مرا بدید گفت ای
شیخ هنوز یقین تو همچنان سست است ۞ ابو مطیع حاتم اصم را گفت
شنیده ام بیابانها قطع میکنی بتوکل بی زاد و راحله گفت زاد من چهار
چیز است گفت آن چیست حاتم گفت دنیا و آخرت را مملکت خدا
میدانم ۞ و همه خلق را بندگان خدای تعالی میدانم ۞ و همه روزیها
و سببها بدست خدای تعالی میدانم و حکم خدای تعالی در همه روی
زمین نافذ می یابم ۞ اما سبب دوم که موجب توکل است آنست که در
ترک او خطری عظیم است میگویم که خدای سبحانه تعالی رزق و آفریدن
را یکجا ذکر کرده است وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ پس معلوم شد که
رزق از خدای تعالی است همچون آفریدن تو ۞ پس وعده رزق
کرده است اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِیْنُ ۞ پس
رزق را ضامن شده وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِی الْاَرْضِ اِلَّا عَلَی اللّٰهِ

رزقها پس برسانیدن رزق سوگند خورده فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ پس به توکل نمودن امر کرده وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ پس کسی که قول او را اعتبار نکند و بوعده او بسند نکند و بضمانت او وثوق قرار نگیرد و بقسم او قانع نشود و بفرمان او باک ندارد بنگر که حالش چگونه باشد و چه محنت با مراد او پیش آید بخدای که مصیبتی سخت تر ازین نیست و اما ازان در غفلت عظیم و رسول الله صلی الله علیه وسلم مر ابن عمر رضی الله عنهما را گفت چه حال کنی اگر باقی مانی تا آنکه قومی پیدا شوند که بضعف ایمان یکساله رزق ذخیره خواهند کرد گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم معاذ الله که من روی خلق خدا ناترسان را ببینم و حسن بصری رحمة الله علیه گفته است که لعنت خدای بر قومی باد که پروردگار ایشان برسانیدن رزق ایشان سوگند خورده و ایشان استوارش ندارند و چون آیت وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ فرود آمد ملائکه گفتند که بنی آدم هلاک شدند پروردگار خویش را بخشم آوردند چه قولش را استوار نداشتند

تا سوگند خورد برسانیدن رزق ؛ و اُویس قرنی رحمة الله علیه
گفته است ؛ اگر عبادت کنی خدای را بچو عبادت همه اهل آسمان
و زمین قبول نکند از تو تا استوار نداری او را در رسانیدن رزق
گفتند چگونه او را استوار داریم ؛ گفت بدانکه ایمن باشید از رسیدن
رزق ؛ هَرِم ابن حیان مر اُویس را گفت که کجا سکونت کنیم گفت
در شام هرم گفت که حال عیش در شام چیست ؛ اویس گفت وای
برین دلها که پر از شک است ؛ پس چه نفع دهد موعظت ؛ و روایت
کرده اند که کفن دزدی بر دست ابو یزید بسطامی رحمة الله علیه توبه کرد
ابو یزید او را از حال وی پرسید ؛ گفت هزار گور کشادم پس طرف قبله
ندیدم مگر دو کس را ابو یزید گفت بگردانیدن روی ایشان از آنست که
ایشان خدا را در کار رزق استوار نداشتند سؤال اگر گوئی که خبر
کن ما را از حقیقت توکل و حکم آن وانچه واجب است بر بنده از توکل
در کار رزق جواب بدانکه این ترا به دانستن چهار فصل معلوم شود
بیان لفظ توکل ؛ و بیان موضع توکل ؛ و بیان حد توکل ؛ و بیان
علاج توکل امّا لفظ توکل بدانکه این لفظ مشتق است از وکالت پس توکل

کردن بر کسی این باشد که او را بمنزلهٔ وکیل کار خود و ضامن صلاح خود دانی ؛ و می تکلف بر وی بسنده کنی ؛ و اما موضع توکل بدانکه توکل درست جای باشد ؛ یکی در موضع قسمت ؛ و آن انست که بر خدای تعالی اعتماد کنی که آنچه قسمت تو کرده است آن از تو فوت شدنی نیست ؛ از انکه حکم او بدل نشود ؛ دوم در موضع یاری طلبیدن وان اعتماد کردن است بر یاری کردن خدای تعالی ؛ چون در راه او مجاهده کرده باشی ؛ سوم در موضع رزق و حاجت واین سوم فرض و لازم است هر بنده را بدلیل عقلی و نقلی ؛ و مقصود ما اینجا بیان این از توکل معرفت این توکل است ؛ پس موضع توکل رزق مضمون است یعنی رزقیکه خدا تعالی ضامن آن شده است و بدانکه رزق چهار قسمت است ؛ مضمون و مقسوم و مملوک و موعود اما رزق مضمون آنست که قوت و غذای آدمی است ؛ و بدان قوام بنیه است نه سائر اسباب ؛ و خدای تعالی عزوجل که ضامن شده است این رزق را شده است و توکل کردن درین واجب است بر بنده بدلیل عقلی و نقلی ؛ از انکه خدا تعالی ما را تکلیف کرده است بخدمت

وطاعت خود ❊ پس چاره نیست ما را که بدان قوام بنیه باشد تا ما
بعبادت مشغول توانیم شد ❊ و یکی از مشایخ کرامیه سر اصل مذهب
خود سخنی خوب گفته است ❊ و آن آنست که گفت بر خدای عز و جل
واجب است رسانیدن رزق بندگان ❊ بسبب سه چیز یکی آنکه او
سید است و ما بندگان او ❊ و بر سید واجب است نفقه بنده چنانچه
بر بنده واجب است خدمت سید ❊ دوم آنکه خدای تعالی بندگان
را محتاج رزق آفریده است و راه طلب او ایشان را ننموده ❊ از آنکه
نمی دانند که رزق ایشان چیست ❊ و از کجا است ❊ و کی خواهد رسید ❊
تا بعینه در آنجا و در آن وقت طلب کنند ❊ چون چنین باشد واجب
است بروی که مؤنت آن از ایشان کفایت کند ❊ و رزق
ایشان را با ایشان رساند ❊ سوم آنکه ایشانرا به خدمت
و طاعت فرموده است و طلب رزق مانع عبادت است ❊
پس واجب است بر وی مؤنت را به کفایت رسانیدن ❊ تا به فراغ
از خدمت توانند کرد ❊ و این سخن کسی است که بر اسرار ربوبیت
مطلع نباشد ❊ از آنکه کسی که بر خدای تعالی چیزی واجب گوید خطا

گفته باشند و ما فساد این سخن در فن علم کلام بیان کرده ایم
و اما رزق مقسوم آنست که خدای تعالی قسمت کرده است
مر هر یکی را از بندگان آنچه خورند و آشامند و پوشند هر یکی به
مقداری و وقتی مخصوص و معین که از ان زیادت و نقصان
نپذیرد و مقدم و موخر نگردد چنانکه گفت رسول الله صلی الله
علیه وسلم که رزق قسمت کرده شده است و از ان فراغ حاصل
آمده نه بتقوای متقی زیاده شود و نه به تباهی تباه کار نقصان گیرد
و اما رزق مملوک که هر یک را در ملک او میکنند از مالهای دنیا
چنانکه خدای تعالی هر یک را بتقدیر و قسمت کرده است و اما رزق
موعود آنست که خدای تعالی متقیان را وعده کرده است بشرط
تقوی از وجه حلال بی زحمتی برساند چنانچه گفت وَمَن
يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ
این بود اقسام رزق و توکل که واجب است در رزق مضمون
واجب است و اما حد توکل بدانکه بعضی از علما گفته اند که توکل اعتماد
کردن دل است بر خدای تعالی به بریدن و نا امید شدن از غیر

خدای تعالی ؛ و بعضی گفته اند که توکل ترک تعلیق است ؛ و تعلیق
ذکر قوام بنیه است بچیزی بجز خدای تعالی ؛ و نزدیک من هر دو قول بیک
اصل باز میگردد ؛ و آن اعتماد کردن دل است بخدای تعالی ؛ بدانکه آنچه قوام بنیه
بدو است آن از خدای تعالی است نه بکسی دیگر جز او نه بحطام دنیا
و نه بسببی از اسباب ؛ و خدای تعالی اگر خواهد بسببی قوام بنیه بخشد
خواه بغیر سبب ؛ چون این را در دل بگذرانی و بدان ثابت باشی ؛
و دل از مردمان و اسباب بکلی برکنی ؛ ترا توکل چنانکه حق آنست
حاصل شود ؛ و اما چیزهای که بر توکل باعث میشوند این است که ضمانت
خدای را برزق یاد کنی ؛ و قوی ترین علاج ذکر جلال خدای تعالی
و کمال او در علم و قدرت ؛ و پاکی او از خلف وعده ؛ و سهو کردن ؛
و عجز و نقصان ؛ چون بنده برین اذکار مواظبت کند ؛ باعث شود
او را به توکل کردن بر خدای تعالی در کار رزق سوال اگر کوئی روا باشد
بنده را طلب رزق بحالی یا نه جواب بدانکه رزق مضمون که
غذا و قوام بنیه است و از آن چاره نیست ممکن نیست که از طلب
کنیم ؛ از آنکه آن از فعل خدای تعالی است بر بنده همچون حیات و موت

که بنده نه بر تحصیل آن قادر است و نه بر دفع آن و اما رزق مقسوم
خود طلب آن بنده را حاجت نیست ازانکه لابدی برزق مضمون
است و آنرا خود خدای تعالی ضامن شده است سوال اگر گوئی
چون رزق مضمون از سبب ماست روا باشد که ما طلب آن سببها
بکنیم یا نه جواب بدانکه لازم نیست بر تو طلب کردن اسباب ازانکه
خدای تعالی اگر خواهد بسببی رساند و اگر خواهد بغیر سبب پس چگونه
لازم باشد بر ما طلب سبب و نیز خدای تعالی ضامن مطلق شده است
بی شرط طلب و کسب و نیز چگونه روا باشد که بنده را طلب کردن
چیزی فرمایند که جای آن نداند ازانکه معلوم نیست که کدام
چیز سبب رزق اوست و کدام چیز نیست که غذای او خواهد شد
سوال اگر گوئی که رزق به طلب زیاده میشود و به ترک طلب ناقص
میگردد یا نی جواب بدانکه به طلب و ترک طلب کم و بیش
نگردد که رزق هر یکی را در لوح محفوظ مقدر و موقت نوشته اند و حکم
خدای تعالی بدل نشود و قسمت او متغیر نگردد و ازین هست که رسول
الله صلی الله علیه و سلم چون درویشی را پاره نان داد گفت

هَاتِ لَوْلَمْ تَأْتِهَا لَآتِيَنَّكَ یعنی بگیران را اگر نمی آمدی این می آمدی سوال اگر گویی که ثواب و عقاب در لوح محفوظ نوشته اند یا این همه بر ما واجب است طلب کردن آن ؛ اما زیاده نمیشود به طلب ؛ و نقصان می پذیرد به ترک طلب ؛ جواب بدانکه طلب ثواب ازان واجب است که خدای تعالی طلب آن بما واجب گردانیده است ؛ و بر ترک آن وعید کرده ؛ و ثواب بی آنکه عمل صالح کنیم ضامن نشده است ؛ و فرق میان کار رزق و میان ثواب و عقاب دیگر نکته است ؛ و آن آنست که علما گفته اند که هرچه در لوح محفوظ نبشته اند دو قسمست یکی قسم مطلق بی شرطی و معلق بفعل بنده نیست ؛ و آن رزقها و اجلها است ؛ یعنی که خدای تعالی این هردو را چه شکل در قرآن مطلق ذکر کرده است چنانچه گفت وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا یعنی نیست هیچ جنبنده بر روی زمین مگر آنکه رزق او بر خدای است و چنانچه گفت فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ یعنی چون اجلها سپری شود پس پیش نشوند از آن اجلها ساعتی ؛

و صاحب شریعت صلی الله علیه و سلم گفته است که چهار چیز است که
از آن فراغ حاصل شده است یکی صورت ظاهر که آنرا خَلق گویند
دوم سیرت باطن که آنرا خُلق گویند سوم رزق چهارم اجل
قسم دوم معلق است و مشروط بفعل بنده و آن فراست و عقل است
نه بینی که خدای تعالی این چه شکل در قرآن معلق بفعل بنده ذکر
کرده است که وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْکِتٰبِ اٰمَنُوْا وَاتَّقَوْا لَکَفَّرْنَا
عَنْهُمْ سَیِّاٰتِهِمْ وَلَاَدْخَلْنٰهُمْ جَنّٰتِ النَّعِیْمِ ای اگر
اهل کتاب ایمان آورند و تقوی کنند هر آینه گناهان ایشان را
بپوشیم و در آریم ایشان را در بهشت سوال اگر گوئی که ما
طالبان را می بینیم توانگر و مالدار و تارکان را می بینیم فقیر و ناچیز
جواب بدان که گوئی که طالبی فقیر و محروم می بینی و تارکی
مرزوق و غنی نه بلکه این بسیار است سوال اگر گوئی که درد
و بیابان بی توشه در رویم و آنجا سکونت گیریم پس چه جواب
بدانکه اگر قوت داری و بر وعده خدا اعتماد تمام داری در رو
و الا چو عوام بیچاره بطلب مشغول می باش و درین از انام

ابو المعالی رحمۃ اللہ علیہ شنیده ام که هر که با خدای تعالی معامله کند بر عادت مردمان ٭ خدای تعالی با او معامله کند بر عادت مردمان در کفایت مؤنتها ٭ و این سخن نیک خوبست و در معنی این فواید بسیارست هر کسی را که تامل کند سوال اگر گوی که خدای تعالی گفته است وَتَزَوَّدُوا فَاِنَّ خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوٰی
جواب بدانکه درین دو قول هست یکی آنکه مراد توشهٔ آخرت هست و لهذا گفت اِنَّ خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوٰی و نگفت اِنَّ خَیْرَ الزَّادِ طَعَامُ الدُّنْیَا وَاَسْبَابُهَا دوم آنکه قومی در راه حج توشه نمی بردند و از مردمان میخواستند و ایذا میدادند امر کرده شدند بتوشه برگرفتن بر سبیل تنبیه ٭ یعنی توشه برگرفتن از مال خود بهتر است از سوال کردن از مردمان و تکیه کردن بر ایشان سوال اگر گوی که متوکل را روا باشد که در سفر با توشه برگیرد یا نه جواب بدانکه روا باشد که در سفر با متوکل توشه برگیرد ولیکن دل او بدان متعلق نباشد ٭ بلکه تعلق دل او بخدای تعالی باشد و اقتدا او بمردمی بود ٭ و بسا بود که بنیت مسلمانی برگیرد ٭

وکار در گرفتن توشه و ترک آن نیست ؛ بلکه کار به دل بسته باید که دل متعلق نباشد ؛ مگر به وعدهٔ خدای تعالی و ضمانت او ؛ از آنکه بسا کسی در سفر توشه برگرفته است ؛ و دل او با خدا است نه با توشه و بسا کسی که توشه برنگرفته است ؛ و دل او با توشه است نه با خدای تعالی سوال اگر گوئی که رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحاب او و سلف صالح ؛ رضی الله عنهم توشه برگرفته اند جواب گویم من ترا لاجرم توشه برگرفتن مباح است نه حرام بلکه حرام متعلق شدن دل است به توشه ؛ و ترک توکل بر خدای عز و جل ؛ و نیز چه گمان بری بر رسول الله صلی الله علیه وسلم که دلش متعلق طعام و شراب و درم و دینار بوده ؛ حاشا و کلا که اینچنین باشد ؛ بلکه دل او با خدای تعالی بود و توکل او بر خدای تعالی بود او است که جمله دنیا بر وی عرض کردند ؛ و کلید خزائن روی زمین بر وی آوردند قبول نکرد ؛ و این که توشه برگرفتی به نیت خیری برگرفتی ؛ نه بسبب میل دل به توشه ؛ و صحت نیت است سوال اگر گوئی که بهتر چیست در سفر توشه برگرفتن یا ترک آن

جواب بدانکہ این حکم مختلف شود بہ اختلاف حال اگر کسی ہست کہ او مقتدا است ومیخواہد کہ بیان کند کہ برگرفتن توشہ مباح است ؛ ویا خود بدان نیت خیری کند اینچنین کس را توشہ برگرفتن اولی تر است ؛ واگر تنہا است وقوی دل است بہ خدای تعالی وتوشہ او را مانع است از عبادت خدای عز وجل اینچنین کس را ترک توشہ افضل است اینکو فہم کن واللہ الموفق

عارض دوم وان خطر عاقبت کارہاست ودفع ان در تفویض است بخدای تعالی پس بر تو باد بہ تفویض کردن در ہمہ کارہا بہ خدای عز وجل ؛ واین بسبب دو چیز است یکی انکہ ساکن شدن دل در حال ؛ از انکہ چون صلاح وفساد عاقبت کارہا ندانی ؛ ہر اینہ پریشان دل باشی ؛ وچون کار بخدای تعالی تفویض کردی ؛ ودانستی کہ او ترا نفرماید مگر صلاح وخیر امین شدی از خطر ودلت ساکن شد در حال واین امن وسکونت وراحت دل نعمتی وغنیمتی عظیم است ؛ وشیخ من در مجالس این سخن بسیار گفتی کہ دع التدبیر الی من خلقک تسترح ؛

یعنی بگذار تدبیر را به کسی که ترا بیافریده است ؛ و راحت بگیر
سبب دوم آنکه حاصل شدن صلاح و خیر در استقبال آنست
از آنکه عاقبت کارها معلوم نیست ؛ بسا شر باشد که بصورت
خیر نماید و بسا زیان در صورت نفع باشد ؛ و بسا زهر در صورت
شهد باشد ؛ و تو جاهلی بعاقبت و اسرار کارها ؛ پس اگر کاری
را قطع کرده بخواهی که آن نزدیک تو نیکست ؛ نزدیک است که
در هلاکت افتی و نداین حکایت کرده اند که یکی از عابدان
از خدای تعالی بخواست که ابلیس را بدو نماید ؛ او را گفتند که از
خدای تعالی عاقبت خیر بخواه ؛ نشنید و همان خواست ؛ چون
خدای تعالی شیطان را بدو ظاهر کرد ؛ عابد قصد آن کرد که وی را
بزند ؛ ابلیس گفت اگر عمر تو صد ساله نبودی من ترا هلاک کردمی ؛
عابد بقول او مغرور شد ؛ و با خود گفت که هنوز عمر من دراز است
چندگاه دیگر هرچه خواهم بکنم ؛ پس توبه کنم به فسق مشغول شد ؛
و ترک عبادت کرد و هلاک ابد گردید ؛ پس این حکایت بیدار
کننده است بر ترک حکم در خواست و لجاج کردن در طلب ؛

و اما اگر کاری را بخدای تعالی تفویض کنی ؛ و از وی بخواهی که آنچه خیر و
صلاح تست آن کند پس ببینی مگر خیر و صلاح سؤال اگر گوئی که خبر
کن ما را از معنی تفویض و حکم آن جواب بدانکه اینجا دو فصل است
که بدان مقصود روشن شود ؛ یکی موضع تفویض ؛ دوم معنی او
و حد او ؛ و ضد او ؛ و اما موضع تفویض بدانکه مراد بر سه قسم است
یکی مرادیست که بیقین میدانی که شر و فساد است در عمل مثل آتش
و عذاب ؛ همچون کفر و بدعت و معصیت ؛ پس اینچنین مرادی
اصلا طلبیدن نشاید ؛ دوم مرادیست که میدانی قطعا در آن
صلاح است ؛ چنانکه بهشت و ایمان ؛ و فرض ؛ و سنت بدانکه
رواست ترا خواستن اینچنین مرادی بحکم و قطع و این جای تفویض
نیست ؛ از آنکه در طلب او هیچ نوع خطری نیست ؛ و بی شک خیر و
صلاح است ؛ سوم مرادی است که نمیدانی قطعا که در آن صلاح است
و یا فساد و آن همچون نوافل مباحات است ؛ و این موضع تفویض
است ؛ و روا نیست مر ترا که آنرا بر سبیل قطع و حکم بخواهی ؛
بلکه بر استثنا و شرط خیر و صلاح ؛ پس چون ارادت خود را

به استثنا قید کنی ؛ آن تفویض باشد ؛ پس اگر استثنا نکنی و به قطع و حکم بخواهی آن طمعهاست ناستوده منهی ؛ پس موضع تفویض بر مرادیست که دران خطرست ؛ و آن آنست که صلاح خویش دران به یقین ندانی ؛ و اما معنی تفویض شیخ من گفته است که تفویض ترک اختیار چیزی ست که دران بیم خطرست ؛ بسوی مدبر مختار علیم ؛ به مصلحت خلق ؛ و من میگویم حد تفویض که تفویض خواستن صلاح ست از خدای تعالی در چیزیکه از خطر او ایمن نه ؛ و ضد تفویض طمع ست ؛ و طمع بر دو نوع است یکی در معنی رجاست و آن خواستن چیزیست که دران خطر نیست ؛ و یا خواستن چیزیکه با خطرست به استثنا ؛ و این طمع ستوده است ؛ چنانکه ابراهیم صلوات الله علی نبینا و علیه گفت وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ؛ یعنی آن خدای که طمع میدارم ازوی که بیامرزد گناهان مرا روز پاداش ؛ دوم طمع مذموم ست که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است بپرهیزید از طمع که آن فقری حاضرست ؛ و شیخ من گفته است که طمع

مذموم دو چیز است یکی ساکن شدن دل به منفعتی که دران شک
است؛ دوم خواستن چیزی با خطر بر سبیل قطع و حکم؛ و این
ارادت است که مقابله تفویض است و اما علاج تفویض آنست که خطر
درخواست
عاقبت کارها یاد کنی و امکان هلاک و فساد دران تصور کنی؛
و قوی ترین علاج او آنست که عجز خود را از امتناع به افتادن در خطرها
یاد کنی؛ چون برین دو ذکر مواظبت کنی ترا بدان آرد که همه کارها
بخدای تعالی تفویض کنی؛ و طلب نکنی هیچ کاری را مگر بشرط صلاح
و خیر **سوال** اگر گوی که چیست آن خطر که بسبب آن تفویض در کارها
واجب است **جواب** بدانکه خطر در جمله دو خطر است؛ یکی خطر شک که
باشد یا نباشد؛ و بدان رسی یا نرسی؛ و اینچنین چیز محتاج است
به استثنا؛ دوم خطر فساد از انکه یقین نمیدانی که دران صلاح
نفس است یا فساد؛ و درین محتاج هستی به تفویض کردن؛ و بدانکه
عبارت ائمه مختلف است در بیان خطر؛ بعضی گفته اند که خطر در
فعل آنست که فعلی باشد که بی او نجات ممکن است؛ و ممکن است که
جمع شود به آن گناهی؛ پس مد ایمان و سنت و استقامت خطری

نیست ؛ از انکه ممکن نیست که بی ایمان و سنت نجات شود ؛ و حج
نشود به استقامت گناهی ؛ پس روا باشد خواستن ایمان و
استقامت بر سبیل قطع و حکم ؛ شیخ من گفته است که خطر در فعل
آنست که ممکن باشد که دران چیزی پیش آید که مشغول شدن
بدان پیش آینده اولی تر باشد از اقدام کردن بران فعل ؛ و این در
مباحات و سنن و فرایض افتد نه بینی کسی را که بر وقت نماز
تنگ شود ؛ و قصد او کند ؛ پس ببیند کسی که در آتش می افتد ؛
یا در آب غرق میشود ؛ و خلاص دادن او را ممکن است ؛ پس
مشغول شدن بخلاص دادن او اولی تر باشد از نماز کردن ؛ پس
روا نیست خواستن مباحات و نوافل و بیشتری از فرایض بحکم و قطع ؛
سوال اگر گوی که چگونه روا باشد که خدای تعالی بر بندگان چیزی
فریضه کند و بر ترک آن وعید کند ؛ و در کردن آن صلاح بنده
نباشد جواب بدانکه شیخ ما گفته است رحمة الله علیه که
خدای تعالی نفرماید بنده را بچیزی مگر آنکه دران صلاح او باشد
چون مجرد شده باشد از عوارض و علایق ؛ و تنگ نگرداند بر ه

فعل فرض بجدی کم نتوانند ازان عدول کردن ؛ مگر اگر دران صلاح
باشد ؛ وبسا باشد که خدای تعالی سببی پیدا آرد که بدان سبب
عدول کردن ؛

بیکی از دو چیز اولیتر

باشد از مشغول شدن بدیگری ؛ و بنده دران چیز معذور باشد
بلک ماجور ؛ نه بترک این فرض ؛ بلک بفعل فرض که آن اولیتر بود ؛
از امام ابو القاسم قشیری رحمة الله علیه شنیده ام درین مسئله که
گفت چیزهای که خدای تعالی بر بندگان فریضه کرده است از نماز
و روزه و مثل آن که دران صلاح است مر بنده را لا محاله ؛ و صحیح است
خواستن آن بحکم ؛ و من نیز دران متفق شدم ؛ پس باقی ماند مباحات
و نوافل این را نیکو فهم کن که از علمهای باریک است سوال اگر گوی
هر که در کارها تفویض کند از هلاک و فساد ایمن گردد یا نه واین [illegible]
همه نیست جواب بدانکه غالب آنست که با مفوض نکند مگر
آنچه صلاح اوست ؛ و بعضی گفته اند اکثر که ممکن نیست که با مفوض
چیزی کند که در آن صلاح او نباشد در کاری ؛ که ان بخدای تعالی

تفویض کرده است سوال اگر گوئی که واجب ست بامفوض
چیزی کند که ان افضل ست جواب بدانکه ایجاب
واجب گردانیدن باشد ؛ واین در حق خداوند سبحانه وتعالی
محال ومستحیل ست ومر بندگان او را بر وچیزی واجب نیست ؛
وروا باشد که با بنده چیزی کند که ان اصلح است نه افضل ؛
نه بینی که رسول الله صلی الله علیه وسلم واصحاب او راضی الله
عنهم در سفری تمام شب خفته داشت تا طلوع آفتاب ؛ تا نماز
بامداد از ایشان فوت شد ونماز افضل ست از خواب وروا
باشد که بنده را توانگری ونعمت در دنیا بدهد ؛ اگرچه درویشی
او را افضل ست ؛ وبزن وفرزند مشغول کند اگرچه مجرد بودن
برای عبادت خدای تعالی افضل ست ؛ واو ست دانا تر
به بندگان خود ؛ واین بدان ماند که طبیب حاذق وناصح مریض را
ماء الشعیر خوردن فرماید اگرچه شربت افضل باشد از انکه بدانکه
صلاح او در ماء الشعیر ست ؛ ومقصود بنده نجات او ست از
هلاکت ؛ نه فضل وشرف با فساد وهلاک ؛ سوال اگر گوئی

کرده باشد مفوض را چیزی اختیار کردن یا نه جواب
بدانکه صحیح نزدیک علمائی ما رحمهم الله آنست که مفوض مختار باشد
و این اختیار در تفویض او قادح نیست از انکه معنی اختیار آنست که
مراو را صلاح ست در مفضول و افضل و از خدای تعالی بخواهد که
او را افضل دهد چنانکه مریض طبیب را گوید که داروی من از شربت
کن نه از ماء الشعیر چون مراد هر دو صلاح ست تا حاصل شود مرا
هر دو چیز فضل و صلاح همچنین بنده را روا ست که بخواهد از خدای
تعالی که صلاح او در چیزی گرداند که آن افضل ست تا حاصل شود
مرا و را فضل و صلاح هر دو لیکن بدین شرط که اگر خدای تعالی
صلاح او در غیر فضل نهد بران راضی باشد سوال اگر گوئی که چرا
روا ست بنده را که افضل را اختیار کند که روا نیست مرا و را که صلاح
را اختیار کند جواب بدانکه فرق میان این هر دو آنست که
بنده افضل را از مفضول بشناسد اما صلاح را از فساد نداند
و نیز معنی انکه روا ست خواستن افضل آنست که از خدای تعالی
بخواهد که صلاح او در افضل نهد نه انکه بنده را تحکم ست بر

خدای تعالی در چیزی از آن؛ این را نیکو فهم کن که این از جمله علوم دقیق است و از جمله اسرار است؛ و اگر حاجت تنبیه بود در ذکر دیگر گفتی از آنکه بعلم مکاشفه آن سبب می‌گردد و الله الموفق

عارض سیوم قضاست و ورود انواع آن پس برتو باد برضا دادن بقضای خدای تعالی و آن بسبب دو چیز است

یکی آنکه تا ترا فراغ برای عبادت کردن حاصل شود؛ از آنکه اگر به قضا راضی نباشی دایما غمگین مانی؛ و عمر درین بگذرانی؛ که چرا این شد؛ و چرا این نشد؛ و چرا این باشد و چرا این نباشد؛ پس دل تو بدینها مشغول باشد؛ چگونه عبادت توانی کرد از آنکه یک دل بیش نداری؛ و این خود پر از اندوه تا کردی؛ پس نماند در دل تو جائی برای ذکر عبادت؛ و فکر آخرت؛ دوم آنکه خطری ست در نارضا دادن به قضای خدای تعالی روایت کرده اند که پیغمبری از پیغمبران صلوات الله علی نبینا و علیهم بسبب مکروهی که بدو رسیده بود پیش خدای تعالی شکایت کرد؛ و حی آمد که مرا خدائی می اموزی؛ که از من شکایت میکنی؛ و من از

اہل ذم و شکایت نیستم ؛ این چنین بود اول کار تو در علم غیب ؛
پس تو چرا بقضای من راضی نمیشوی ؛ میخواہی که دنیا را بسبب
تو بگردانم ؛ یا لوح محفوظ را بسبب تو تبدل کنم ؛ تا ان شود که تو خواہی
ونشود انچه ما خواہیم ؛ وآن شود که تو دوست داری ؛ نه انکه من
دوست دارم ؛ بعزت من که اگر بار دیگر این در خاطر تو بگذرد خلعت
پیغمبری از تو بستانم و در دوزخ درآرم و باک ندارم ؛ میگویم که
ای غافل درین سیاست عظیم و وعیدہا یک نظر کن ؛ که با انبیا
و اصفیا ہرگاہ که این چنین حال باشد با دیگری چه حال باشد که شکایت
کند سوال اگر گوئی که چیست معنی رضا به قضا و حقیقت ان و حکم
آن جواب بدانکه علمای ما رحمة الله علیہم گفته اند که رضا ترک
خشم ست وخشم انست که غیر انچه خدای تعالی قضا کرده است
اولی تر و اصلح داند ؛ بی آنکه صلاح و فساد او به یقین بداند سوال اگر
گوئی که شرور و معاصی بقضای خدای ہست عز وجل پس چگونه
راضی شود بنده بشر و معاصی جواب بدانکه رضا که
واجب ست به قضاست ؛ وقضای شر شر نیست بلکه شر خیر است

بدان قضا کرده اند پس رضا بقضا شر نباشد و مشایخ
ما رحمة الله علیهم گفته اند که هرچه بدان قضا کرده اند چهار نوع
است نعمت و سختی و خیر و شر اما نعمت
واجب است در آن رضا بحکم کننده و بحکم و بدانچه حکم کرده اند و واجب
است بدان شکر ازین روی که نعمت است و اما سختی واجب است
در آن رضا بحکم کننده و بحکم و حکم کرده شده و واجب است
در آن صبر کردن ازین روی که شدت است و اما خیر واجب است
در آن رضا بحکم کننده و حکم و حکم کرده شده و واجب است
در آن ذکر منت ازین روی که خیر است و بدان خیر توفیقش داده
اند و اما شر واجب است در آن رضا بحکم کننده و حکم و حکم
کرده شده ازین روی که آن خیر حکم کرده شده است اما آن
چیز شر است و واجب است ازان استعاذه سوال اگر گوئی
راضی بقضا طلب زیادة کند یا نه جواب بدانکه طلب زیادت
رواست بشرط خیر و صلاح نه بر سبیل قطع و حکم و چون بشرط
خیر و صلاح بخواهد از مقام رضا بیرون نیاید بلک ان دلیل

است بر رضا؛ از آنکه هر که را چیزی خوش آید و بدان راضی باشد
بر آنچه از آن چیز بیشتر طلبد؛ چون شیر پیش رسول الله صلی الله
علیه وسلم آوردندی میگفتی یارب درین برکت ده ما را و زیاده
گردان ازین ما را و در غیر شیر گفتی روزی کن ما را چیزی بهتر ازین
و در هر دو جای خبری بر عدم رضا به قضا دلیل نمیکند سؤال
اگر گوئی که از رسول الله صلی الله علیه وسلم استثنا و شرط بخیر و
صلاح روایت کرده اند جواب بدانکه این کار با تعلق بدل
دارد؛ و زبان عبارت بیش نیست؛ و چون در دل حاصل شد
عبارت را اعتباری نیست؛ این را نیکو بدان والله الموفق؛

؛ عارض چهارم سختیها و مصیبتهاست ؛

و کفایت آن به صبر است پس بر تو باد به صبر کردن در مواضع
و آن بسبب دو چیز است یکی آنکه چون صبر کنی بعبادت توانی
رسید از آنکه بنای کار همه عبادتها بر صبر و تحمل مشقت است پس
هر که صبور نباشد از روی حقیقت هیچ عبادت از وی نیاید؛ و هر که
قصد عبادت خدای تعالی کند و برای آن مجرد شود او را محنتها

ومصیبتها از چهار وجه پیش خواهد آمد؛ یکی آنکه هیچ عبادتی نیست که دران مشقت نیست؛ وازین سبب است این جمله ترغیبات و وعده های ثواب که درکار عبادت می بینی از آنکه عبادت نتوان کرد مگر بمخالفت هوای نفس؛ از آنکه نفس از خیرات مانع است؛ ومخالفت نفس کردن سخت ترین کارهاست بر آدمی؛ دوم آنکه چون بنده چیزی بکند به مشقت واجب است او را احتیاط کردن؛ تا آن فاسد نشود؛ وصبر کردن بر نگاهداشتن عمل سخت تر است از صبر کردن بر عمل؛ سوم آنکه دنیا دار محنت است پس هر که درو باشد چاره نیست مر او را از ابتلا به سختیها و مصیبتها؛ و این بر انواع است مصیبت در اهل و قرابتیان و برادران و یاران باشد بمردن و رفتن؛ و در نفس باشد به انواع مرض؛ و درد؛ و در عرض باشد به بد گفتن مردمان او را و خوار داشتن و غیبت کردن و تهمت نهادن و در مال باشد برفتن و نقصان شدن؛ و هر یکی ازین مصیبتها غمی است و عذابی است بنوعی دیگر؛ و بنده محتاج است بصبر کردن بدین همه؛ والا جزع و فزع و تاسف او را از عبادت

بازدارد؛ چهارم آنکه طالب آخرت را البته بلا و محنت بیشتر باشد؛
و هر که بخدای تعالی نزدیک تر؛ مصیبت با مر او را در دنیا بیشتر
و بلاها بر وی سخت تر؛ شنیده که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت
سخت ترین بلاها بر پیغمبران باشد؛ پس ازان بر اولیا؛ پس ازان
بر شهیدان؛ پس ازان هر که بعد از ایشان باشد؛ پس هر که قصد
خیر کند و برای سلوک راه آخرت مجرد شود؛ او را این محنت با پیش خواهد آمد
اگر بدان صبر نکند؛ و بدان التفات نماید از راه بریده گردد؛ و از سعادت
محروم ماند؛ از فضیل عیاض رحمة الله روایت کرده اند که گفت هر که
خواهد که در راه آخرت قدم زند چهار گونه مرگ قبول کند مرگ
سپید؛ و سیاه؛ و سرخ؛ و سبز؛ مرگ سفید گرسنگی است؛
و مرگ سیاه بد گفتن مردمان است؛ و مرگ سرخ؛ مخالفت کردن
با شیطان است؛ و مرگ سبز واقعات که از هر جنس افتد؛ دوم
چیزی که بسبب آن صبر باید کرد آن است که خیر دنیا و آخرت اندر
نهاده اند از الجمله یکی نجات است چنانکه خدای تعالی گفت وَمَن
يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ

یعنی هر که بر هر تنگکاری که کند بصبر کردن خدای تعالی او را از سختیها بیرون
شدن بخشد و از آن جمله یکی ظفر یافتن است بر دشمنان چنانکه
خدای تعالی گفت فَاصْبِرُوا اِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِیْنَ یعنی صبر
کن که عاقبت مر متقیان راست و از الجمله ظفر یافتن است
بصبر او چنانکه گفت وَتَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ الْحُسْنٰی عَلٰی بَنِیْ
اِسْرَائِیْلَ بِمَا صَبَرُوْا یعنی حکم پروردگار تو بر بنی اسرائیل تمام شد
بهشت بسبب صبر کردن ایشان و از الجمله تقدم و امامت است
چنانکه گفت وَجَعَلْنَاهُمْ اَئِمَّةً یَّهْدُوْنَ بِاَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوْا
یعنی بگردانیدیم ایشان را پیش روان خلق تا هدایت دهند مرا چون
صبر کرده اند و از آن جمله مدح و ثنائی است از خدای تعالی چنانکه گفت
اِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهٗ اَوَّابٌ یعنی ما ایوب را
بنده صابر یافتیم نیکو بنده ایست ایوب بازگردنده است بما و از آن
جمله بشارتست چنانکه گفت وَبَشِّرِ الصَّابِرِیْنَ و از الجمله محبت
(ای بشارت ده صابران را)
است از خدای تعالی چنانکه گفت اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الصَّابِرِیْنَ
یعنی خداوند تعالی صابران را دوست دارد و از الجمله یافتن درجات

بلند و بهشت چنانکه گفت أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا
ایشان را جزا داده شود بلندی ما بدانچه صبر کردند و از آن جمله کرامت
بزرگ ست چنانکه گفت سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ یعنی سلامی بر شما
باد بدانچه صبر کردید و از آن جمله ثوابی بی غایت و بی نهایت است
چنانکه گفت إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ
یعنی داده شود صابران را اجری بی حساب پس چه بزرگ است آن
خدای که چندین کرامات دنیاوی و اخروی بنده خود را بر صبر کرامت
بدهد چون دانستی که خیر دنیا و آخرت بر صبر است پس بر تو باد
غنیمت داشتن این خصلت شریفه و جد و جهد نمودن در تحصیل
آن والله الموفق بفضله سوال اگر گویی که چیست حقیقت صبر و حکم
آن جواب بدانکه لفظ صبر از روی لغت حبس است قال الله
وَاصْبِرْ نَفْسَكَ ای احبس نفسک و مراد اینجا از صبر حبس
کردن نفس است از جزع کردن و فزع نمودن نفس بقول علمای
ما رحمة الله علیهم و گریختن خویش است از سختی و بعضی گفته اند که جمیع اراده
خلاص است از سختی در سبیل قطع و حکم و صبر کردن ترک شکوی است

اما علاج صبر آنست که بدانی که شدت مقدر بجزع کردن تو زیاده و نقصان و پس و پیش شدنی نیست پس بجزع کردن چه فایده ؛ و قوی ترین علاج یاد کردن ثواب خدای تعالی است که در مقابلهٔ سختی یاد کرده است **فصل بر تو باد بقطع کردن** این عقبهٔ سخت دشوار بدفع کردن این چهار عارض ؛ و الا این عوارض ترا نگذارند که بمقصود رسی بلکه نگذارند که در عبادت نظر کنی ؛ از آنکه در هر یکی ازین چهار مشغولی دیگر است ؛ و بدانکه سخت ترین این چهار و دشوارترین آن کار رزق است و تدبیر آن ؛ از آنکه این است آن بلای بزرگ که همه خلق را در رنج داشته است و دلهای ایشان را مشغول کرده است و عمرهای ایشان را ضائع نموده ؛ و بزهکاری های ایشان بسیار کرده ؛ و از درگاه خدای تعالی و خدمت او باز داشته ؛ و بخدمت دنیا و خدمت مخلوقات مشغول گردانیده ؛ تا در دنیا به غفلت و ظلم رنج و ذلت عمر بگذرانیده اند ؛ و در آخرت نادم و مفلس و فتنه و حساب و عذاب پیش ایشان آمده ؛ و نظر کن که چون

آیت خدای تعالی در کار رزق فرو فرستاده است؛ وچند جای بران وعده کرده است؛ وضامن شده وسوگند خورده؛ وهمیشه انبیا واولیا وعلما مردمان را این نصیحت کرده اند؛ که در کار رزق بر خدای تعالی توکل می باید کرد؛ وخلق با این همه ازین نمی پرهیزند؛ ودل خود را بوعده خدای تعالی ساکن نمیکنند؛ واصل این همه آنست که در آیات وصنایع خدای تعالی ودر کلام او ودر کلام رسول او اندیشه نمیکنند بلک گوش بسخن ابلیس وجاهلان میدارند تا شیطان بر ایشان دست یافته است ورسوم وعادات احمقان در دل ایشان محکم شده وضعیف دل وسست یقین مانده؛ اما آنانکه خداوندان بصیرت اند واصحاب جد واجتهاد اند؛ چون اسباب سماوی وطریق مشاهده کرده اند؛ با اسباب ارضی هیچ التفات ننمودند؛ وچنگ بخدای تعالی زدند؛ وبوسواس شیطان؛ وخلق؛ ونفس التفات نکردند؛ واگر شیطان یا نفس یا آدمی ایشانرا وسوسه کردند؛ بدفع وبمخالفت آن بشفقت تمام قیام نمودند؛ تا شیطان

از ایشان نا امید شد ؛ و خلق از ایشان روی گردانیدند
و نفس فرمان بردار شد ؛ و حال ایشان مستقیم گردید ؛ چنانکه
آورده اند که ابراهیم ادهم رحمة الله علیه خواست که در بیابانی
بی زاد و راحله و بی رفیق رود ؛ شیطانش بترسانید و گفت
این بیابانی است مهلک و با تو توشه نیست ؛ ابراهیم
ادهم عزم کرد بر نفس خود ؛ که البته این همه بیابان را همچنین بی زاد
قطع خواهم کرد ؛ و در هر میلی هزار رکعت نماز گذارم همچنان
کرد که عزم کرده بود ؛ دوازده سال در بیابان بماند تا گفته اند
که هارون رشید دران سال در راه حج بود ابراهیم را دید که در هر
میلی نماز میگذارد ؛ نزدیک آمد و گفت چونی یا ابا اسحاق
ابراهیم این ابیات برخواند ؛ نُرَقِّعُ دُنْیَانَا بِتَمْزِیْقِ دِیْنِنَا
فَلَا یَبْقَ دُنْیَانَا وَلَا مَا نُرَقِّعُ ؛ فَطُوْبٰی لِعَبْدٍ آثَرَ اللّٰهَ
رَبَّهٗ ؛ وَجَادَ بِدُنْیَاهُ لِمَا یَتَوَقَّعُ ؛
یعنی چنانکه دین را پاره میکنیم و دنیا را پیوند میکنیم ؛ پس نه دنیا
باقی ماند ما را و نه دین که بدان پیوند میکردیم ؛ پس شادی باد ؛

بنده را که برگزید پروردگار خود را ؛ و بخشید دنیای خود را
از بهر چیزیکه امید میداشت از پروردگار خود ؛ یکی از صلحی گفته
است که در بیابان بودم شیطان مرا وسوسه کرد ؛ و گفت
که تو مجرد بی توشه هستی ؛ و این بیابانی است مهلک ؛ و اصلا
اینجا آبادانی نیست ؛ و نه مردمان اند ؛ بر نفس خود عزم کردم که
همچنین بیابان را قطع کنم ؛ و ترک راه گیرم ؛ تا مرا کسی نه بیند بجز
خدای تعالی ؛ و چیزی نه دید ؛ و چیزی نخورم تا در دهن من شهد
و روغن نکنند ؛ و از راه بیرون گشتم ؛ همچنین میرفتم ؛ تا دیدم
قافله را که راه گم کرده بودند ؛ خود را بر زمین انداختم تا مرا نه بینند
خدای تعالی ایشان را بر سر من آورد ؛ تا مرا بدیدند ؛ من چشم
فرو بستم ؛ به نزدیک من آمدند گفتند که این مسکین راه گم کرده
است ؛ و از گرسنگی و تشنگی بیهوش شده ؛ با یکدیگر گفتند که روغن
شهد بیارید ؛ روغن و شهد بیاوردند ؛ و خواستند که در
دهن کنند ؛ لب و دندان به بستم ؛ یکی کارد می طلبیدند تا دهن
من بکشایند ؛ بخندیدم و دهن بکشادم ؛ گفتند که تو مجنونی ؛

گفتم بلی الحمد للہ ؛ و خبر کردم ایشان را بہ بعضی از قصہ خود ؛ و یکی از مشایخ ما گفتہ است رحمۃ اللہ علیہ کہ در سفری بودم از سفرہای خود ؛ بہ ایام تعلم ؛ در مسجدی فرود آمدم ؛ و مجرد بی توشہ بودم بر عادت اولیا ؛ شیطان آمد مرا و وسوسہ کرد ؛ گفت کہ این مسجدیست دور از مردمان برخیز و در مسجدی رو کہ میان مردمان ہست ؛ تا ترا ببینند ؛ و بر کفایت تو قیام نمایند گفتم بخدای کہ من نخسپم مگر اینجا ؛ و نخورم مگر حلوای خبیص ؛ و نخورم مگر آنکہ در دہن من نہند لقمہ لقمہ ؛ نماز خفتن بگزاردم ؛ و در بستم چون قدری از شب بگذشت ؛ در مسجد کسی کوفتن گرفت جوابش نگفتم چون کوفتن بسیار شد ؛ در بگشادم ؛ زالی درآمد و در یکدست او طبقی ؛ و در دست دوم چراغی و با او پسرے ؛ طبق حلوا پیش من بنہاد ؛ و گفت این حلوای خبیص را برای این پسر خود مہیا کردم چون خواست کہ بخورد ؛ میان ما سخنی رفت سوگند خورد ؛ کہ این حلوا نخورم ؛ مگر با مردی غریب ؛ پس یک لقمہ در دہن من میکرد ؛ و یک لقمہ در دہن فرزند خود ؛ پس ہرگاہ کہ

درین امثال از مجاهده کردن صالحان با نفس ؛ و مخالفت
کردن با شیطان نظر کنی ؛ ترا سه فایده حاصل آید ؛ یکی آنکه
ترا معلوم شود که رزقی که ترا مقدر کرده اند ؛ به هیچ حال از تو فوت
نشود ؛ دوم آنکه ترا معلوم شود که توکل کردن در کار رزق از جمله
مهمات است ؛ از آنکه مر شیطان را در کار رزق وسوسه ایست
عظیم ؛ تا بحدیکه مثل این بزرگان را از این خلاص نبود ؛ و با چندان
ریاضات و مجاهدات شیطان از ایشان درین کار نومید نشد ؛
تا محتاج شدند به دفع او بدین مناقضات ؛ و بدانکه اگر کسی با
نفس و شیطان هفتاد سال مجاهده کرده باشد ؛ از وسوسه
شیطان و نفس ایمن نتواند شد ؛ از آنکه چون فرصت یابند او را
همچنان در عبادت وسوسه کنند ؛ چنانکه مبتدی را ؛ بلکه
چنانکه غافلی را که یک ساعت بریاضت و مجاهده مشغول نبوده
باشد و اگر بوی ظفر یابند فضیحت و هلاک کنند ؛ چنانکه غافلان
و مغروران را کنند ؛ سوم آنکه معلوم شود ترا که کار تمام نشود مگر بجهد و جهد
تمام ؛ از آنکه مشایخ سلف ما رحمهم الله ایشان نیز گوشت و خون

نسخه مناقضات

در تن و رنج بوده اند چنانکه تو تنی؛ بلک از تو ضعیف تر بوده اند
در تن؛ و باریک تر بوده اند در استخوان؛ ولیکن ایشان را
قوت علم و نور یقین؛ و همت بزرگ بوده در کار دین؛ تا بر مثل
این مجاهدا قدرت یافتند؛ و به حق آن مقامات چنانکه
باید قیام نموده؛ تو نیز مر نفس خود را بنگر و ازین درد مشکل همچنان
دوا کن؛ تا رستگاری یابی انشا الله تعالی **فصل** و نکتهای
که متعلق است به دفع عوارض و در آخر او ذکر تفویض و رضاست
بعد ازین جمله بدان که من در هر یکی ازین چهار چیز نکتههای مقنعه
خواهم گفت نیکو گوش دار؛ و بشنو؛ و بران عمل کن و الله الموفق
بفضله اما توکل بشنو دران چهار نکته مقنعه **نکتهٔ اول**
آنست که بدانی که خدای تعالی رزق ترا قبول کرده است
و ضامن شده در کتاب خود؛ چه گویی اگر ملکی از ملوک دنیا
ترا وعده کند که امشب ترا مهمان خواهم داشت؛ یا افطار
خواهم کنانید و ترا بروی گمان آنست که او صادق است
دروغ نگوید؛ و وعده خلاف نکند یا خود ترا بازاری یا جهودی

یا نصرانی؛ یا مجوسی؛ یا کسی دیگر وعده کند نه آنکه بر وعدهٔ او
اعتماد کنی؛ و بقول ساکن دل باشی؛ و برای نان آن شب
غم نخوری؛ پس چیست مرترا که بر وعدهٔ خدای تعالی اعتماد
نمیکنی؛ و بقول او ساکن دل نمی باشی؛ و سوگند او را استوار
نمیداری؛ بلکه برای رسیدن رزق پریشان خاطر
می باشی؛ زهی فضیحت و مصیبت؛ و بدانکه شک در کار رزق
رفتن ایمان بار آرد؛ و ازینست که خدای تعالی گفت
وَعَلَى اللّٰهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ یعنی بر خدای
توکل کنید اگر شما مومن اید نکتهٔ دوم آنست که بندگان را رزق
را قسمت کرده اند؛ و قسمت خدای تعالی متغیر نشود؛ پس
اهتمام و طلب چه فائده بجز خواری و مذلت؛ در دنیا؛ و شدت
و زیان در آخرت؛ و ازینست که رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرموده بر پشت دانه خرما نوشته اند که این فلان بن فلان
است پس حریص را در حرص کردن زیاده نشود مگر زحمتی؛
و شیخ من گفته است رحمة الله علیه که آنچه تقدیر کرده اند که

از دندان تو خاید دیگری نتواند خایید؛ پس رزق خود را بعزت بخور؛ و بی فائده خود را خوار مکن؛ تا از یا نکار دنیا و آخرت نگردی؛ و این نکته بغایت خوب و مقنعاست مردمان را
نکته سوم آنست که شیخ من گفته است رحمة الله علیه مرا که در کار توکل نفع کرد این بوده که با خود گفتم رزق مر زندگان را بکار آید؛ و مرده رزق را چه کند؛ پس چون زندگانی بنده در خزینهٔ خدای هست و بر دست اوست اگر خواهد بدهد؛ پس سعی مرا چه فائده؛ این نکته لطیف هست و مقنع هست مر اهل تحقیق را
نکته چهارم آنست که درین فصل گفته ایم که خدای تعالی بنده را ضامن شده است؛ و این رزق مضمون هست که غذا و سبب قوام اوست و اما اسباب از شراب و طعام اگر باشد و یا نباشد بران التفات نیست؛ از آنکه خدای تعالی لا محاله او را قوت وا دهد هست؛ تا آنکه زنده است برای عبادت را و مقصود از رزق همین قوام عیش نیست و خدای تعالی قادر هست اگر خواهد بنیهٔ بنده خود را بطعام و شراب قایم دارد؛ و اگر خواهد

بر رزق
واگر بحکمت خواهد
مرا

بگل و خاک قایم دارد ؛ و اگر خواهد بتهلیل و تسبیح قایم دارد چنانکه ملایک را
و اگر خواهد بی اینهمه قایم دارد ؛ و مطلوب بنده قوام و قوت ست
برای عبادت ؛ نه اکل و شرب ؛ و لسبب این معنی است که زاهدان
و عابدان بقوت تمام سفرها کرده اند ؛ و روزها و شبها هیچ نخورده
اند ؛ و نیا شامیده اند ؛ تا بعضی از ایشان ده روز چیزی نخوردندی ؛
و بعضی از ایشان ریگ خوردندی ؛ چنانکه از سفیان ثوری رحمة الله
علیه روایت کرده اند که در راه مکه نفقه او بآخر رسید ؛ پانزده روز
ریگ خورد ؛ و ابو معاویه اسود گفته است که ابراهیم ادهم را دیدم که
بست روز گل خورد ؛ میگویم که ازین سخن تعجب مکن ؛ که خدای تعالی
قادر است بدانچه خواهد بکند ؛ نه بینی که بسیار رنجور باشد که یک ماه چیزی
نخورد و زنده ماند ؛ و رنجور را حال ضعیف تر از صحیح ست ؛ و اما آنکه از گرسنگی
میرد آن از آن است که عمر او تمام شده باشد ؛ همچون کسی که از بسیار
خوردن میرد ؛ و ابو سعید خراز گفت که حال من با خدای تعالی
آن بود که مرا بعد از سه روز طعام دادی ؛ وقتی در بیابانی بودم
سه روز بگذشت ؛ که طعام نیافتم و ضعیف شدم و در جائی نشستم

هواوززرخت

آوازهاتفی شنیدم که گفت یا ابا سعید چه خواهی داری سبب
قوت یا قوت و اندیشه کردم که قوت برای قوت باشد چون قوت
باشد قوت چه کار آید گفتم قوت میخواهم پس در حال برخاستم
و دوازده روز دیگر بی طعام ماندم که در من سستی نبود پس چون
بنده ببیند که خدای تعالی اسباب رزق بروی حبس کرده است
و او متوکل است یقین بداند که خدای تعالی میخواهد که بی سببی او را
قوت دهد چنانکه با یکی بیاراده است پس باید که ازین تنگ
نیاید بلکه شکر بسیار گوید که آنچه اصل و مقصود است او را روزی
کرده است و زحمت و گرانی واسطه از میان دور کرده و علائق
عادت از وباز داشته و راه قدرت او را نموده و حال او
مانند حال ملایک کرده و بچنان کرامتها او را از شرکت حال بهایم
و عام مردمان برداشته پس نیکو تامل کن درین اصل که این اصل
بزرگ است که سود عظیم یابی میگویم مرا شاید بگوئی که در کار توکل
سخن بسیار گفتی مرخلاف شرط این کتاب بدانکه آنچه من در توکل
گفته ام هنوز اندک است از آنکه مهم ترین کارها در عبادت توکل است

بلکه مدار کار دین و دنیا بر وی است ، پس هر که را همت عبادت
باشد ، چاره نیست مر او را از توکل درین کار ، پس گو تمسک کن
بر وعده حق او نگاه دار ، و الا هرگز بمقصود رسیدن دست ندهد الاقوتا
اما تفویض تامل کن دران دو اصل اصل اول آنکه میدانی
اختیار کردن در کارها نشاید مگر کسی را که عالم باشد بکارها از همه
چیزی ظاهر و باطن ، در حال و مآل ، و الا عاقبت کار هم آن باشد که
در فساد و هلاکت افتد ، نبینی اگر دیناری بدست غلامی دهی که ترا سره
کند ، دران هم آن باشد که ترا زیان رسد ، مگر آنکه صرافی را دهی که
او دانا باشد ، به سره کردن و این چنین علم محیط بکارها از جمیع وجوه
نیست مگر خدای تعالی را ، پس هیچکس مستحق نیست که کاری اختیار
کند بجز خدای تعالی حکایت کرده اند که یکی از صالحان را خدای تعالی
بخواه تا داده شوی ، گفت تو بهمه چیز عالمی و من بهمه چیز جاهل چه دانم
که مرا چه می باید خواست ، آنچه مرا شاید آن بده اصل دوم
آنکه اگر کسی ترا بگوید که تدبیر کارهای تو من خواهم کرد ، و چنانکه حق آن
است بجا خواهم نمود ، کارهای خود را بمن حواله کن ، و تو بکاریکه

ترا مهمّست مشغول شو و او نزدیک تو عالمترین و مشفق ترین
و راستگوی ترین و وفادارترین مردمان باشد، نه آنکه قول
او را اعتبار کنی و آن را عظیم بزرگ دانی و همه کارهای خود بوی
حواله کنی و همه وقت شکر او گویی و اگر برای تو چیزی اختیار
کند که آن مخالف نفس تست از آن تنگ نشوی بلکه گویی که
او بمراد من داناترست از من تا در زیر آن چیزی هست که آن
خیر و صلاح من است که او اختیار کرده است پس چیست مر ترا که کار
حواله بکسی نکنی که او تدبیر کننده آسمانها و زمینهاست و عالم
ترست از همه عالمان و قادرترست از همه قادران و رحیم
ترست از همه رحیمان تا بکمال تدبیر خود برای تو آنچه خیرست
اختیار کند و اگر چیزی باشد که تو حکمت آن ندانی بدان را
ضی باش البته که آن خیر و صلاح است والله الموفق
اما رضا به قضا تامل کن در آن دو اصل قطع که بر آنها
نهادست اصل اول آنکه بدانی در رضا فایده حال و مآل
است اما فایده حال فراغ دل است از کم شدن اندوه

بی فائده ا چنانچه پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم مر ابن مسعود را
رضی الله تعالی عنهما که کم کن اندوه خود را انچه مقدر کرده شده است
بیاید و آنچه روزی تو نیست بتو نیاید اما ثواب خدای تعالی
در رضای اوست چنانکه گفت قوله تعالی رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوْا
عَنْهُ یعنی راضی شد خدای تعالی از ایشان و راضی شدند ایشان
از وی اصل دوم انکه بدانی که در سخط خطر عظیم و بیم ضرر و کفر و
نفاق است تامل کن در سخن خدای تعالی که گفت آیة فَلَا وَ
رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُوْنَ حَتّٰى يُحَكِّمُوْكَ فِيْمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا
يَجِدُوْا فِيْ اَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوْا تَسْلِيْمًا
نفی کرد ایمان را بسوگند از کسی که او بقضای رسول الله صلی الله علیه
وسلم راضی نبود پس چگونه باشد حال کسی که بقضای خدای تعالی
راضی نباشد و روایت کرده اند که خدای تعالی گفت هر که راضی
نشود بقضای من و صبر نکند بر بلای من و شکر نکند بر نعمتهای
من پس گو که بگیرد خدای جز من گویا که این راضی نیست که من خدای
او باشم از انکه بقضای او راضی نیست و پس باید که خدای دیگر

بگروه که بدان راضی باشد و این عنایت وعید و تهدید ست و اند
کسی که بداند واما صبر بدانکه صبر داروی تلخ ست ؛ و آشامیدن
او ناخوش آید ه گو شربتی ست بر نفس مکروه ؛ و مبارک ست
و کشنده جمله نفع ها ست و دافع جمله مضرتها ست ؛ و چون دارو

جالب

بدین صفت باشد واجب ست هر عاقل را که نفس را اکراه کند بر
آشامیدن آن ؛ و صبر کند بر تلخی آن ؛ که تلخی یکساعت ست و راحت
یکساله بلکه بیشتر ؛ اما نفع های که در صبر ست بدانکه صبر چهار نوع است
صبر ست بر طاعت ؛ و صبر از معصیت ؛ و صبر ست از فضول دنیا
و صبر ست بر محنتها و مصیبتها و چون به تلخی صبر دین چهار موضع تحمل
کند ؛ حاصل شود مر او را طاعت و استقامت ؛ و ثواب بسیار
در عاقبت ؛ و ایمن باشد از افتادن در معاصی ؛ و از بلای آن
در دنیا ؛ و از عقوبت آن در آخرت ؛ و اما دفع مضرتها که در صبر ست
بدانکه اول فایده او دفع مضرت جزع و فزع و سختیهای او در دنیا ؛
پس از آن خلاص ست از عقوبت او در عقبی ؛ و بدانکه هر که از صبر کردن
عاجز باشد و جزع کند ؛ همه منفعتها از و فوت شوند ؛ و همه مضرتها باشد

تا حق گردانند؛ از آنکه هرکه بر مشقت طاعت صبر نکند؛ طاعت نتواند کرد
و هرکه بر نگاهداشتن عبادت صبر نکند؛ طاعت او حبط شود؛ و هرکه
بر مواظبت کردن بر عبادت صبر نکند؛ به منزلی شریف و رفیع نرسد
و درجهٔ استقامت نیابد؛ و هرکه از معصیت احتراز نکند در معصیت
افتد؛ و هرکه از فضول دنیا صبر نکند به او مشغول شود؛ و هرکه بر مصیبت
صبر نکند ثواب صبر نیابد؛ پس او را دو مصیبت باشد یکی فوت
شدن آن چیز دوم فوت شدن اجر صبر؛ و گفته اند که محروم شدن
از ثواب صبر سخت تر است از مصیبت؛ امیر المومنین علی رضی الله عنه
مردی را تعزیت کرد؛ و گفت آنچه تقدیر بود آن شد؛ اگر صبر کنی اجر
یابی و اگر جزع کنی بزه یابی؛ پس ازین بشنو حاصل سخن؛ بدانکه بریدن
از علائق و چیزهای که بدان دل بستگی شده باشد؛ و ترک عادت
بتوکل کردن بر خدای تعالی؛ و ترک تدبیر در کارها؛ و تفویض کردن
بخدای تعالی و رضا دادن به قضا؛ و صبر کردن بر بلاها؛ و باز داشتن
نفس را از سخط علاجی است سخت؛ و کاری است دشوار و باری است گران
ولیکن راهی است مستقیم؛ و عاقبتش ستوده؛ و چه گوئی در پدر مشفق

غنی که چون منع کند و باز دارد فرزند عزیز خود را از خوردن خرما
و یا سیبی و یا نخالت کرد و چشم دارد و تسلیم کند به معلم و نشسته
و به برد او را حجام تا او را حجامت کند آیا این همه از بخل ست
نی نی چگونه از بخل باشد که او بیگانگان را امید بدهد از فرزند عزیز خود
چگونه باز دارد و لیکن چون صلاح او در آن دید و دانست که بدین
زحمت اندک بخیر بسیار و نفع عظیم خواهد رسید بسبب آن
باز داشته پس چون ترا بسختی مبتلا کرده ست یقین بدان که او از
احسان تو بی نیاز ست و او بر تو مشفق و رحیم ست و ترا بدین
سختیها مبتلا نکرده است مگر بسبب صلاح که ترا در آن است
و تو از آن نمی‌دانی و چون خدای تعالی از تو گرده نان و یا درمی
باز دارد یقین بدان که او مالک ست هر چه را خواهی و قادر
است بر رسانیدن آن بتو و حال تو میدانند و عاجز و بخیل
نیست به حقیقت باز نداشته است از تو مگر به سبب
خیر و صلاح که ترا در آن ست و از این ست که انبیا و اولیا
و اصفیا را بلا بیشتر چنانچه رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت

پس

چون قومی را خدای تعالی دوست گیرد ایشانرا به بلا مبتلا
گرداند پس چون به بینی که خدای تعالی دنیا را از تو باز داشت
و ترا به محنتها و بلاهای بسیار مبتلا ساخت بدانکه نزدیک او عزتی
داری و بدانکه معامله که با دوستان خود کرده است میخواهد که
با تو آن معامله کند **فصل فی الجمله** چون به یقین دانستی که خدای
تعالی به رزق تو ضامن شده است بر او توکل کن و از علائق
دست بدار زانکه علاقه نیست رساننده رزق خدای ست
و همین ترک تدبیر کن در کارها و حواله کن بخداوند مدبر آسمانها
و زمین ها و همچنین راضی باش بدانچه خدای تعالی قضا
کرده است مر ترا و همچنین چون مصیبتی بتو رسد صبر
کن بران اگر همتی داری در کار عبادت چون اینهمه
که گفتم کردی هر چهار عوارض از نفس خود دفع کردی
و از جمله متوکلان و صابران و مفوضان و راضیان
شدی و حاصل شد مر نفس ترا راحت دل و جان
در دنیا و ثواب بزرگ و فراوان در عقبی و حاصل

شد مر ترا خیر دنیا و آخرت

و مستقیم شد مر ترا طریق

عبادت و این

عقبه که سخت و

دشوار ست

قطع کردی

و الله

الموفق

فلا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

عقبۂ پنجم بواعث و باعث برانگیزندہ را گویند

پس ازین بر تو باد ای برادر برفتن در راہ عبادت
چون مستقیم شد تر ا راہ ؛ و عوائق مرتفع شد ؛ و عوارض
زائل و میسر نشود مر ترا رفتن در راہ عبادت مگر بخوف و رجا ؛
داما وجوب خوف بہ سبب دو چیز ست سبب اول آنکہ تا ترا
خوف از معاصی باز دارد کہ این نفس فرماینندہ است بہ بدیہا
و میل کنندہ است بفتنہا ؛ و باز نماند ازین مگر بترسانیدن
قوی و تهدید عظیم ؛ و تدبیر در کار او آن است کہ دایما تازیانۂ
خوفش میزدہ باشی قولا و فعلا و فکرا ؛ چنانچہ از بعض صالحان
روایت کردہ اند کہ نفس او را بہ معصیتی خواند ؛ او برفت جامہ کشید
و در میان ریگ گرم غلطید ؛ و نفس خود را گفت کہ این را
بچش ؛ آتش دوزخ ازین گرم تر است ؛ ای مردار شب
و ای بد کردار در روز ؛ سبب دوم آنکہ تا بطاعت و عبادت
عجب نہ کنی ؛ کہ در عجب ہلاک شوی بلکہ باید کہ دایما مذمت
و عیبش کنی ؛ چنانچہ از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم روایت

کرده اند گفت اگر بگیرند مرا و برادرم عیسی را ابد آنچه این دو
کسب کرده اند؛ و اشارت بدو انگشت خود کرد؛ عذابی
کنند ما را که هیچکس را مثل آن عذاب نکرده اند؛ از حسن رحمة
الله علیه روایت کرده اند که گفتی؛ چگونه ایمن باشد از ما کسی
از آنکه احتمال دارد که گناهی کرده باشد و بسبب آن در آمرزش
بروی لبسته شده؛ و او ندانند؛ و اوبی حاجت عملی میکند
و رنجت می بیند؛ ابن سماک رحمة الله علیه نفس خود را عتاب
کردی و گفتی؛ ای نفس سخن میگوئی زاهدانه؛ و عمل میکنی منافقانه
و بهشت طمع داری؛ هیهات مر بهشت را قومی دیگر اند؛ و ایشان
را عملهای ست جز این عمل که تو میکنی؛ پس این و امثال این
واجب ست بنده را که با نفس خود بگوید و بار بار تکرار کند تا بطاعت
عجب نکند و در معصیت نیفتد؛ و اما وجوب رجا نیز
بسبب دو چیز ست؛ سبب اول آنکه تا ترا باعث شود
بر طاعت از آنکه طاعت کردن دشوار ست نفس را و شیطان
از کردن آن مانع ست و هوای نفس بضد آن داعی ست و

و ثوابی که بدان وعده کرده شده است از چشم غایب جست ؛ و وقت رسیدن بدان ثواب در گمان بنده بعید ست ؛ پس چه حال بدین صفت باشد نفس را برای طاعت کردن جنبشی نباشد و در آن رغبت نکند مگر بچیزی که برابر آن موانع باشد ؛ بلکه بر آن زیادت ؛ و آن نیست مگر امید در رحمت خدای تعالی و ترغیب در حسن ثواب او ؛ و شیخ من گفته است رحمة الله علیه که اندوه از طعام باز دارد ؛ و ترس از گناه کردن باز دارد ؛ و امید بر طاعت کردن تقویت دهد ؛ و یاد کردن مرگ در فضول دنیا زهد کناند سبب دوم آنکه تا بر تو تحمل کردن سختیها و مشقتها آسان شود ؛ از آنکه هر که بشناسد قدر آن چیز را که می طلبد آسان باشد بروی هر چیزی را که برای او میدهد ؛ و هر چیز که کسی را خوش آید برای او سختیها تحمل کند و به مشقتهائی که در راه او پیش آید باک ندارد ؛ و هر که کسی را دوست دارد محنت او تحمل کند بلکه از محنت او لذت گیرد ؛ نه بینی مشتاق شهد را که هیچ بر نیش زنبور التفات ندارد ؛ بسبب شیرینی شهد ؛ و همچنین

فرود ببالا رفتن و فرود آمدن از نردبان التفات نکنند و
با بار گران در روند در از گرما بسبب آن دو درمی که شبانگاه
خواهد یافت و همچنین مزارع تحمل گرما و سختیها میکنند بسبب
غله که حاصل خواهد شد همچنین ای برادر عابدانی که ایشان اهل
اجتهاد اند چون بهشت و انواع نعیم او از حور و قصور و طعام
و شراب و حله و پیرایه و جمیع آنچه که خدای تعالی آنجا وعده
کرده است یاد کنند آسان شود بر ایشان جمله رنجهای که در
عبادت می بینند و جمله مشقتهای که از فوت شدن لذت
دنیاوی بدیشان میرسد حکایت کرده اند که اصحاب
سفیان ثوری رحمة الله علیه مر او را گفتند یا استاد این خوف
و مجاهده و مشقتها که تحمل میکنی اگر چیزی کمتر کنی هم امید هست که مراد
خود بیابی سفیان گفت رحمة الله علیه چگونه اجتهاد نکنم شنیده
ام که اهل بهشت در منازل خود باشند نوری چنان بدرخشد که
همه بهشت را روشن کند بدانند که آن نور خدای است
عز و جل سجده کنند ندا کرده شود که سرها بر دارید آنچه شما

در سرما

گمان می برید آن نیست ؛ این نور و ندان آن کنیزکی است که با شوی
خود خندیده است ؛ این و امثال این ثمره مجاهده است ؛ میگویم
که چون مدار کار عبادت بر دو چیز است یکی قیام کردن بطاعت
دوم باز بودن از معصیت ؛ و این هر دو در نیاید ازین نفس
فرمانیده به بدی ها ؛ مگر به ترسانیدن و امیدوار کردن ؛
از آنکه دابه حرون محتاج باشد بکشنده که او را بکشد ؛ و براننده که
او را براند ؛ و چون در راهی تنگ افتی ؛ بسا باشد که تازیانه
بزنی از یک جانب ؛ و بنمای او را جو از جانب دیگر تا برود
و بجهد از آنجا و خلاص یابی از آن تنگی ؛ پس همچنین نفس دابه
ایست حرون و در مهواة دنیا و بلاء او افتاده است ؛ و خوف
تازیانه و راننده اوست ؛ و امید جو کشنده اوست ؛ پس ذکر
نار و عذاب ترساننده اوست ؛ و ذکر جنت و ثواب آن
امیدوار کننده اوست و ازین است که واجب است بر بنده
که او طالب عبادت است که نفس خود را از دوزخ بترساند ؛
و به بهشت امیدوار گرداند ؛ و الا نفس بعبادت موافقت

مواظبت

نکته دوم این است که خدای تعالی در قرآن مجید هر دو را ذکر کرده
است وعده و وعید و ترغیب و ترهیب و در هر یکی مبالغه نموده
تا از ثواب چندان کرده است که از آن صبر ممکن نیست و از
عقاب چندان کرده است که بر آن صبر ممکن نیست پس ترا
باید که لازم گرفتن این دو معنی تا حاصل شود ترا مراد تو از
عبادت و آسان شود احتمال مشقت والله ولی التوفیق
سوال اگر گویی که چیست حقیقت رجا و خوف و چیست حکم
این هر دو جواب بدانکه خوف و رجا نزدیک علمای ما
رحمة الله علیهم از قبیل خواطر اند و مقدور بنده مقدمات
خوف و رجا است و در حد خوف گفته اند که خوف لرزه
ایست که در دل بنده حادث شود بگمان رسیدن مکروهی
و مقدمات خوف چهار است اول یاد کردن گناهان
گذشته و بسیاری خصمان که فردا هر یکی طلب حق خود خواهند
کرد دوم یاد کردن سختی عقوبت خدای تعالی که بدان طاقت
نداری سوم یاد کردن ضعیفی نفس خود را از تحمل آن چهارم

یاد کردن قدرت خدای تعالی بر تو هر وقت که خواهد و هر چونکه خواهد

و اما رجا پس آن خوش شدن دل است بمعرفت فضل خدای و راحت یافتن او بسبب فراخی رحمت خدای تعالی و این همه نیز از جملهٔ خواطر است و مقدور بنده نیست و رجائی دیگر است که آن مقدور بنده است و آن یاد کردن فضل خدای تعالی و فراخی رحمت اوست و مراد ازین باب همان اول است یعنی خوش شدن دل بمعرفت فضل خدای تعالی و ضد رجا نومیدی است و آن تصور کردن فوت رحمت خدای تعالی است عزّ و جلّ و فضل او و قطع کردن دل از آن و این معصیت محض است و مقدمات رجا چهار است **اوّل** ذکر نعمتهای سابقه که خدای تعالی بغیر استحقاقی و شفیعی داده است **دوم** ذکر آنچه وعده کرده است از ثواب بسیار و کرامت بزرگ **سوم** ذکر بسیار نعمت خدای تعالی بر تو در دین و دنیا بغیر استحقاق و بغیر سوال **چهارم** ذکر فراخی رحمت خدای تعالی و سابق شدن رحمت او بر غضب چنانچه فرموده است سبقت رحمتی

عمل ... کنی بدین نوع از کاره حاصل
شود خوف و رجا و الله ولی التوفیق فصل پس بدانکه
مرد ... این عقبه احتیاط تمام از انکه این عقبه ایست
باریک و خطرناک ... که طریق او میان دو طریق است
هر دو مخوف و خطرناک است یکی طریق امن دوم طریق
نومیدی و طریق رجا و خوف طریق عدل است میان این
هر دو از انکه اگر ترا امید غالب شود بشتابی که البته خوف نماند
در طریق امن افتی آیة فلا یأمن مکر الله الا القوم
الخاسرون و اگر ترا خوف غالب شود بشتابی که البته رجا
نماند در طریق نومیدی افتی آیة انه لا ییأس من روح
الله الا القوم الکافرون و اگر میان خوف و رجا جمع
کنی آن طریق عدل و مستقیم باشد پس ظاهر شد سه طریق
درین عقبه یکی طریق امن دوم طریق نومیدی سوم
طریق خوف و رجا که میان این هر دو است پس اگر ...
... میل کنی در هلاکت افتی و با هلاک شدگان

هلاک شوی ؛ و دشوار آن هست که هر دو طریق مهلک آسان تر افتد
از طریق عمل ؛ از آنکه اگر جانب امن نظر کنی ؛ یعنی رحمت خدای
تعالی چندانکه با او اصلا خوف نماند ؛ پس تکیه بر خدای تعالی
کنی و ایمن شوی ؛ و اگر جانب خوف نظر کنی یعنی سیاست
و هیبت خدای تعالی و عاقبت منافقه او با اولیا و اصفیا
چندانکه اصلا انجا امید نماند ؛ پس یکبارگی نومید شوی ؛ پس
محتاج هستی بدین که تنها بسوی رحمت خدای تعالی نظر نکنی و
تنها سوی عذاب و هیبت نظر نکنی ؛ بلکه سوی هر دو نظر
کنی ؛ و بگیری بعضی از آن و بعضی ازین ؛ و ازین هر دو راهی باریک
بسازی برای خود و در آن راه روی ؛ تا بسلامت جانی ؛ پس
پس نیکو تامل کن این جمله که گفتم ؛ و تیقظ و بیدار شو برای این
که آسان نیست ؛ و بدانکه نتوانی که این نفس کاهل سرکش را از
معصیت و محبوبات او باز داری و بواسطه او کسب طاعت
کنی مگر بیاد کردن سه اصل بر سبیل دوام یکی یاد کردن نعمتها
خدای تعالی در ترغیب و ترهیب [illegible] افعال [illegible]

وعفو کردن سوم یاد کردن جزای خدای تعالی مر بندگان
را بروز قیامت از ثواب و عقاب ؛ و تفصیل بر اصلی ازین
سه اصل درانست و درین باب کتاب تنبیه الغافلین تصنیف
کرده ام و لیکن درین کتاب بکمالی که مقصود بدان حاصل
شود اشارت کنم **اصل اول در اقوال خدای تعالی**
تامل کن ای مرد آنچه در کتاب خود گفته از آیات ترغیب و ترهیب
و خوف و رجا اما آیات رجا چنانکه فرمود **لا تقنطوا من رحمة
الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا** ۰ یعنی نومید مشوید
از رحمت خدای تعالی بدرستی که خدای تعالی بیامرزد گناهان
را و دیگر **و من یغفر الذنوب الا الله** یعنی کیست که
بیامرزد گناهان را بجز خدای تعالی و دیگر **غافر الذنب و
قابل التوب** یعنی خداوند تعالی آمرزنده گناهان و قبول کننده
توبه است و دیگر **و هو الذی یقبل التوبة عن عباده
و یعفو عن السیئات** یعنی اوست خدای تعالی که قبول
کند توبه را از بندگان و عفو کند از بدیها و دیگر گفت [illegible]

عَلیٰ نَفسِهِ الرَّحمَة یعنی نوشت پروردگار شما بر نفس خود
رحمت را و دیگر وَرَحمَتِی وَسِعَت کُلَّ شَیءٍ فَسَاَکتُبُهَا
لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ یعنی رحمت من شامل است همه چیز را [illegible]
باشد که رحمت کنم کسانی را که تقوی کرده‌اند و دیگر اِنَّ اللهَ
بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِیمٌ یعنی خدای تعالی مهربان است
و بخشاینده است و دیگر وَکَانَ بِالمُؤمِنِینَ رَحِیمًا یعنی
خدای تعالی رحیم است مومنان را پس این و امثال
این آیات رجا است و اما آیات خوف و سیاست
قوله تعالی یَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ یعنی بندگان من بترسید از من
قوله تعالی اَفَحَسِبتُم اَنَّمَا خَلَقنَاکُم عَبَثًا یعنی پنداشته‌اید که شما را
برای بازی آفریده‌ایم قوله تعالی اَیَحسَبُ الاِنسَانُ
اَن یُترَکَ سُدًی یعنی می‌پندارد آدمی که بیکار گذاشته شود
قوله تعالی مَن یَعمَل سُوءًا یُجزَ بِهِ یعنی هر که عمل بد کند بدان
داده شود قوله تعالی وَقَدِمنَا اِلیٰ مَا عَمِلُوا مِن عَمَلٍ
فَجَعَلنَاهُ هَبَاءً مَنثُورًا یعنی بر سر [illegible]

بعملی که کرده بودند وان را هباء منثور گردانیدیم اما آیاتی که
جامع است میان خوف ورجا قوله تعالی
نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ یعنی بیاگاهان بندگان
مرا که من آمرزنده وبخشنده ام ودر عقب آن گفت قوله تعالی
وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ یعنی بیاگاهان که عذاب
من عذابی دردناک است تا بیکبارگی رجا مستولی نشود وقوله تعالی
شَدِيدِ الْعِقَابِ یعنی خداوند سخت عقوبت کننده است ودر
عقب آن گفت قوله ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ یعنی اوست
خداوند فضل تا بیکبارگی خوف مستولی نشود وعجب تر ازین آنکه
گفت وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ یعنی حذر میکناند خداوند تعالی
شما را از نفس خود ودر عقب آن گفت وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ
یعنی خدا مهربان است به بندگان وعجب تر ازین آنکه گفت
مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَٰنَ بِالْغَيْبِ یعنی هر که بترسد از رحمن بغیب
ترسیدن را به اسم رحمن متعلق کرد وبه اسم جبار وقهار ومنتقم
ومتکبر نکرد تا خوف با ذکر رحمت باشد وخوف دل ترا بیکبارگی

نه پراند چنانچه گویند از مادر مهربان خود ترسی ؛ و از پدر مهربان
خود ترسی ؛ و از امیر کریم ترسی ؛ و مراد ازین آیات آنست که بر طریق
عدل باشی نه بر طریق امن و قنوط **اصل دوم** آنست که در
افعال خدای تعالی و معامله او نظر کنی اما از **جانب خوف**
پس بدانکه ابلیس هشتاد هزار سال عبادت کرده تا راویان گفته اند
که بروی زمین جای نگذاشت مقدار یک قدم که آنجا سجده نکرده
پس یک فرمان خدای تعالی را ترک کرد از درگاه خود براند ؛ و
عبادت هشتاد هزار ساله بروی او باز زده تا روز قیامت لعنتش
کرده ؛ و عذاب مؤبد برای او مهیا کرده تا روایت کرده اند که
رسول الله صلی الله علیه وسلم جبریل را دید دست معلق به پرده
کعبه و میگفت الهی نام مرا متغیر مکن ؛ و جسم مرا ابدل مکن ؛ پس آدم
صلواة الله علی نبینا و علیه را بیافرید او را بدست قدرت خود و فرود
آورد و یک گستاخی کرد و یک خوردنی خورد که در آن اجازت نبوده
ندا کردندش که در همسایگی من نباشد ؛ هر آنکه بی فرمانی من کند ؛ و نفرمود
ملائکه را که از آسمان به آسمان بیرون کردندش ؛ تا آنکه بر زمین

انداختند؛ وقبول نکرد توبه او را تا بگریست دویست سال و پیش
آمد او را از خواری و رنج و بلا آنچه پیش آمد؛ و از فرزندان او تا ابد
در رنج بمانند؛ پس شیخ المرسلین نوح صلوة الله علی نبینا و علیه
تحمل کرد در کار خود از مشقت آنچه تحمل کرد و نگفت مگر یک کلمه بغیر
وجه، بدان پیش آمد بخواه از من چیزیکه نمیدانی؛ من ترا وعظ میکنم که
از جمله جاهلان مباش؛ تا روایت کرده اند که چهل سال از شرم
آن نظر بسوی آسمان نکرد پس ابراهیم علیه السلام نبود از وی مگر
یک لغزش چندان تضرع کرد و چندان بترسید؛ و بنالید؛
تا روایت کرده اند که از ترس آن چند روز گریستن گرفت
پس خدای تعالی جبرئیل را بدو فرستاد و گفت ای ابراهیم هرگز
دیده که دوست مر دوست خود را عذاب کند به آتش؛ ابراهیم
گفت که ای جبرئیل چون گناه خود را یاد میکنم دوستی او فراموش
می شود؛ پس موسی بن عمران صلوة الله علی نبینا و علیه بود او را یکی
مشت زدنی از غضب؛ چندان بترسید و استغفار کرد و گفت
رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی؛ پس هم در زمان او

بلعم باعور را حال چنان بود که چون نظر کردی عرش را دیدی؛
میل سوی دنیا در دل او کرد؛ و ترک حرمت ولی از اولیای
الله کرد؛ معرفت خود از وی سلب نمود؛ همچون سگ رانده اش
گردانید؛ و در دریای هلاکت و ضلالت انداخت تا ابد؛ از
عالمی شنیده ام که حکایت کرد؛ اول کار بلعم باعور چنان بود که
در مجلس او دوازده هزار دوات بود مر متعلمان را؛ که از وی علم
تعلیم گیرندگان
می نوشتند؛ چون خدای تعالی او را براند اول کتابی که تصنیف
کرد این بود که گفت عالم را صانعی نیست نعوذ بالله من سخطه
بنگر که دوستی دنیا و شومیت او عالمان را بچه میکشد لیس
شنو که کار بزرگ است و لیباشد عمر اندک و در عمل تقصیر و ناقد
بصیر؛ داود علیه السلام که خلیفه او بود بر روی زمین یک گناه کرد
بران چندان بگریست که از آب چشم او گیاه برست؛ و چون گفت
الهی بگریه و زاری من رحمت نکنی؛ جواب شنید که ای داود
فراموش کردی گناه را و یاد میکنی گریه را تا چهل روز گریه او
نکرد؛ و بعضی گفته اند که چهل سال؛ پس یونس علیه السلام که

عضبی بکرد و بغیر محل حبس کرد او را در شکم ماهی در قعر دریا چهل
روز و او در آنجا میگفت لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَکَ اِنِّیْ
کُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِیْنَ ۝ و ملائکه صوت او می شنیدند گفتند
یا رب صوتی معروف از موضع مجهول می شنویم خدای تعالی
گفت که این صوت بنده من است یونس پس ملائکه شفاعت
او کردند با این همه پاسش نگه داشتند ذو النون خواندندش و همچنین
می آی تا سید المرسلین صلوٰۃ اللہ علیہ که عزیز ترین و مکرم ترین همه خلق
او بود مر او را گفتند فَاسْتَقِمْ کَمَا اُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَکَ
وَلَا تَطْغَوْا اِنَّهٗ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِیْرٌ یعنی سر الست چنانچه فرموده
شده تو و هر که با تست و بیفرمانی مکنید که خدای تعالی بدانچه
شما میکنید بیناست تا اگر رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت مرا
سورهٔ هود پیر کرد و چندان قیام شب کرد که پایهای مبارک
ورم کرد و گفتند یا رسول الله خدای تعالی گناهان گذشته و آینده
تو آمرزیده است این چیست گفت که بنده شکر کننده نباشم
پس صحابه رضی الله تعالی عنهم اجمعین ایشان بهترین قرون است

بود همه وقتی گذشت مزاح میکردند این آیات این آیت فرود آمد
الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله یعنی
وقت نیامد مر کسانی را که ایمان آورده اند که از خدای تعالی
بترسند و با آنکه این امت بهترین امت اند و مرحوم اند چندین
خدا را سپاسها بر ایشان نهاده تا آنکه یونس بن عبید گفتی
ایمن مشو از آنکسی که برای پنج درم دست تو ببرید گفته شاید که
بخوف فردا عذاب او نیز همچنین باشد و اما از جانب رجا میگوین
از رحمت فراخ خدای تعالی هرچه توانی و کیست که غایت و نهایت
او را تواند شناخت نه یا وصف او بتواند کرد چه وصف کنند
رحمت خدای تعالی را که کفر هفتاد ساله با ایمان یک ساعت بخشید
نبینی که ساحران فرعون برای آن آمدند تا با موسی حرب کنند
و بهر دشمنی او سوگند خوردند بود ایشان را لکن آنکه بصدق گفتند
آمنا برب العالمین چگونه قبول کرد ایشان را و بخشید ایشان
را جمیع گناهان گذشته و ایشان را سر همه شهیدان گردانید
و بهشت این بود معامله او باکسی که او را یکساعت بشناخت

دیگر گفت او را بعد از کفر و ضلالت چندین ساله پس چگونه
باشد معامله او با کسی که همه عمر در توحید او گذرانیده است ؛
نه بینی که اصحاب کهف همه عمر بکفر بوده‌اند چون رَبُّنَا رَبُّ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ گفتند چگونه قبول کرد ایشان را و چگونه
عزیز و مکرم گردانید ایشان را چگونه حرمت و مهابت داد ایشان را
تا گفت مر بهترین خلق را لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ
فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا یعنی اگر مطلع شوی تو بر
ایشان هر آینه روی بگردانی از ایشان برای فرار کردن و پر
شوی از ترس ایشان ؛ بلکه چگونه مکرم کرد سگی را که متابع ایشان
تا آنکه ذکر کرد او را در کتاب عزیز چند بار ؛ این است فضل و
کرم او با سگی که گامی چند برفت با قومی که او را شناخته
بودند ؛ پس چگونه باشد فضل او با بنده مؤمن که هفتاد سال
(ای همه عمر) خدمت او کرده ؛ و اگر هفتاد هزار سال بزید ؛ همه عبادت او
کند ؛ و نشنیده که چگونه عتاب کرد نوح علیه السلام را بسبب
دعا کردن بر گنهکاران بهلاک ایشان ؛ و چگونه عتاب کرد

موسی علیه السلام را در کار قارون او گفت که قارون بتو فریاد
کرد به فریادش نرسیدی بعزت خویش اگر از من فریاد خواستی
بفریادش رسیدمی و در گذشتمی و چگونه عتاب کرد یونس علیه السلام
در کار قومم او گفت اندوهگین مشوی بر و خشت کدو که در یکساعت
رویانیدم و در یک ساعت خشک کردم و اندوهگین نیشوی بر صد هزار
کس یا زیاده ازین پس چگونه عتاب کرد سید المرسلین صلی الله علیه
وسلم را چنانکه روایت کرده اند که از باب بنی شیبه در مسجد حرام در آمد
قومی را دید که می خندیدند گفت چرا می خندید درین خبر نمی بینم
چون نزدیک حجر اسود رسید بیامی پس سوی ایشان بازگشت و گفت
که جبریل آمد و مرا گفت خدای تعالی میگوید که ای محمد بندگان مرا
از رحمت من نومید مکن بیا گاهان بندگان مرا که من غفور و رحیم
و در خبر مشهور هست از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت خدای تعالی
را صد جزو رحمت است یکی از آن در دنیا میان آدمیان و پریان
و بهائم قسمت کرده است و نود و نه جزو برای رحمت کردن
بر بندگان در روز قیامت ذخیره داشته و بدانکه چون خدای تعالی

ترا معرفت خود داده است و از جمله این امت مرحومه گردانیده و معرفت سنت و جماعت و نعمتهای ظاهر و باطن داده است پس امید است از فضل عمیم او که آن را تمام کناد و از ان نور دنجر رحمت که ذخیره کرده است نصیبی کامل تر ارزانی فرماید اصل سوم در ذکر وعده و وعید که در قیامت کرده است یاد کن درین چهار حالت را ؛ مرگ ؛ و گور و قیامت ؛ و بهشت ؛ و دوزخ ؛ و انچه در هر مقامی هست از خطر تا مر مطیعان و عاصیان را ؛ و مقصران و مجتهدان را اما مرگ یاد کن در و حال دو مرد یکی آنکه از ابن بشر مروی است که گفت با شعبی برای پرسیدن مردی رنجور رفتیم و او در سکرات بود نزدیک او مردی بود که تلقین کلمه شهادت میکرد ؛ شعبی آن مرد را گفت که نرم کوی مریض گفت اگر تلقین کنند یا نکنند من ترک آن نخواهم کرد ؛ شعبی گفت حمد مر خدای را که یار مرا نجات داد ؛ دوم حکایت شاگرد فضیل عیاض رح گفته اند که او را شاگردی بود وقت سکرات موت فضیل بر وآمد

ونزدیک سر او بنشست و سوره یس خواندن گرفت شاگرد
گفت که ای استاد این سوره مخوان فضیل ساکت شد پس
تلقین کلمهٔ شهادت کرد مریض گفت نخواهم گفت که ازو بیزارم
و همدرین بمرد فضیل در خانه رفت و چهل روز میگریست پس
او را در خواب دید که بسوی دوزخ می برند گفت بچه چیز خدای
معرفت خویش از تو بستانید و تو عالمترین شاگردان من
بودی گفت بسه چیز یکی غمازی یعنی از آنچه تو مرا میگفتی بر یاران
خلاف آن میگفتم دوم حسد سوم مرا علتی بود مرا طبیب گفت
اگر هر سال یک قدح شراب بخوری علت تو برود پس یک قدح
خمر بخوردمی بعد ازین یاد کن حال دو مرد دیگر یکی آنکه عبد الله
ابن مبارک رحمة الله علیه حکایت کرده است که مردی بود بوقت
سکرات نظر سوی آسمان کرد و بخندید و گفت لِمِثْلِ هٰذَا
فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ یعنی از برای مثل این چیز با عاملان عمل
کنند دوم آنکه روایت کرده اند از مالک دینار رحمة الله علیه که
گفت بر همسایه خود وقت سکرات در رفتم گفت ای مالک

دو کوه آتش پیش خود می بینم مرا برای رفتن بر آن جبر میکنند
از اهل او پرسیدم که حالش چه بود گفتند دو پیمانه داشت یکی
خریدی و دیگری بفروختی برو ورا بخواستم یکی را بر دیگری
زدم تا بشکستم پس آن مرد را پرسیدم که حال چیست گفت
زیاده زیاده اما گور و حال آن بعد از مرگ یاد کن
در آن حال و مرد یکی آنکه صالحی گفته است که سفیان ثوری
را بعد مرگ در خواب دیدم گفتم که چیست حال تو یا ابا عبد الله
روی از من بگردانید و گفت این وقت کنیت نیست گفتم
چیست حال تو ای سفیان گفت پروردگار خود معاینه
کردم و دیدم مرا گفت که گوارا باد مر ترا با رضای من ابا سعید
در شبها تاریک چشم گریان به اشتیاق تمام قیام میکردی
پس مر تراست این ساعت که اختیار کنی بر قصر که خواهی
و مرا زیارت کنی که من از تو دور نیستم و دوم آنکه بزرگی گفته
است که مردی را در خواب دیدم رنگ ویش [illegible]
است و هر دو دست [illegible] گفتم [illegible]

با تو چه کرد گفت روزگاری که ما در آن بازی میکردیم گذشت
اکنون این روزگاریست که با ما بازی میکنند و بادش حال
دو مرد دیگر یکی آنکه صالحی حکایت کرده است که مرا پسری
بود شهید شد پس شبی که عمر بن عبد العزیز وفات یافت
او را بخواب دیدم گفتم ای پسر نه تو مرده بودی گفت نی
شهید شده بودم و نزدیک خدای تعالی زنده ام رزق
داده می شوم پس گفتم چیست که چندین مدت ترا ندیدم گفت
در میان اهل آسمان ندا کردند که ای جمله انبیا و اولیا و صدیقان
و شهیدان در نماز جنازه عمر ابن عبد العزیز حاضر شوید پس من
آمدم و نماز جنازه بگذاردم پس از آنجا آمدم تا بر شما سلام
گویم اما دوم آنکه هشام بن حسان گفته است که مرا پسری جوان
بمرد در خوابش دیدم پیر شده گفتم ای پسر این پیری چیست
گفت چون فلان بر ما رسید دوزخ بر سیدن او بانگی زد که
هیچکس از ما جوان نماند همه پیر شدند اما قیامت تامل
کن در آن دو قول خدای تعالی که گفت یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ

الی الرحمن وفدا ونسوق المجرمین الی جهنم وردا
یعنی روز قیامت حشر کنیم متقیان را در حالتی که سواران باشند
بر ناقه‌های بهشت گروه گروه و برانیم گناهکاران را بسوی دوزخ
در حالی که تشنه باشند پس یکی باشد که چون بیرون آمد از گور
براقی بیند بر سر گور خود با تاجی و حله پس بپوشد و سوار شود و بسوی
بهشت خرامد و از عرصات بگذرند که بپای خود به بهشت روند و دیگری
از گور بیرون آید بیند بر سر گور زبانیه و عقوبتها حاضر آمده آن
بدبخت را نگذارند که بپای خود در دوزخ رود بلکه بکشندش
بروی سوی دوزخ و از عالمی شنیده ام که گفت روایت است
از رسول صلی الله علیه وسلم که چون روز قیامت شود قومی از گورها
شود بیرون آیند و ایشان را شتران باشند با پا تا بران سوار
شوند و در عرصات قیامت بپرند و بر دروازه‌های بهشت فرود
آیند چون ملائکه ایشان را ببینند هر یکی یکدیگر را گویند که ایشان
کیانند بگویند نمیدانیم که از امت محمد صلی الله علیه وسلم باشند
پس بعضی از ملائکه بیایند و ایشان را پرسند که شما کیانید

و از امت پیغمبر ایشان بگویند که ما از امت محمدیم صلی الله علیه وسلم
ملائکه گویند حساب کرده شدید گویند نی گویند که عملهای شما وزن
کرده شد گویند نی گویند که نامهای خود خواندید گویند نی ملائکه
گویند بانگ زنید که این همه شما را در پیش است ایشان گویند شما چیست
ما را داده اید که بدان حساب کرده شویم پس منادی ندا کند که شما
ما را امت گفتند قوله تعالی ما علی المحسنین من سبیل
و اما جنت و نار تامل کن درین هر دو آیت از کتاب
خدای تعالی یکی آنکه گفت وسقاهم ربهم شرابا
طهورا یعنی نوشانید خدا ایشان را پروردگار ایشان شراب طهور
دوم ان هذا کان لکم جزاء وکان سعیکم مشکورا
یعنی این است جزای سعی شما و هست سعی شما پسندیده دوم آنکه
حکایت کرده است خدای تعالی از اهل دوزخیان و گفت
ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون قال اخسئوا
فیها ولا تکلمون یعنی طائفه از اهل دوزخ گویند که ای پروردگار
ما بیرون آر ما را ازینجا اگر باز گردیم و اگر باز گردیم پس ظالم باشیم خدای گوید

بگویند باشید در این آتش از رحمت نا امید و سخن مگویید با من ؛
روایت کرده اند که چون خدای تعالی این بگوید همه گنگ گردند
و در دوزخ ایشان سگان بانگ کنند ؛ خدای تعالی ما همه را از این
خواری و عذاب نگاه دارد که عجب مصیبتی است سخت یحیی بن معاذ رازی
رحمة الله علیه گفته است ندانم که کدام مصیبت از این هر دو قوی
تر است فوت شدن نعمت بهشت + یا رفتن در دوزخ ؛ اما بهر
حال فوت نعمت آسان تر است از تحمل کردن دوزخ ؛ و مصیبت
عظیم همچنانکه گفته اند است ؛ از آنکه اگر وقتی منقطع شدی بود
همه کارها آسان تر بودی ؛ ولیکن دشواری در ابد با آخر نیست ؛
پس کدام دل آنرا تحمل تواند کرد ؛ و کدام نفس بر آن صبر تواند کرد
از این است که عیسی صلوات الله علی نبینا و علیه السلام گفته است که کسی
خلود نار و ابدی عذاب ایشان را می برد ؛ با حسن رحمة الله گفتند که
آخرین کسی که او را از آتش دوزخ بیرون آرند + مردی باشد که
نام او هناد است او را هزار سال عذاب کرده باشند ؛ بعد از
هزار سال فریاد کند گوید یا حنان یا منان پس حسن بگریستی

و گفت کاشکی آن عشاد من بودمی ، ازین سخن تعجب کردند گفت
چه عجب میکنید آنکه وقتی او را بمیدان خوانند آورده ، میگویم که همه
کار برین یک اصل راجع شده و آن نکته ایست که پشت ما را می
شکند و روی ما را زرد میکند و دلها را می برد و جگر ما را میگدازد و
چشم ما را میگریاند ، و آن خوف سلب معرفت است ، این است
غایت نهایت خوف خائفان ، یکی ازین طائفه گفته که غم سه
است ، غم طاعت که قبول کند یا نکند ، و غم معصیت که آمرزد یا نه
و غم معرفت که مبادا سلب کند ، و مخلصان گفته اند که غم یکی
نیست و آن غم سلب معرفت است ، و هر غمی که جز این غم است
سهل است ، از آنکه منقضی شدنی است ، و روایت کرده اند
یوسف اسباط گفت رحمة الله علیه که پیش سفیان ثوری آمدم
و دیدم که همه شب بگریست ، گفتم چرا گریه میکنی مگر این همه گریه تو
بسبب گناهان است پس کاهی از زمین برداشت و گفت
آمرزیدن گناهان بر خدای تعالی ازین آسان تر است و لیکن
می ترسم که مبادا از من معرفت سلب کند ، سوال اگر گوئی که انبیا

دو طریق کدام راه سلوک کنم طریق خوف یا طریق رجا جواب
گوییم که طریق مرکب از هر دو طریق نیکوست از آنکه گفته اند هر که
بر وی رجا غالب شود او از جمله مرجیان باشد و هر که خوف
برو غالب شود او از جمله حروریان باشد و مقصود آنست که میان
(خارجیان)
هر دو جمع کند سوال اگر گویی که در هیچ حال یکی ازین هر دو راجح
و فاضلتر باشد یا نه جواب چون بنده قوی و صحیح باشد
خوف اولی تر و چون ضعیف و رنجور شود خاصه وقت سکرات
رجا اولی تر همچنین شنیده ام از عالمان همیگویم این از آن است
که خدای تعالی فرموده است که من نزدیک شکسته دلانم از ترس
من پس در وقت مرگ و سکرات رجا اولی تر از آنکه دل او
درین وقت شکسته است بسبب ترس گناهان که در حالت صحت
کرده است سوال اگر گویی که نه در گمان نیک بردن بخدای تعالی
اخبار وارد است جواب بدانکه یکی از گمان نیک بردن
حذر کردن از معصیت خدای تعالی است و ترسیدن از
عقاب او و جهد کردن در طاعت او و بدانکه اینجا اصطلاحا

بزرگ و نکته ایست باریک که بیشتر مردمان دران غلط
میکنند؛ و آن فرق کردن ست میان رجا و تمنا رجا بر اصل
باشد؛ و تمنی بی اصل؛ مثالش آنکه هر که زراعت کند و جهد نماید
پس بگوید که امید میدارم که مارا ازین زراعت صد پیمانه حاصل
شود؛ این آرزو رجاست؛ و دیگری باشد که زراعت نکند؛ و
همه وقت بخسپد و همه سال غافل ماند چون وقت درودن آید
بگوید که امید میدارم که مرا صد پیمانه حاصل شود؛ او را گویند از کجا
ترا این آرزو حاصل شود؛ این تمنا باشد؛ بی اصل؛ همچنین
بنده چون جهد کند در عبادت خدای تعالی و از معصیت باز
ماند و بگوید که امید میدارم که مرا این اندک را خدای تعالی قبول کند
و این تقصیر تمام گرداند؛ و ثواب عظیم دهد و زلل عفو کند؛ این
لغزش
آرزو را رجا باشد؛ اما چون غافل ماند؛ و ترک طاعت گیرد
و به معصیتها ارتکاب کند و به خشم خدای تعالی باک ندارد و در رضای
او التفات نکند؛ و به وعده و وعید او پروا نکند؛ پس بگوید که
امید میدارم از خدای تعالی بهشت؛ و نجات از دوزخ؛ این

تمنا باشد بی اصل که دران حاصل نیست و از جهل خود آن را
رجا و حسن ظن نام کرده است و این خطا و ضلالت است مگوئیم
که موید این اصل است آنچه روایت کرده اند از رسول الله صلی الله
علیه وسلم که گفت عاقل کسی است که با نفس خود حساب کند و برای
مرگ عمل نیکو کند و احمق کسی است که پیروی نفس کند و از
خدای تعالی طمع مغفرت دارد و درین معنی حسن بصری رحمة الله
علیه گفته است که قومی را تمنای مغفرت از عمل کردن باز داشت
تا از دنیا بیرون رفتند و ایشان را حسنه نبود گفتند که ما ظن نیکو
داریم بخدای تعالی و دروغ گفتند اگر ایشان را ظن نیکو بودی
به عمل مشغول شدندی چنانکه خدای تعالی در قران مجید فرموده است
وَذَٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنتُم بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُم
مِّنَ الْخَاسِرِينَ یعنی شما که به پروردگار خود گمان برده بودید
در دنیا آن گمان شما را هلاک کرده پس گشتید شما از زیان کاران
جعفر ضبعی میگوید که ابو میسره عابد را دیدم پهلوی ایشان از غایت مجاهده
بیرون آمده گفتم که چندین مجاهده چرا میکنی رحمت خدای تعالی

فراخ است ؛ در خشم شد ؛ وگفت چه دیدی از من که آن دلیل
نومیدی باشد قوله تعالی إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ
یعنی رحمت خدای تعالی نزدیک نیکوکارانست ؛ جعفر گفت که این
سخن او مرا اکبر باینید ؛ پس نیکو فهم کن این نکته را و از خواب غفلت
بیدار شو والله الموفق **فضل** حاصل جمله کار آنکه چون فراخی رحمت
خدای تعالی یاد کردی ؛ بعد از آنکه تو از جمله امت مرحومه هستی ؛
پس غایت فضل و کمال جود او ذکر کردی ؛ و عنوان کتاب او که سوی
تو فرستاده است بسم الله الرحمن الرحیم دیدی ؛ پس
بسیاری نعمتها که او ترا داده است بی شفیعی دیدی ؛ و از جانب
دیگر کمال جلال و عظمت و هیبت او دیدی ؛ پس غضب او
که آسمانها و زمین ها طاقتش ندارند دیدی ؛ پس غایت غفلت و
بسیاری گناهان خود دیدی ؛ پس خطر معامله در عملها دیدی
این همه ترا به خوف و رجا آورده ؛ و راه عدل را سلوک کردی ؛
و از هر دو جانب مهلک ایمن شدی ؛ یعنی از امن و یاس و
شراب ممزوج خوشگوار خوردی ؛ و از هر دو دست رجای

عقبه ششم قوادح و قوادح عجب گشته و آلوده

پس از این بر تو باد ای مرد که اندیشه نگاه داشتن خود از چیزی که

محبط عمل است و گفته ایم که آن دو چیز است یکی ریا

دوم عجب اما ریا پس آنکه اجتناب از ریا واجب است بسبب

دو چیز است اول آنکه چون در عبادت ریا بکنی قبول افتد

و بدان ثواب بسیار حاصل شود و الا مردود گشته و از جمع

ثواب و یا از بعضی محروم مانی چنانکه روایت کرده اند از

رسول الله صلی الله علیه و سلم که خدای تعالی گفت من توانگر

ترین توانگرانم از شرک یعنی هر که عملی کند و در آن کسی را با من

شریک کند من عمل او را قبول نکنم مگر آنچه خالص باشد برای

من و گفته اند که فردای قیامت خدای تعالی میفرماید مرائی را

وقتی که بنده درخواست ثواب عمل کند نه طلبها ترا آنجا

بطلبید از ایشان که در دنیا بهتر کسی را دادید بچیز ناچیز

ثواب آن فروختید بسبب دوم که موجب اجتناب از ریا

آنست که ... خدای ... عظیم است ...

از خطرها آنست که در ریا دو فضیحت است؛ و دو فضیحت
از آن دو فضیحت یکی فضیحت سر است؛ و آن ملامت است پیش
ملائکه؛ چنانکه روایت کرده اند که ملائکه عمل بنده بالا برند؛
خدای تعالی گوید که ببرید؛ و در سجین اندازید که مقصود او از این
عمل من نبوده است؛ اینست فضیحت سر؛ دوم فضیحت علانیه است
و آن روز قیامت است پیش خلائق؛ چنانچه روایت است
از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت مرائی را روز قیامت
به چهار نام خوانند؛ ای کافر؛ ای فاجر؛ ای مکار؛ ای زیانکار
سعی تو باطل شد؛ و اجر تو باد رفت؛ که امروز ترا نصیبی است
طلب کن اجر از کسی که عمل برای او کردی؛ و روایت کرده اند
که روز قیامت منادی ندا کند چنانکه همه خلائق بشنوند؛ کجا اند
آنانکه مردمان را می پرستیدند برخیزند؛ و اجرهای خود از ایشان
بگیرند؛ که من قبول نکنم عملی را که با او چیزی آمیخته باشد؛ و اما دو
فضیحت دیگر یکی آنکه بهشت [illegible] چنانچه رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود که بهشت سخن گفت که من حرام

بتجمیل و مرائی و این حدیث را دو معنی است یکی آنکه مراد
از تجمیل آن باشد که او به گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله
تجمیلی کرده باشد و مراد از مرائی آن باشد که به ایمان دل خود
را پاک کرده باشد و این قول ضعیف است و معنی دوم آنکه نفس خود
را از ریا و تجمل پاک نکرده باشد پس چنین کسی هم زوال
ایمان باشد پس در کفر افتد و لاجرم بهشت او را از دست
رود و معصیت و دوم دخول نار است و از آنکه ابو هریره روایت
کرده است از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت سه تن را
اول مردی را بیارند که قرآن خوانده باشد و مردی را بیارند که
در راه خدای تعالی کشته شده است و مردی را بیارند که مال
بسیار داشت و در راه خدای تعالی خرج کرده است پس
خدای تعالی گوید مر خواننده قرآن را که آنچه به رسول خود
صلی الله علیه وسلم فرستادم گویدی یا رب ای خدای تعالی
او پیچیدی و آنچه در آن است گوید یا رب شب و روز خواندم [illegible]
خدای تعالی گوید دروغ میگوئی و ملائکه گویند دروغ میگوئی [illegible]

گوید بلکه مقصود تو این بود که گویند فلان قرآن خوان هست
و آن خود گفتند، پس صاحب مال را بیارند خدای تعالی گوید
نه آنکه بر تو نعمت فراخ کرده بودم، و بکسی محتاج نگردانیدم، گوید
بلی یارب، خدای تعالی گوید چه کردی بآنچه ترا دادم، گوید یارب
صله رحم بجا آوردم، و صدقه دادم، خدای تعالی گوید دروغ میگوئی
و ملائکه گویند دروغ میگوئی، خدای تعالی گوید بلکه مقصود تو این
بود که گویند فلان سخی است، و آن خود گفتند، پس آنرا بیارند که
در راه خدای تعالی کشته شده است خدای تعالی گوید چه کردی
گوید یارب مرا جهاد کردن فرمودی در راه تو جهاد کردم تا کشته
شدم، خدای تعالی گوید دروغ میگوئی، ملائکه گویند، دروغ میگوئی
خدای تعالی گوید بلکه مقصود تو این بود که گویند، فلان دلیر است
و آن خود گفتند، و اینهمه کس را بروی اینها کشیده بذلت و
خوار در دوزخ اندازند، ابوهریره رضی الله تعالی عنه میگوید که
رسول الله صلی الله علیه وسلم اینجا رسید، دست بر زانوی من
زد، و گفت ای ابوهریره ایشانند اول خلق خدای تعالی که اول

آتش دوزخ بر ایشان بر افروزند ابن عباس رضی الله عنها گفت
که از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده ام که دوزخ و اهل دوزخ
از اهل ریا فریاد کنند گفتند یا رسول الله دوزخ چگونه فریاد کند
گفت از گرمی آتش که ایشان عذاب خواهند کرد سوال اگر گوئی
که خبر کن ما را از حقیقت ریا و اخلاص و حکم ایشها و تاثیر ایشها در عمل
جواب بدانکه اخلاص نزدیک علمای ما دو اخلاص است
یکی اخلاص عمل دوم اخلاص در طلب اجر اما اخلاص عمل ارادت
قربت است بخدای تعالی و تعظیم امر او و اجابت دعوت او
و باعث برین اعتقاد صحیح است و اما اخلاص طلب اجر ارادت
نفع آخرت است بعمل خیر و رسول الله صلی الله علیه وسلم را از اخلاص
پرسیدند فرمود اخلاص آنست که بگوئی پروردگار من خدای است
عزوجل پس چنانچه فرموده است بدان راست باشی یعنی
هوا و نفس خود را نپرستی و عبادت نکنی مگر پروردگار خود را
و در عبادت مستقیم باشی چنانکه فرموده شده و این اشارت
است به قطع کردن از هرچه بجز خدای تعالی است و این است

باطل

اخلاص حقیقی و ضد اخلاص ریا است و آن اراده نفع دنیا است
بعمل آخرت و آن بر دو نوع است ریای محض است و ریای مخلوط
ریای محض آنست که همین اراده نفع دنیا باشد لا غیر و ریای
مخلوط آنست که اراده هر دو باشد نفع دنیا و آخرت و این است
ضد اخلاص و ریا اما تاثیر این ها در عمل پس اینکه اخلاص عمل قبول را سبب
قربت گرداند و اخلاص در طلب اجر فضل یا مقبول و وافر الاجر
گرداند و نفاق عمل را حبط گرداند و بیرون آید عمل ریا از اینکه
او قربت باشد و باطل کند استحقاق ثوابی را که بر آن عمل موعود
کرده اند و نزدیک بعضی علما از عارف ریای محض نباشد اگرچه
مبطل نفس ثواب است و نزدیک بعضی علما ممکن است که از عارف
ریای محض باشد و او مبطل نصف اضعاف است و ریای مخلوط
مبطل بیع اضعاف است و نزدیک علمای ما صحیح آنست که از عارف
ریای محض نباشد یا یاد کردن آخرت و لیکن یا سهو افتد و مختار
آنست که اثر ریا منع قبول و نقصان در ثواب است و مقدر
نیست به نصف و بیع و شرح این مسائل دراز است و در کتاب

احیاء العلوم و در کتاب اسرار معاملات دین به استقصا گفته ایم

بپایان کار بسیار بیان

سوال اگر کوئی که مواضع اخلاص کدام است و در کدام طاعت اخلاص

واجب شود جواب بدانکه اعمال نزدیک بعضی علماء سه قسم اند

یکی قسم آنست که در وی هر دو اخلاص باشد و آن عبادات ظاهر است اصلی

و قسمی آنست که در وی هر دو اخلاص نباشد و آن اعمال باطل است اصلی

و قسمی آنست که در وی اخلاص طلب اجر افتد نه اخلاص عمل و آن

مباحاتی است که برای قوام گیرند و شیخ حسن گفته است رحمة الله

علیه هر عملی که احتمال دارد که او را برای غیر خدای تعالی کنند از عبادات

اصلی در آن اخلاص عمل باشد پس بدین قول در اکثر عبادات

باطن اخلاص عمل باشد و اما اخلاص طلب اجر مشایخ گفته

اند که اخلاص طلب اجر در عبادات باطن نباشد از آنکه بجز خدای

تعالی کسی بر آن مطلع نیست پس در آن ریا نتواند بود لاجرم

به اخلاص طلب محتاج نباشد و شیخ ما گفته است رحمة الله

چون مریدی از خدای تعالی بعبادت باطن نفع دنیا خواهد آن نیز

ریا باشد و حکم هم چنین است که در بیشتری از عبادات باطن هر چه

اخلاص باشد و همچنین در نوافل و واجب است بر دو اخلاص وقت شروع ؛ اما مباحات که برای قوام گیرند در و اخلاص طلب اجر باشد نه اخلاص عمل از آنکه صلاحیت آن ندارد که بنفس خویش قربت باشد ؛ بلکه آلتی است برای قربت **سوال** اگر گوئی که این موضع اینها بود بیان مار وقت اینها از عمل **جواب** بدانکه اخلاص عمل به افعال مقارن باشد لامحاله ؛ و از و متاخر نباشد ؛ و اما اخلاص طلب اجر پس باشد که از عمل متاخر باشد و نزدیک بعضی از علمای معتبر در آن وقت فراغ است که چون فارغ شد به اخلاص یا به ریاکار تمام شده و تدارک ممکن نیست ؛ و نزدیک عابدان که از مشایخ کرام بوده اند ؛ مادام که مطلوب باشد از ریا نیافته است اقامت اخلاص در آن عمل ممکن است ؛ چون مطلوب یافت اخلاص فوت شد ؛ و بعضی علما گفته اند که در فریضه‌ها اقامت اخلاص ممکن است تا وقت مرگ و اما در نوافل ممکن نیست ؛ و فرق این گفته اند که بنده فریضه‌ها امر خدای تعالی کرده است پس فرائض اند و امید فضل باشد ؛

و اما فعل بنده بر مراد خود کرده است پس بطلبند از وی حق آنچه به تکلیف کرده است بنفس خود؛ من میگویم که درین مسائل فائدہ است وآن آنست که هر که ریای کند و یا ترک اخلاص کند؛ در عملی تدارک او ممکن باشد بر یکی ازین وجوه که گفتیم؛ و مقصود ما از نقل مذاهب مردمان درین دقائق آن بود که راه بر مبتدی در کار عبادت آسان شود؛ اگر در یک قول علت خود را دوا نیابد؛ در قول دیگر یابد؛ نیکو فهم کن این را سوال اگر گوئی که هر عملی محتاج است به اخلاص علیحده یا نه جواب بدانکه درین خلاف کرده اند بعضی گفته اند روا باشد که اخلاص متناول شود مر جمله عبادات را پس عملی که ذوارکان است مثل وضو و نماز؛ و لبسنده است درین یک اخلاص؛ از انکه بعضی ازان به بعضی متعلق است از روی صلاح و فساد سوال اگر گوئی که اگر کسی عمل خیر کند و مراد او مدح مردمان و نفع از ایشان نباشد ولیکن مراد دنیاوی باشد از خدای تعالی آن نیز ریا باشد یا نه جواب بدانکه این محض ریا باشد؛ علمای گفته اند رحمة الله علیهم که اعتبار در ریا مراد را است؛ نه انکس را که از و مراد طلبد

پس چون مراد تو از عمل خیر نفع دنیاوی باشد آن ریاست خواه
از خدای تعالی طلبی خواه از مردمان چنانچه خدای تعالی در کتاب
خود میفرماید مَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا
وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِن نَّصِيبٍ یعنی هر که مراد او کشت زار دنیا
باشد بدهیم او را از ان دنیا باشد مراد او را در آخرت بهره پس لفظ
ریا در اشتقاق خود از معنی رویت معتبر است دانکه این ارادهٔ فاسد
را نام ریا کرده اند بدان سبب است که بیشتر از قبل مردمان و رویت
ایشان افتد نیکو فهم کن این را سوال اگر گوئی که آن دنیا
بعبادت کردن از خدای تعالی میخواهد برای ان میخواهد که محتاج
مردمان نباشد و او را بر عبادت تقویت شود هم ریا باشد
بیان جواب بدانکه مستغنی شدن از مردمان در بسیاری
مال و جاه نباشد بلکه در قناعت باشد و اعتماد کردن بر خدای
تعالی واما تقویت بر عبادت اگر مراد او این باشد ریاست
و همچنین هرچه تعلق بکار آخرت دارد خواستن آن بعمل خیر ریا
و همچنین اگر مراد تو آن باشد که ترا مردمان تعظیم کنند و دوست

دارند و مراد او توازین تا ایشان مذهب حق باشند و نشر علم و برانگیختن
مردمان بر عبادت این همه ریا نباشد و اما اگر مقصود تو شرف
نفس تنها باشد یا دنیا آن ریا باشد و بدانکه من از بعضی مشایخ خویش
پرسیدم که اولیا در ایام عسرت سوره واقعه خوانده اند و مراد
ایشان از خواندن این سوره آن بود که خدای تعالی از ایشان سختی
دفع کند و چیزی از دنیا بر ایشان فراخ گرداند پس چگونه روا
باشد که متاع دنیا به عمل خیر بخواهد مرا جواب گفت که مراد ایشان آن
بود که خدای تعالی ایشان را قناعت دهد یا قوتی که بدان عبادت
توانند کرد و علم توانند خواند و این از جمله اراده خیر است
نه اراده دنیا و بدانکه خواندن این سوره در کار سختی رزق از جمله
سنتهای سلف است و درین باب اخبار و آثار از رسول الله صلی
الله علیه وسلم و صحابه رضی الله تعالی عنهم وارد است تا روایت
کرده اند که ابن مسعود را رضی چون عتاب کردند در کار فرزندان
او بدان سبب که از برای فرزندان از دنیا چیزی نگذاشت
جواب گفت که سوره واقعه برای ایشان گذاشته ام و این کو

علما و مشائخ سلف رحمة الله علیهم خوانده اند ازینجاست و الّا
بحمد الله سختی ها و تنگی های دنیا ایشانرا التفاتی نیست بلکه
این طائفه کسانی اند که سختی ها و تنگی های دنیا را غنیمت دارند
و از خدای تعالی منت انگارند اگر چیزی از دنیا بر ایشان فراخ
شود بترسند و ناخوش شوند و آن را از خدای تعالی استدراجی
دانند و قول ایشان آنست که گرسنگی سرمایهٔ ماست و بنای مذهب
اهل تصوف برین است و مذهب من و مذهب شیخان من نیز
همین است و جمله سلف برین بوده اند اما التقصیر لبعضی از متأخران
را اعتبار نیست و ما که اینجا این فصل ذکر کردیم سبب آن بود که
نباید که مخالفی بر مقصود این قوم مطلع نشود و درین غلط کند
و یا مبتدی ساده لوح که از علم حق آن نگرفته باشد و در غلط افتد
بدانکه گوید چگونه لائق باشد احتمال الحال اهل زهد و تجرد و ارباب
صبر و ریاضت بدانکه این چیزیست ماخوذ از سنت و نیز مقصود
حصول قناعت است و تقویت بر عبادت نه آنکه مقصود
شره و شهوت است و با تنگ آمدن از تحمل سختی و گرسنگی و

بیشتر آنست که در عقب خواندن این سوره قناعتی در دل پیدا
می شود ؛ و حرص گرسنگی دفع میگردد ؛ و دل را از طعام تسکینی
حاصل میشود ؛ بداند این را کسی که امتحان کرده باشد **فتوح**
دوم عجب **است** بدانکه وجوب پرهیزیدن از عجب بسبب
دو چیز است **سبب اول** آنکه آنکس که عجب کند از توفیق محروم
ماند ؛ از آنکه عجب کننده مخذول است ؛ و چون از بنده توفیق
منقطع شود بزودی هلاک شود ؛ و ازین است که رسول الله صلی
الله علیه وسلم فرموده سه چیز هلاک کننده است بخلی که پیروی آن
کنند ؛ و هوای که اتباع آن کنند ؛ و عجب کردن آدمی بنفس خود
سبب دوم آنکه عجب مفسد عمل صالح است ؛ و ازین است
که عیسی علیه السلام گفت ای جماعت حواریان بسا چراغ که او را باد
بمیرانیده است ؛ و بسا عابد که او را عجب فاسد کرده است ؛ و چون
مقصود و فائده همین عبادت است و این خصلت محروم میکند
بنده را از عبادت ؛ و اگر حاصل شود اندکی از عبادت عجب مفسد آن
عبادت است ؛ پس واجب است حذر کردن از چنین خصلتی و الله الموفق

سوال اگر گویی که چیست حقیقت عجب و معنی آن و چیست تاثیر و
حکم آن **جواب** بدانکه حقیقت عجب بزرگ داشتن عمل
صالح است و تفصیل آن بنزدیک علماء ما ذکر کردن بنده است
حاصل شدن شرف عمل صالح به چیزی جز خدای تعالی یا
بمردمان یا به نفس یا به چیزی دیگر و گفته اند که عجب مثلث باشد
و آن آنست که عمل صالح را ازین سه چیز داند نفس و خلق و شی
دیگر و مثنی باشد و آن بدان باشد که ذکر کند حصول عمل صالح را
از دو چیز و موحد باشد و آن آنست که ذکر کند حصول عمل صالح را
از یکی و ضد عجب ذکر منت است و آن آنست که بداند که حصول
عمل صالح بتوفیق خدای تعالی است که او را مشرف گردانیده و ثواب
و اجر و قدر او عظیم گردانیده و ذکر منت فرض است وقت دواعی و
خطرات عجب و نفل است در جمیع اوقات و اما تاثیر عجب در عمل
صالح بعضی علما گفته اند که انکه عجب کند عمل او حبط شود و اگر پیش
از مرگ توبه کند عمل او بسلامت ماند و این است اختیار جمهور اصحاب
از مشائخ کرامیه و حبط شدن عمل بنزدیک او آنست که بکلی ویران

دران ثوابی نماند؛ و در قبول غیر او حبط شدن رفتن اضعاف
است نه رفتن کل **سوال** اگر گوئی که چگونه پوشیده شود بر بنده
عارف تا ندانند که توفیق عمل صالح از خدای تعالی است **جواب**
بدانکه اینجا نکته ایست لطیف و آن آنست که بدانی که مردمان در عجب
سه صنف اند اول صنفی با عجب اند در همه حال؛ و ایشان معتزله اند؛
و قدریه اند؛ و کسانی که مر خدای را بر خویش در فعل منتی نمی بینند؛ و
عنایت و توفیق و لطف خاص را منکر اند؛ و آن بسبب شبهه است
که بر ایشان مستولی شده است و صنف دوم آنست که با ذکر منت اند
در همه حال ایشانند اهل استقامت و ایشان را در هیچ عملی عجبی
نیست؛ و آن بسبب بصیرتی است که خدای تعالی ایشان را کرامت
کرده؛ و صنف سوم مخلطان اند؛ و ایشان عامه اهل سنت و جماعت
اند؛ وقتی بیدار شوند؛ و منت خدای تعالی را یاد کنند و وقتی
دیگر غافل شوند؛ و عجب کنند؛ و آن بسبب غفلت عارضی باشد
و سستی در اجتهاد؛ و نقصان در بصیرت **سوال** اگر گوئی که
چیست حال قدریه و معتزله در افعال ایشان **جواب** بدانکه

دریں اختلاف ہست بعضی گفتہ اند کہ ہمہ اعمال ایشان حبط
است بسبب اعتقاد ایشان ۔ و بعضی گفتہ اند کہ ہیچ عمل اہل اعتقاد
ایشان را حبط نشود از ایشان تا مخصوص نباشد ہر عملی بعجبی ۔
چنانکہ اعتقاد اہل سنت و جماعت مانع عجب نیست در ہر عملی
تا مخصوص باشد بذکر منت **سوال** اگر گوئی کہ جز ریا و عجب دیگر قادحی
ہست در عمل یا نہ **جواب** بدانکہ جز این دو قوادح بسیار است
ولیکن این ہر دو را کہ مخصوص ذکر کردیم بسبب آنکہ اصل اند و مدار کار
برایشان است ۔ بعضی مشائخ گفتہ اند کہ بر بندہ واجب است کہ عمل را از
دہ چیز نگاہدارد نفاق و ریا و تخلیط و منّ و اذی و ندامت و
عجب و حسرت و تہاون و خوف ملامت مردمان ۔ و شیخ من ہر
خصلتی را ضدی گفتہ است کہ ضد نفاق اخلاص است و ضد ریا
اخلاص طلب اجر است ۔ و ضد تخلیط تفرید عمل است ۔ و ضد منّ تسلیم
عمل است بخدای عزوجل ۔ و ضد اذی نگاہداشتن عمل است ۔ و
ضد ندامت ثابت داشتن نفس است ۔ و ضد عجب ذکر منت است ۔
و ضد حسرت غنیمت داشتن خیر است ۔ و ضد تہاون تعظیم داشتن

توفیق است ؛ و چند خوف ملامت مردمان ترس است از خدای تعالی
دید آنکه نفاق عمل را حبط کند ؛ و ریا عمل را رد کند ؛ و من و اذی صدقه را
حبط کند بکلی در حال ؛ و نزدیک بعضی مشائخ من و اذی حبط کند اضعاف را
و ندامت حبط کند عمل را بر قول همه مشائخ ؛ و عجب اضعاف عمل را ببرد ؛ و
حسرت و تهاون و خوف ملامت عمل را سبک کند ؛ و گرانی او ببرد ؛ هیچگونه
حاصل قبول و رد باز میگردد بنوعی از تعظیم و استخفاف ؛ و حبط کردن باطل
کردن لفظهائی است که آن بفعل باشد ؛ و این باطل گردانیدن وقتی بسبب
ابطال ثواب باشد و وقتی بابطال تضعیف ؛ و ثواب منفعتی است که فعل
بعینه مقتضی آنست و تضعیف زیادت است بر این ؛ دیگر آنکه فعل زیادتی
است که بقرینه احوال در فعل حاصل آید ؛ چنانچه احسان کردن در حق
یکی از اهل خیر ؛ پس از آن در حق مادر و پدر ؛ پس از آن در حق پیغامبری از
پیغامبران ؛ و در شرع نیز گرانی است ولیکن تضعیف نباشد ؛ این است تهذیب
و خلاصه بحث در معنی تحقیق کرده ام ؛ نیکو فهم کن این را ؛ والله الموفق ؛ فضل
بر تو باد ؛ قطع این عقبه بجهد تمام کن ؛ درین عقبه خوف بسیار است از آنکه صاحب
حاجت همه عقبات ببرید و تحمل این همه مشقتها کرده تا او را بحضرت عبادت

حاصل شد و خوف نیست بر عبادت مگر ازین عقبه پس حذر کردن ازین
واجب آمد و ما ذکر کنیم در هر یکی ازین دو قادح اصول مقنعه را ما را یا
یاد کن در ان چهار اصل اصل اول خدای تعالی گفته است اَللّٰهُ الَّذِی
خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوٰاتٍ وَّمِنَ الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الْاَمْرُ
بَیْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ وَّاَنَّ اللّٰهَ قَدْ اَحَاطَ
بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْمًا ٥ یعنی خدای تعالی که بیافرید هفت آسمان ها را و زمین ها
را مثل آن می رود امر او میان اینها و حکم و ملک او نافذ است در اینها
تا بدانید که خدای تعالی بر همه چیز قادرست گویا می فرماید که من
آسمان ها و زمین ها را و آنچه در میان اینهاست بیافریده ام با
چندین عجائب و بدائع و بنظر تو پسنده کرده ام تا بدانی که من قادر
عالم و تو دو رکعت نماز با چندین عیوب و تقاصیر میگذاری
و بنظر من و علم من و ثنای من و شکر من کفایت میکنی
و میخواهی که عمل ترا خلق بدانند تا ترا مدح کنند این روا باشد
و هیچ عاقلی این را بپسندد اصل دوم هر کرا جوهری
باشد نفیس و می تواند که در مقابل آن هزار هزار دینار

وفا جفا

بستانند؛ پس آن حبه فلسی نقود شد؛ نه آنکه این زیانی
عظیم باشد؛ و دلیل قاطع باشد بر کم همتی و قصور علم
و رکاکت عقل وی؛ همچنین هر چند بنده را از مدح خلق و
حطام دنیا حاصل آید؛ به نسبت آنچه او را از رضای رب
العالمین و ثنا و ثواب و شکر او حاصل شود کمتر از فلسی است ‌ فلسی
به نسبت هزار هزار دینار؛ بلکه به نسبت تمام دنیا؛ پس
آنکه این خسران عظیم باشد که این چندان کرامات عزیز و
شریف بدین کارهای حقیر دنیاوی از خویش فوت کند؛
و اگر البته از این همه خسیس هم چاره نباشد؛ ترا هم باید که
از عبادت قصد آخرت باشد؛ که دنیا هم پس او بیاید؛ بلکه
همین خدای را بطلب؛ تا هر دو سرای ترا بدهد؛ از آن که او
هر دو را مالک است چنانکه گفت مَنْ كَانَ يُرِيدُ
ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
یعنی هر که ثواب دنیا میخواهد پس نزدیک خدا ثواب دنیا و آخرت هست
هر دو؛ و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که خدای تعالی

بعمل آخرت دنیا بدهد ۞ ولیکن بعمل دنیا آخرت ندهد ۞ پس اگر
نیت را خالص کنی و همت برای آخرت مجرد کنی دنیا و آخرت
ترا هر دو حاصل آید ۞ و اگر بهمین دنیا طلبی آخرت در حال از تو فوت
شود ۞ و بسا باشد که دنیا هم نیابی ۞ و اگر بیابی خود بر تو باقی نماند ۞
پس دنیا و آخرت هر دو را زیان کرده باشی **اصل سوم**
آنکه بدانی که مخلوقی که برای او عمل میکنی و رضای او میطلبی ۞ اگر بداند
که تو برای او عمل میکنی ترا دشمن گیرد ۞ پس چگونه عمل کند عاقل برای
کسی که اگر آن کس بداند که عمل کنند رضای او میطلبد او را
دشمن گیرد ۞ پس عمل کن ای مسکین برای کسی که چون برای او عمل
کنی و رضای او طلبی ترا دوست گیرد ۞ و از همه مستغنی گرداند ۞ این
اصلی است مفید برای کسی که فهم کند **اصل چهارم** آنکه کسی را اگر
چیزی حاصل شود ۞ و می تواند که بواسطهٔ آن چیز رضای عالی مقام
در دنیا حاصل کند ۞ پس اگر ترک آن گیرد ۞ و بواسطهٔ آن چیز
طلب رضای کناسی خسیس کند ۞ آن دلیل بر دنائت و حماقت
او باشد ۞ و او را گویند چه حاجت داشتی که رضای کناسی طلبی

با امکان قدرت بر طلبیدن رضای ملک • پس از تو هر دو
(با وجود) خوشنودی فوت شد ازین سو مانده وازان سو رانده • این است
حال مرائی ازانکه چه حاجت دارد برضای مخلوق حقیر ضعیف •
واو قادر است بر حاصل کردن رضای پروردگار جهانیان •
واگر البته نتوانی که ترک طلب رضای مردمان گیری طریق تو آنست
که ارادت خود را مجرد کنی • درهمین رضای خدای تعالی طلبی تا
(فقط) رضای مردمان نیز ترا حاصل آید • ازانکه همه دلها بدست اوست
چنانکه خواهد بگرداند • حسن بصری رحمة الله علیه گفت که مردی
سوگند خورد وگفت بخدای تعالی که بعبادت کنم خدای را که بدان
مشهور گردم • پس اول کسی که در مسجد درآمدی او بودی • وآخر کسی
که از مسجد بیرون آمدی او بودی • وهرگز ندیدی کسی او را مگر
بنماز • همچنین هفت ماه بماند • درین مدت هر جا که بگذشتی
گفتندی که این مرائی چنان کرد • واین مرائی چنین گفت •
پس بخویشتن بازگشت • وبا خود گفت که بعد ازین عمل مرا که
خدای تعالی بکنم • بی آنکه هیچ عملی که میکرد چیزی بیفزاید • بمجرد تغییر نیت

بیشت چنان شد که بر طایفه که بکشتی گفتندی رحمت باد بر
فلان که بخیری مشغول است چون حسن رحمه الله علیه این حکایت
تمام کرد این آیت بخواند اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ
سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمٰنُ وُدًّا یعنی آن کسانیکه ایمان آورده اند
وعمل صالح کرده اند ایشان را خدای تعالی دوست گیرد و در دلهای
مومنان نیز دوست گرداند اما عجب اینست که دران سه
اصل است اصل اول عمل بنده را قیمتی و مقداری
که باشد از آن باشد که خدای تعالی آنرا قبول کند و بدان رضا
شود نبینی که مزدور هر روز کار کند به دو درم و پاسبان همه
شب بیدار باشد بسبب دو دانگ و همچنین جمله ارباب
صناعت و حرفت بر یکی کار خود با کند شب و روز قیمت
عمل ایشان درمهای معدوده باشد پس اگر فعل خود را از
برای خدای تعالی کنی و برای او مثلا روزه داری چنانکه گوید
اِنَّمَا یُوَفَّی الصّٰبِرُوْنَ اَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسَابٍ یعنی
بدهیم صابران را اجر بیحساب یعنی آن روز که هست [illegible]

او دو درم بود با تحمل رنج بسیار و با آنکه نان بامداد و شبانگاه
خوردی چنین قیمتی او را پیدا شد و اگر شبی بخیزی و آن اعمال برای
خدا تعالی کنی گوید فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ
قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ یعنی ندانند هیچ نفسی که
من چه پنهان داشته ام برای ایشان از خنکی چشم جزای آنچه
عمل کرده اند پس این همان شب است که اگر کار دیگر میکردی
قیمت او دانگ یا دو درم بودی که مر او را این چنین قدر و
قیمت پیدا شد بلک در ساعتی اگر از آن شب یا روز دولت
نماز نیک بگذاری بلک در ساعتی از آن بگویی لا اله الا الله

نفسی

خدای تعالی فرموده مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ
هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ
فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ یعنی هر که عمل نیک کند از مرد و زن
و او مسلمان هست ایشان درآیند در بهشت و روزی داده
شوند در بهشت بی حساب این یک ساعت بود از ساعات تو
و نفسی بود از انفاس تو که از نزدیک اهل دنیا قدری و قیمتی

نیست ؛ و نه نزدیک تو ؛ و مثل این چندین ساعتها را در لاشی
ضایع کرده ؛ پس بدان قدر ساعات و انفاس خود را ؛ و قیمت
او بشناسی ؛ پس واجب است هر عاقل را که حقارت عمل خود بداند ؛
هر چه کار کرده
و قدر عمل خود و شرف آن از خدای تعالی تصور کند ؛ و پرهیز دارد از
کردن عمل بر وجهی که او را اصلا قیمت آن نباشد که قبول خدای را
شاید ؛ که هم به اصل خود باز گردد و قیمتش هیچ باز آید ؛ مثال او خوشه
لایق باشد
باشد از انگور ؛ و یا دسته باشد از ریحان ؛ و قیمتش در بازار یک
دانگ باشد ؛ و اگر آن را بوجه هدیه پادشاهی بدهی ؛ او آنرا قبول
کند ؛ پس باشد که هزار دینار در عوض آن به بخشد ؛ و اگر در حضرت
او قبول نیفتد ؛ و آنرا رد کند ؛ هم بدان قیمت خسیس خود باز آید ؛
همچنین کار عبادت است ؛ پس پیدا شود فهم کن **اصل دوم**
آنست که بدانی چون ملکی در دنیا کسی را وظیفه معین کند از طعام
و یا جامه و یا درم ؛ شب و روز او را به انواع خدمت فرماید و
حکم کند — برای
با خواری و مذلت دارد ؛ پس باشد که پای او از کثرت ایستادن آبله
کرده ؛ و چون سوار شود در رکاب وی پیاده دود ؛ و رسوا باشد که

با دشمن از جنگها که بر خود انگیختند ٭ چنین خدمت و مشقت و مذلت
و مضرت همه بجهت آن منفعت حقیر فانی هست ٭ که آن از روی
حقیقت هم از خدای است عز و جل ٭ پس خدای تعالی است که ترا بیافرید
پس ترا به پرورید ٭ پس همه نعمت های ظاهر و باطن دینی و دنیاوی
داده ٭ و نفسی عطا فرموده ٭ چنانکه هیچ فهمی بکنه آن نرسد ٭ و تو در معصیت
نفس ناطقه ۱۲
نمانی با چندین عیوب و آفت ها گذاردی ٭ با چندان ثوابی که ترا خواهد
داد ٭ آن را بزرگ پنداری ٭ و بر آن عجب کنی این کار عاقل باشد
اصل سوم آنکه اگر پادشاهی باشد که رسم او آنست که ملوک و امرا
را خدمت فرماید ٭ و پیش او اولیا و حکما به ایستند ٭ و عقلا و علما
پیش اسپ وی بدوند ٭ و چون آن پادشاه مر بازاری یا
دهقانی را بگوید ٭ بسبب مرحمتی که در باب او دارد ٭ که برابر این
ملوک سادات و اکابر و افاضل به ایستد ٭ و بسوی خدمت
پر عیب او به چشم رضا نگرد ٭ پس اگر این مرد بدان خدمت
پر عیب بر ملک منت نهد ٭ هر آینه گویند که این دیوانه است ٭
چون این مقرر شد ٭ بدانکه خدای تعالی پادشاهی است که آسمانها

زمین ها و آنچه در میان آنهاست او را تسبیح میگویند و از جملهٔ خدام
او جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حاملان عرش
و کروبیان و روحانیان اند که عدد ایشان کسی نداند مگر خدای تعالی
وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ پس بعد از ایشان از جملهٔ خدام او
آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد رسول الله صلی الله
علیه وسلم بهترین عالمیان و جمیع انبیا صلوات الله علیهم اجمعین اند
با مراتب بلند و مناقب عزیز و شریف و مقامات کریم و او
عبادات عظیم و پس ایشان علما و ائمه دیندار و زهاد با دلهای
پاک و عبادتهای خالص و خوارترین خادمان مر او را پادشاهان
دنیا و جباران اند پس او با چندین عظمت و جلال ترا اجازت
کرده است که او را عبادت کنی و بر آن دو رکعت نماز بی عیب که
خواهی گزاری چندان ثواب وعده کرده است و با این همه بر آن
دو رکعت عیب کنی و آن را کاری دانی چه تباه شده باشی و چه جاهل
شخصی باشی و الله المستعان و الیه المشتکی من هذه النفس الجاهلة
و علیه التکلان فصل تمثیل وی بر وجه دیگر آنست که پادشاه

بزرگ چون اجازت کند به آوردن هدیها برای خویش از جواهر و
نفایس و اموال پس اگر بقالی یکدسته ترب یا دهقانی یک خوشه
انگور که بهای او دانگی یا حبه است در حضرت آن پادشاه آرد و مزاحم
این بزرگان و اغنیا شود و این ملک از این فقیر بسوای او این هدیه
را قبول کند و بسوی او بنظر رضا و قبول بنگرد و او را خلعتی نفیس فرماید
چنانکه این از و نهایت فضل و کرم باشد پس اگر این فقیر برین ملک
منت نهد و بدان دسته ترب و یا خوشهٔ انگور عجب کند او را
بگویند که این مجنون است بی عقل پس اکنون چون شبی برخیزی
و رکعتی چند بگذرانی دران ساعت فکر بکن که چندکس در بر و بحر و شهرها
و بیابانها از صدیقان و خائفان و مشتاقان و متضرعان ایستاده
اند و بر در خدای تعالی بعبادت ایستاده با نفسهای ترسان و
دلهای بریان و چشمهای گریان و زبانهای پاک و نماز تو با آنکه در آن
بقدر امکان جهد کنی و اصلاح نمائی لائق حضرت این ملک معظم نباشد
و شیخ فن گفته است رحمة الله علیه ببین ای غافل هرگز نمازی سوی
خدای تعالی فرستاده که خواجه سوی یکی از توانگران فرستی و ابوبکر

و او رحمة الله علیه گفتی که چون من از نماز فارغ شوم مرا شرم گیرد بیشتر

از آن زنی آید که او از زنا فارغ شده باشد **فصل سیوم**

بعد ازین جمله بیدار شوی مرد از خواب غفلت خود درین عقبه اولا

از جمله دنیا گذاران باشی که این عقبه دشوار است و تلخ است و صعب

است و دنیا گذارترین عقبات که ترا درین راه پیش آید این است

از آنکه فایده جمله عقبات گذشته اینجا ظاهر خواهد شد اگر درین عقبه

سلامت ماندی سود کردی و الا جمله سعی تو باطل شود و همه عمر تو به

باطل گذشت پس ازین بدانکه درین عقبه سه چیز جمع شده

است که آن سبب دشواری است اول آنکه کاری باریک است

دوم آنکه زیانی سخت است سیوم آنکه خطر عظیم است اما باریک کار

از آن است که حجابهای ریا و عجب در علمها بغایت دقیق و پنهان

است هر گاه که حال چنین باشد مطلع نشود بران مگر عالمی بیدار

و بصیرت در کار دین و بیدار دل و احتراز کننده چون چنین است

چگونه مطلع نشود بر وی جاهل غافل یکی از علماء نیشاپور مرا حکایت کرد که

عطاء سلمی رحمة الله علیه جامه بیافت و در بافتن آن

امکان احتیاط کرد پس جامه را ببرید چون بر بزاز عرض کرد
بزاز او را قیمت اندک کرد و گفت درین جامه چندین عیب
است عطا در گریه شد و بسیار بگریست چنانکه بزاز پشیمان
شد و به معذرت پیش آمد و گفت که بهای این هر چه مطلوب
تست بستان عطا گفت که من ازین نمی‌گریم که تو گمان میبری
من این صنعت را نیکو دانم و بقدر امکان درین جامه احتیاط
کرده‌ام تا درین هیچ عیبی نباشد چون بر کسی عرض کردم که به
عیبها دانا بود چندین عیب در وی پیدا کرد که من از و غافل
بودم پس چگونه باشد عملهای ما چون عرض کنند بر خدای تعالی
فردا چندین عیب و نقصان در وی پیدا شود که ما امروز از آن
غافلیم و یکی از صلحا گفته است رحمة الله علیه که شبی بوقت سحر
بالای بام بر نزدیک شارع عام بوده سوره طه میخواندم چون
تمام کردم در خواب شدم شخصی را دیدم که از آسمان فرود آمد
[illegible] دست او کاغذی پیش من انداخت و دیدم که سوره طه
نوشته است و در زیر هر کلمه ده حسنه نبشته گفته مگر چند کلمه

والله که این کلمه نیز خوانده ام چرا در نیز این ثوابی ثبت نیست
آن شخص گفت راست میگویی خوانده ؛ و ما نیز ثواب آن
نبشته بودیم ؛ ولیکن منادی ندا کرد از زیر عرش ؛ که آن را
بگذارید ؛ پس آنرا محو کردیم ؛ آن مرد گفت که هم در خواب
بگریستم و گفتم چرا چنین کردید ؛ گفت چون بدین کلمه رسیدی یکی
مردی در شارع عام میگذشت ؛ بسبب او آواز خود درین کلمه
بلند کردی ثواب این کلمه باد رفت ؛ اما سخن آنست که ریا
و عجب آفتی عظیم اند که در یک لحظه واقع شوند ؛ و بسا باشد که عبادت
نود ساله را باطل کند ؛ حکایت کرده اند که مردی سفیان
ثوری را و اصحاب او را مهمان خواند ؛ پس آن مرد اهل خود را
گفت ؛ طبقی که در حج اول آورده بودم بیارید ؛ بلکه آن طبقی
که در حج دوم آورده ام بیارید ؛ چون این گفت سفیان بسوی
او بنگریست و گفت ای مسکین هر دو حج را بدین گفتن باطل کردی ؛ اما خطر
عظیم از آنها وجوه است ؛ یکی آنکه خدای تعالی ملکی است عظمت
جلال او را نهایت نیست ؛ دوم هر اعمالی که تو کنی سست و ناقص

سوم اگر ترا بدلی هست معیوب بعیب های پنهانی و آلوده به آفتهای ملسیات چهارم کارهای مخوف اگر واقع شود دران زلتی باتباع نفس سوی اوست پس محتاجی که بیرون آری عمل صافی سالم از بدلی معیوب و نفسی مائل به شر بر وجهی که در حضرت خدای تعالی را شاید تا جلال و عظمت او و کثرت نعم بر تو باقی ماند والا فوت شود مر ترا رنجی عظیم که بیع نفسی بفوت شدن آن مسامحت نتواند کرد بلکه باشد که در صفتی آنی که طاقت آن نداری واین والله که کاری عظیم است اما جلال و عظمت خدای تعالی بغایتی است که ملائک مقرب شب و روز در خدمت او ایستاده اند و خدمتش میکنند تا بعضی از ایشان از روز آفرینش در قیام اند و بعضی در رکوع اند و بعضی در سجود اند و بعضی در تسبیح اند و بعضی در تهلیل اند نه قائم قیام تمام کنند و نه راکع رکوع و نه ساجد سجود و نه مسبح تسبیح و نه مهلل تهلیل تا نفخ صور و چون ازچنین خدمت عظیم فارغ شوند ندا کنند بیکبارگی و بگویند سبحانک ما عبدناک حق

عبادتک و محمد سید المرسلین و خیر العالمین صلی الله علیه وسلم میگوید لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک یعنی نتوانم ثنا گفتن بر تو چنانچه تو ثنای خویش خود گوئی اما نعمت خدای تعالی بحدی است که شمار آن ممکن نیست چنانکه گفت و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ؛ روایت کرده اند که مردمان را بر سه دیوان عرض کنند یکی دیوان نیکی دوم دیوان بدی ؛ سوم دیوان نعمتها ؛ پس نیکیها برابر نعمتها دارند تا جمیع نیکی ها در مقابله نعمتها برود ؛ و بدی ها باقی ماند ؛ و حکم در آن مر خدای راست هرچه خواهد بکند ؛ اما عیبهای نفس و آفات آن و آن خود بر یکی را بیش ازین در محل خود ذکر کرده ایم ؛ و کار دشوار آن است که بنده هفتاد سال زحمت بیند در عبادت ؛ و او غافل ماند از عیب ها خود ؛ لب باشد که هیچ یکی ازین قبول نیفتد ؛ و بسا باشد که سالها زحمت بیند ؛ و بیک ساعت همه را باطل کند ؛ و بزرگترین خطا ازین همه آنست که بسا باشد که خدای تعالی سوی بنده نظر کند ؛ و او مشغول هست به ریا کردن در عبادت ظاهر

خود را مر خدا را کرده است ؛ و باطن خود را برای خلق ؛ پس
براند او را از در خود راندنی که باز نخواند ؛ از عالمی شنیده ام
که حکایت کرد از حسن بصری رحمة الله علیه که او را بعد از مرگ
در خواب دیدند ؛ از حالش پرسیدند ؛ گفت که خدای تعالی
مرا پیش خود بر ایستانید ؛ گفت حسن یاد میداری آن روز
را که در مسجد نماز گذاردی ؛ چون دیدی که مردمان سوی تو
می نگرند نماز بهتر گزاردن گرفتی ؛ تا اگر اول نماز تو برای من
خالص نبودی امروز از در خودت براندمی ؛ و یکبار از خودت قطع
کردمی و لسبب باریکی کار و صعوبت خداوندان بصیرت بر
خود ترسیده اند تا بعضی از ایشان تجمیع عمل خود که مردمان آن را
دانسته اند اعتبار نکرده اند ؛ حکایت کرده از رابعه بصریه
رضی الله تعالی عنها که گفت هر عمل که از آن من ظاهر شود آن را
در حساب نگیرم ؛ و دیگری گفته است که نیکی های خود را چنانکه
پنهان دار که بدیهای خود را پنهان میداری ؛ و دیگری گفته
است اگر توانی که خیری بکنی پنهان بکن ؛ پس از این چنان

مصلحت می بینم که خبری مرویست از رسول الله صلی الله علیه وسلم
اینجا ثبت کنم : روایت کرده اند از ابن مبارک رح از مردی
که ان مرد مر معاذ را گفت رضی الله عنه : بگوی مر من حدیثی از
رسول الله صلی الله علیه وسلم که شنیده و یاد گرفته و هر روز آنرا
میخوانی بسبب ثقی و وقتی که دران است معاذ رض گفت میگویم
پس بگریست گریستن دراز و گفت وَاشَوْقَاهُ اِلٰی رَسُوْلِ
اللّٰهِ وَاِلٰی لِقَائِهٖ پس گفت که وقتی نزدیک رسول الله صلی الله
علیه وسلم بودم : پس سوار شد و مرا پس خود سوار کرد : و چون
قدری برفتیم رسول الله صلی الله علیه وسلم سر سوی آسمان کرد
و گفت حمد مر خدای را عز وجل که حکم کند در مخلوقات خویش آنچه
خواهد : پس گفت یا معاذ گفتم لَبَّیْکَ یَا سَیِّدَ الْمُرْسَلِیْنَ
گفت حدیثی میگویم ترا اگر آنرا نگاه داری ترا نفع کند : و اگر
ضائع کنی حجت تو نزدیک خدای تعالی بریده کرده ای معاذ
خدای تعالی پیش از آنکه آسمانها بیافرید هفت فرشته بیافرید
و بر هر دری اند دریای آسمان یکی را از ایشان دربان کرده

چون کرام کاتبین که ایشان رقیب اعمال بندگانند عمل بنده که
از بامداد تا شبانگاه عبادت کرده باشد به آسمان برند همچو
نور درخشنده چون به آسمان اول رسد بر کردار آن بنده ثنا
بسیار گویند فرشته که در آسمان اول است گوید که این عمل
برروی آن بنده باز زنید که من فرشته غیبت ام مرا
خداوند من فرموده است که کسی که مردمان را غیبت کند بگذار
عمل او را راه مده که از تو درگذرد و پس از کرام کاتبین عمل بنده دیگر
به برند که غیبت نکرده باشد چون به آسمان دوم رسند فرشته
که موکل است بر آسمان دوم گوید که آن عمل برروی آن بنده
باز زنید که مراد او ازین عمل عرض دنیاوی بوده و مرا فرموده اند که
عمل او را راه مده که او بدین عمل دنیا طلب کرده است پس
کرام کاتبین عمل بنده دیگر برند از صدقه و روزه و نماز و حج و
عبادت و جمله حشم فرشتگان تا به آسمان دوم بدان عمل
ثنا گویند چون به آسمان سوم رسند فرشته آسمان سوم گوید
ایستید این عمل برروی صاحب وی باز زنید که من فرشته تکبرام او

در میان مردمان تکبر کردی؛ مراد ستوری نیست که عمل او را ره
دهیم؛ پس عمل بنده دیگر همچون ستاره درخشنده از تسبیح و
تهلیل و نماز و حج و عمره ببرند؛ چون به آسمان چهارم رسند
فرشته آسمان چهارم بگوید: بایستید این عمل بر روی او باز
زنید که من فرشته عجبم نگذارم که عمل وی از من درگذرد که
او هیچ کاری نکرده است که عجب در میان آوردی؛ پس عمل بنده
دیگر به برند همچون عروس آراسته که او را جلوه کنند؛ فرشته
آسمان پنجم گوید که این عمل بر روی او باز زنید که من فرشته
حسدم او حسد کردی بر خلق به نعمت وی؛ و حسد کردی
بر کسی که عمل آموختی؛ عمل وی را راه ندهیم که از من درگذرد؛ پس عمل
بنده دیگر ببرند تا به آسمان ششم همچون آفتاب از نماز
و روزه و حج و عمره و زکوة؛ و بر روی ثنا گویند فرشته آسمان ششم
گوید که آن عمل بر روی او باز زنید که او بر هیچ کس رحم نکردی
و بر بیچارگان خلق شادی نمودی؛ من فرشته رحمتم؛ نگذارم
عمل او از من درگذرد؛ پس عمل بنده دیگر ببرند تا به آسمان

هفتم از نماز و روزه و صدقه و تقوی و مجاهده فرشتگان آسمان
ششم با ایشان موافقت نموده بدان عمل ثنا گویند و این عمل
همچون آفتاب روشن می درخشد چون بآسمان هفتم رسید
فرشته آسمان هفتم گوید بایستید و این عمل بر روی او باز زنید
من فرشته حجابهام و صاحب این عمل جاه مراد بود نزدیک مردمان
نگذارم که این عمل از من درگذرد که من مامورم بدان که هر عمل که خالص
برای خدای تعالی نباشد آن را راه ندهم پس عمل بنده دیگر
از نماز و روزه و زکوة و حج و عمره و خلق حسن و خاموشی و ذکر
خدای تعالی و هر گاه که اینچنین عمل ملائکه بگذرانند از هفت آسمان
و همه حجابها ببرند تا برسند بخدای تعالی و پیش خدای تعالی
بایستند و بدین بنده بعمل صالح گواهی دهند خدای تعالی گوید
شما نگاهبانان بودید بر عمل بنده و من نگاهبانم بدانچه در دل او
و مراد او ازین عمل من نبوده ام و میدانم که مراد او ازین عمل چه
بود بر وی باد لعنت من که او میان ملائکه مغرور گردانید و مرا مغرور نه
تواند کرد که من عالم غیبم و بدانچه در دلها است مطلع ام و پنهان

و آنکسانرا امید انخیر ببرد باو لعنت من و لعنت ملائکه هفت آسمان
و زمین باو دوست هزار فرشتگان که با او بوده اند بگویند یارب ببرد
باو لعنت تو و لعنت ما همه و لعنت کنندگان پس معاذ بگریست
و نعره بزد و گفت یارسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ازین چگونه نجات
باشد اکنون تو گفتی بگفت یا معاذ اقتدا کن به پیغمبر خود کن در یقین
معاذ گفت تو رسول خدائی و من معاذ مرا چگونه نجات و خلاص
باشد گفت ای معاذ اگر در عمل تو تقصیر باشد زبان خود را نگاهدار
از غیبت گفتن و به عیبی که در آن مبتلا باشی دیگری را عیب مکن
و بخوار کردن دیگری خود را عزیز مکن و عمل خود ریا مکن و در دنیا
چنان مشغول مشو که کار آخرت فراموش کنی و خود را از مردمان
بزرگ مدان که از خیرات دنیا و آخرت بریده مانی و در مجلس مخفی مگو
تا مردمان از خلق بد تو اجتناب نکنند و تن های مردمان را بزبان پاره
مکن تا سگان دوزخ ترا پاره نکنند گفتم یارسول الله که طاقت آرد
این خصلتها را گفت ای معاذ آنچه من ترا گفتم آسان است بر کسی
که خدای تعالی بر او آسان کند و بسنده است ترا این یک

خصلت که مردمان را همان خواهی که خود را ، وآنچه خود را نخواهی مردمان
را مخواه ، چون چنین کردی سلامت ماندی ، آن مرد گوید که معاذ
بعد شنیدن این حدیث چندان قرآن نخواندی که این حدیث را
پس ای مرد چون این حدیث صعب و بیم ناک که گدازند
دلها و شکننده پشت و پهلوها است شنیدی چنگ بخدای خویش زن
و بتضرع و زاری ملازم در او باش که این کار نجات نیست مگر
برحمت او ، و سلامتی نیست مگر بتوفیق و عنایت او ، پس بیدار
شو از خواب غفلت تا هلاک نشوی فصل الحاصل چون نیکو نظر
کردی و قدر طاعت خدای تعالی دیدی و عجز و ضعف و جهل
خلق مشاهده کردی ، پس بایشان التفات مکن و ترک ثنا
و مدح و تعظیم ایشان بگیر که در آن هیچ فایده نیست ، و چون خست
حقارت و خست اموال دنیا دیدی ، بطاعت حرص دنیا را مخواه
و بگوی که ای نفس ثنای پروردگار عالمیان بهتر و یا حطام دنیای
فانی تو ای نفس ترا ممکن است که بدین طاعت نعمت ابدی را
حاصل کنی ، پس کم همتی مکن ، و همچون آنکه [illegible]

چگونه قیمت او زیاده شود؛ پس بلند همتی و بلند پیری کن؛ و برای
خدای تعالی مجرد شو؛ و همچنین هرگاه که نیکو تامل کردی و نعمت بزرگ
خدای تعالی بر خویش دیدی بتوفیق دادن بر طاعت و به دفع کردن
موانع؛ و بگویی که ای نفس منت مر خدای راست که این همه از لطف
کرم اوست؛ و شرم دار از التفات کردن بعمل خود؛ پس اینچه
مواظبت کنی بدین اذکار و بر دل خود مکرر کنی و از خدای خود توفیق
طلبی؛ ترا از التفات کردن بخلق و عجب کردن بعمل خود باز
دارد؛ و محض اخلاص برانگیزد و طاعت پاک و عبادت مقبول
حاصل آید؛ پس تامل کن ای مسکین؛ و از جمله غافلان مباش؛
و چون چنین کردی که گفتم از جمله مخلصان شدی و منت
مر خدای را دانستی؛ و این عقبه با تمامها
پس انداختی؛ و از آفتها سلامت
ماندی و نجات یافتی؛

والله الموفق؛

ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

عقبه هفتم

واین عقبه حمد و شکر است

بر تو باد ای طالب عبادت بعد از قطع کردن این عقبات و
ظفر یافتن بمقصودات از عبادات سالم از آفات بحمد و
شکر گفتن مر خدای را بدین نعمت عظمی و عطیه کبری و وجوب
حمد و شکر بر تو بسبب دو چیز است یکی برای دوام نعمت دوم
برای حصول زیادت اما دوام نعمت پس بدانکه شکر قید نعمتهاست
که بدو دایم و قایم ماند و بترک وی زایل شود خدای تعالی عز و جل
در حق قومی گفت فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللّٰهِ فَأَذَاقَهَا اللّٰهُ
لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ یعنی کافر
شدند بنعمتهای خدای تعالی پس بچشانید ایشانرا خدای تعالی لباس
گرسنگی و ترس بسبب کفران و رسول گفت صلی الله علیه وسلم که نعمت
وحشی است پس قید کنید او را بشکر و اما حصول زیادت آنست
که چنانکه شکر قید نعمت است مثمر زیادت هم هست خدای تعالی گفت
لئن شکرتم لازیدنکم یعنی اگر شکر گویید شما را نعمت زیاده کنیم

و سید حکیم چون بنده را ببیند که بحق نعمت قیام نمود هست
نهند مر او را بدادن نعمتی دیگر و الا نعمت داده از و باز ستانند
و بکفران نعمت مبتلا گرداند و پس ازین بدانکه نعمت با جمله قسم
است دنیاوی و دینی و دنیاوی بر دو نوع است نعمت نفع
و نعمت دفع نعمت نفع آنست که ترا مصالح و منافع داد و منافع
بر دو نوع است یکی صورت تمام با سلامت و عافیت و الهام
تدبیر دوم لذتها از طعام و شراب و لباس و نکاح و غیر آن
و نعمت دفع آنست که دفع کرد از تو مضرتها را و مضرت بر دو نوع
است یکی در نفس بدینکه سلامت داشت ترا از جایی ماندگی و
جمیع آفات و علتها که در نفس باشد دوم دفع کردن مضرتها
از انواع عوائق که بتو لاحق شود مثل قصد کردن دشمن از آدمی و
پری و سباع و هوام و غیر آن و اما نعمت دینی بر دو نوع است نعمت
توفیق و نعمت عصمت نعمت توفیق آنکه داد ترا اول به اسلام
دوم به سنت سوم به طاعت و نعمت عصمت آنکه عصمت داد
ترا اول از کفر و شرک پس از ضلالت و بدعت پس از سایر معاصی

و تفصیل این نعمتها ندانند؛ و شمار نتوانند کسی بجز خدای تعالی که ترا داده است چنانکه گفت وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوهَا یعنی اگر خواهید که نعمتهای خدای را شمار کنید نتوانید؛ پس بدانکه دوام اینهمه نعمتها که گفتم و زیادت ازین بر هر یکی که وهم انجا نرسد متعلق بیک چیز است؛ و آن حمد و شکر است پس خصلتی که مدار را چنین قیمتی باشد؛ و در وا چنین فائده بود؛ واجب بود که از وی به هیچ حالی غافل نباشی که جوهری قیمتی و کیمیای عزیز است والله الموفق

سوال اگر گوئی که چیست حقیقت حمد و شکر؛ و چیست معنی این هر دو جواب بدانکه علما فرق کرده اند میان حمد و شکر که حمد از قبیل تسبیح و تهلیل است؛ پس از اعمال ظاهر باشد؛ و شکر از قبیل صبر و تفویض است؛ پس از افعال باطن باشد؛ و دلیلی دیگر بر فرق گفته اند که حمد مقابل لوم است؛ و شکر مقابل کفران است؛ و دلیلی دیگر گفته اند که حمد عامتر و بیشتر است؛ و شکر خاص و اندک تر است؛ چنانکه خدای تعالی گفت وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ یعنی اندک اند از بندگان من شکر بجا آرنده؛

پس ثابت شد که هر یکی را از حمد و شکر معنی دیگر است پس حمد
گفتن ثنا است بر کسی بفعل نیکو این بود مقتضی کلام شیخ من رحمة الله
علیه ؛ و اما شکر پس معنی او سخن بسیار گفته اند ؛ ابن عباس
رضی الله تعالی عنهما گفته است که شکر اطاعت کردن است
به جمیع جوارح مر پروردگار خود را در سر و علانیه ؛ و یکی از مشائخ ما
گفته است رحمة الله علیهم که شکر ادا کردن طاعتها است در ظاهر و
باطن پس رجوع کرده است و گفته که شکر اجتناب از معاصی است
در ظاهر و باطن ؛ و دیگری گفته است که شکر نگاهداشتن دل و
زبان و جمیع ارکان است تا بچیزی از این سه چیز هیچ وجه معصیت
نکنند ؛ و فرق میان این قول و قول شیخ من آنست که این نگاهداشتن
را معنی زائد داشته است بر اجتناب کردن از معاصی ؛ و اما
اجتناب پس نیست آن اجتناب مگر این که گناهی نکند وقت
دواعی آن بی آنکه در نفس معنی موجود و محصل باشد و که کنند
بدان مشغول باشد و از کفران بدان معصوم ؛ و شیخ من گفته است
که شکر تعظیم منعم است بر مقابله نعمت او بجای که از جفای منعم

کفران او مانع شود؛ و اگر بگویم که تعظیم محسن است بر مقابلهٔ احسان
تا صحیح شود و شکر از خدای تعالی مر بنده را هم نیکو است؛ و در شکر
تفاصیل است که در کتاب احیاء العلوم شرح کرده ام؛ ولیکن
حاصل آنست که شکر از بنده عبادت از تعظیم است که مانع شود از جفا
کردن کسی که احسان کرده است بسوی او و آن بیاد کردن احسان
محسن است؛ و آن حسن حال شاکر است در شکر او؛ و قبح حال کافر است
در کفران او؛ گفتم من کمترین چیز یکه حق منعم است به نعمت دادن
آنست که نعمت او را سبب معصیت او نسازد؛ و چه تباه است حال
کسی که نعمت منعم را سلاح عصیان او سازد؛ پس آنچه بر بنده از
شکر فریضه است آنست که باشد در و از تعظیم خدای تعالی آن مقدار
حائل شود میان او و میان معاصی بر حسب یاد کردن نعمتهای او
چون این کرد آنچه اصل است در شکر بجا آورد پس باید که در طاعت
نیز جد و جهد بلیغ نماید؛ و بخدمت قیام کند آنان که آن نیز از حقوق
نعمت است اما از نگاهداشت در معاصی چاره نیست والله الموفق سهوا
اگر گوئی که موضع شکر کدام است **جواب** بدانکه موضع شکر نعمتها

دینی و دنیاوی‌ست؛ اما سختیها و مصیبتها در دنیا در نفس و اهل و
مال در این سخن گفته‌اند که اینجا بر بنده شکر واجب است یا نی؛ بعضی
گفته‌اند که در سختی‌ها و مصیبت‌ها شکر واجب نشود از این رو که مصیبت
است بلکه صبر واجب است؛ اما شکر بر نعمت باشد؛ و بعضی گفته
اند که هیچ شدتی و مصیبتی نیست که در مقابله آن خدای تعالی را نعمتی
نیست پس شکر واجب شود بدان نعمت‌ها که مقرون است به مصیبتها
نه به نفس مصیبت؛ و آن نعمت‌ها که در مقابله مصیبت است آن است
که ابن عمر رضی الله تعالی عنهما گفته است مبتلا نشدم به بلای مگر آنکه خدای
تعالی را بر من در آن چهار نعمت بود یکی آنکه آن بلا در دین نیفتاد
دوم آنکه بلای از آن سخت‌تر نیفتاد؛ سوم آنکه از رضا دادن به بلا
محروم نکرد؛ چهارم آنکه امید ثواب دارم بر بلای او به صبر؛ و بعضی دیگر
ای مرا صبر کرامت فرمود
گفته‌اند که یکی از نعمتها این است که بلا قائم نیست و ثواب او دائم است
پس واجب است هر بنده را شکر بر نعمتها که مقرون به بلا است؛ و
اولی نزدیک شیخ همین است که بر شدائد دنیا شکر واجب است از آنکه
شدائد از روی حقیقت نعمت است از آنکه بنده را در مقابله آن

قد عاقبت ثوابی هست که در مقابلهٔ آن این شدائد ناچیز است
و کدام نعمت باشد بزرگ‌تر ازین • و این بکسی ماند که داروی تلخ ترا
بخورانند یا ترا فصد و یا حجامت کنند بسبب علتی که دست داده از آن
علت خلاص یابی • پس شک نیست که آن خورانیدن دارو و بیرون
آوردن خون بفصد و حجامت نعمتی است بزرگ اگرچه از روی صورت
مکروه است و طبع از وی متنفر است و همچنین است حکم شدائد دنیا
نبینی که خدای تعالی فرموده است فَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ
اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا یعنی شاید که چیزی را دشوار دارید و
خدای تعالی دران خیر بسیار نهاده است سوال اگر گوئی که شکر
افضل است یا صبر جواب بدانکه بعضی گفته اند که شکر افضل
است از آنکه خدای تعالی گفت وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ
یعنی بندگان شکر گوینده من اندک باشند • پس شاکر انرا
اختصاص گردانید • و حق تعالی در مدح نوح علیه السلام گفت
إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا یعنی نوح بنده من شکر گذار بود • و در
حق ابراهیم علیه السلام گفت شَاكِرًا لِّأَنْعُمِهِ اجْتَبَاهُ

ابراهیم شاکر بود به نعمتها برگزید خداوند تعالی و دلیل دیگر آنکه شکر منزله
انعام است و اهنا جز یک گفته است اگر نعمت دهند و شکر کنیم و دوست
تر از آن دارم که بلا دهند و صبر کنیم ؛ و بعضی گفته اند که صبر افضل است
از آنکه در صبر مشقت بسیار است ؛ پس ثواب او بسیار باشد و مرتبهٔ
او بلندتر ؛ و خدای تعالی گفته است در مدح ایوب إِنَّا وَجَدْنَاهُ
صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ یعنی یافتیم ما ایوب را صابر
نیکو بنده ایست ایوب بازگردنده بخدای ؛ و گفت إِنَّمَا يُوَفَّى
الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ یعنی داده شوند صابران
مزد بی حساب و خدای تعالی گفته است وَاللَّهُ يُحِبُّ
الصَّابِرِينَ یعنی خدای تعالی دوست دارد صابران را ؛ گفتیم
من که شکر گوینده به حقیقت نباشد مگر صابر ؛ و صبر کننده به حقیقت
نباشد مگر شاکر ؛ از آنکه شاکر در دار محنت خالی نیست از محنتها
که بران صبر خواهد کرد ؛ و صابر خالی نیست از نعمتهای که بران شکر
خواهد کرد که بالا گفته ام سختی با حقیقت نعمت است پس چون صبر
کرد بر سختیها گوی که به حقیقت شکر گفت ؛ و دلیل دیگر آنکه شاکر منعم

خواهد کرد نفس خود را از کفران و این صبریست از معصیت ۞ و نیز
صابر منع و باز خواهد داشت نفس خود را از جزع و این شکریست **فصل**
بر تو باد ای مرد بقطع کردن این عقبهٔ اندک مؤنت ۞ بسیار نفع
بجهد تمام ۞ تأمل کن درین دو اصل یکی آنکه نعمت کسی را دهند که او
قدر داند و قدر نعمت شاکر داند ۞ و دلیل برین آنست که خدای تعالی
حکایت کرد از حال کفار و رد کرده است بر ایشان اهؤلاء
منّ الله علیهم من بیننا الیس الله باعلم بالشاکرین ۞
معنی چنان باشد که این جاهلان گمان برند که نعمت عظیم و منت
کریم کسی را دهند که او را مال بسیار باشد و بزرگ زاده باشد پس
ای چه زیاده
بگفتند که چیست خدای تعالی این فقیران را چندین نعمت دینی
عظیم داد ۞ و ما را نداد ۞ جواب گفت بدین سخن که الیس الله باعلم
بالشاکرین ۞ تقدیر کلام چنین است که سید کریم نعمت کسی را دهد که قدر
او بشناسد که بتن و جان رهی بود او را و او را بر همه چیز برگزیند
و از شفقتهائی که در راه اوست تحمل کند ۞ و تنگ نیاید ۞ و همیشه بر در او
ایستاده شکر گوید و در علم سابق ما بود که این ضعیفان

با خواهند دانست و بشکر آن قیام خواهند نمود پس ایشان اولیتر
باشند بدین نعمت از شما پس توانگری مال و جاه شما است
و حسب و نسب شما را در دنیا اعتبار نیست از آنکه شما نعمت حطام دنیا را
نعمت میدانید نه دین حق و معرفت را و همه جان و مال خود را فدای
جاه دنیا میکنید و اما این ضعیفان خود را می‌کشند و جانهای
خود را در راه ما بذل میکنند و بدان باک نمیدارند ایشان قدر نعمت ما
دانسته اند و مستحق این نعمت عظیم و منت کریم شده اند و همین گونه است
حال همه مردمان که خدای تعالی ایشان را به نعمتی مخصوص گردانیده
است از نعمت دین از علم یا عمل یا جز این نعمت یعنی هر یکی را از ایشان
یابی عارف به بزرگی نعمت و تعظیم کننده آن و جهد کننده در تحصیل
آن و قیام نماینده بشکر آن و دیگر را بینی از نعمت محروم گردیده
یابی مر او را جاهل به بزرگی نعمت و غافل از شکر آن از آنکه اگر تعظیم
علم و عبادت در دل بازاریان عوام آنچنان بودی که در دل علما متعبدین
است بازاریان علم و عبادت بر شکر پیدا ند یعنی اگر فقهی یا مشکلی
مشکل مانده او را حل شود چگونه خوش شود و خیال پندارد که چه دنیا

هزار دینار یافت ؛ و بسا باشد که در مسئلهٔ یکی سالی تفکر کند ؛
بلکه بسیار باشد که ده سال و بیست سال و زیادت تفکر کند و این را
بسیار نشمرد و ملول نگردد ؛ و چون معلوم شود ؛ منتی عظیم و نعمتی بزرگ
داند ؛ و خود را بدین توانگرترین توانگران تصور کند ؛ بلکه بسیار باشد که بازاری
یا متعلمی کاهل را که خود را در رغبت و محبت علم بجوادی پندارد و مثل این
مسئلهٔ مشکل حل نشود و حق آن نداند باشد که اگر بر و سخن دراز کنی ملول شود
و چون بگشاید این را کاری بزرگ نشمارد ؛ و همچنین کسی که بجد استعمالی
بازگشته است و جدّ و جهد کند و چندان خود را بر طاعت بگذارد و
چندان نفس را از شهوتها و لذتها نگاه دارد ؛ تا شاید که دو رکعت نماز
چنانکه باید میسر شود یا یک ساعت مناجاتی با صفوت و حلاوت حاصل آید
و چون بدین ظفر یابد در ماهی یکبار بلکه در سالی یکبار بلکه در همه عمر یکبار
آن را منتی بزرگ و نعمتی عظیم تصور کند ؛ و بغایت خوش شود و خدای
را شکرها کند و آن رنجها و بیداریها به هیچ نشمرد ؛ و یکی دیگر را که
بیرگمان می برد که من در عبادت رغبت دارم اگر محتاج شود در
حاصل کردن مثل این عبادت صافی به نقصان کردن لقمهٔ

از افطار یا ترک کردن کلمهٔ لایعنی یا دفع خواب ساعتی و نفس
او بدان مسامحت نکند و اگر بسبیل ندرت عبادت با صفا
او را حاصل شود آنرا خود چیزی نشمارد و بدان شکر نگوید
بلک خوشی و شکر گفتن او آنگاه باشد که درمی حاصل شود یا
خوردنی خوب یا نانی پخته یا خواب و راز یا سلامت تن میسر شود
و بدان بگوید الحمد لله هذا من فضل الله پس مثل این غافلان
با خبر چگونه برابر آن نیک بختان مجتهدان شوند و بنا برین معنی
این مسکینان ازین چیز محروم مانند و آن طالبان بران ظفر
یافتند و این قسمتی بود که احکم الحاکمین کرد وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ
این است تفصیل علم که خدای تعالی گفته است أَلَيْسَ اللَّهُ
بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ پس نیکو فهم کن و حق او بگذار و بدانکه سر
چیزی که تو از وی بی بهره افتادی هرگز از آن محروم نشوی مگر از قبل
نفس خود پس جهد کن و بکوش تا قدر نعمت خدای تعالی بدانی
و حقا که حق اوست او را تعظیم کنی تا مستحق و اهل الطاف گردی
فصل بدانکه کسی که قدر نعمت خدای تعالی نداند از نعمت

سلب شود دلیل برین قول خدای تعالی است وَاتْلُ عَلَيْهِمْ
نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ
الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ ۝ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا
وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ
الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ
ذَالِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ
الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ۝ تقدیر این کلام چنین باشد
که ما نعمت دادیم این بنده را نعمت عظیم در باب دین و منزلتی
رفیع کرامت کردیم تا نزدیک ما جاه و منزلت او بزرگ باشد
ولیکن ندانست قدر نعمت ما ؛ و بسوی دنیای خسیس حقیر میل کرد
و شهوت نفس دنی را برگزید و ندانست که همه دنیا نزدیک خدای تعالی
در مقابله نعمت دین کمترست از پر پشه ؛ پس همچون سگی باشد که
قدر اکرام از اهانت نداند ؛ و همه کرامت در پاره نان و استخوان که
بسوی او اندازی تصور کند ؛ و اگر او را بر تخت نشانند یا میان خاک
ایستانند نزدیک او برابر باشد ؛ پس این بنده تباهکار چون

قدر نعمت ما ندانست و حق کرامت ما نشناخت و بدنیای حقیر
و لذت خسیس او مشغول شد پس نظر کردیم سوی وی بنظر سیاست
و حاضر گردانیدیم او را در میدان عدل و حکم کردیم در وی حکم جبروت
پس سلب کردیم ازو خلعتهای کرامتهای خود و بیرون بردیم
از دل او معرفت خود و برهنه گردانیدیم او را از جمیع فضائل
کرامتهای خود و بگردانیدیم او را همچون سگ رانده و شیطانی
از رحمت دور مانده نعوذ بالله من سخطه پس اینجا قناعت کن
بمثال ملکی که بنده از بندگان خود را اکرام کند و جامهٔ خاص خود
او را بپوشاند و بخود او را نزدیک گرداند و مرتبهٔ او بالاتر از
همه خادمان و حاجبان کند و بفرماید او را بملازم بودن بر در خود
و در موضع دیگر برای او قصری بنا کند با مائدها و کنیزکان و غلامان
تا چون از خدمت باز گردد آنجا متلذذ و منعم شده بنشیند پس
اگر این بنده بجانب دربان ملک یا بجانب خربندهٔ ملک ببیند که
نانی میخورد یا سگی را ببیند که استخوان می خاید پس ترک خدمت ملک
گیرد و سوی او بنگرد و دست دراز کند و پارهٔ نان از خربنده

ودربان لبستانند با استخوان از سنگ بربایند؛ تا انکه ملک و نعمات
اورا گویند که این سفله ایست که حق کرامت ما ندانست ؛ و قدر
اعزاز ما نشناخت این مرد ساقط القدر و عظیم الجهل و نعمتهای
جمله خلعتها از و بستانید؛ و از در من برانید؛ این است حال
عالم چون میل کند بسوی دنیا ؛ و این است حال عابد چون پیروی
هوا کند؛ بعد از انکه خدای تعالی اورا به علم و عبادت مشرف گردانید
پس بر تو باد ای مرد بجهد کردن تمام و شناختن قدر نعمت خدای
تعالی و چون ترا نعمت دهد دینی؛ بر تو باد که سوی دنیا التفات
نکنی؛ نمی شنوی که خدای تعالی با سید المرسلین چه میگوید وَلَقَدْ
آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ ۝ لَا تَمُدَّنَّ
عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ
عَلَيْهِمْ تقدیر کلام چنان باشد که هرکه او قران میداند واجب
است بر وی که نظر سوی دنیای حقیر نکند و رغبت ننماید که حطام دنیا
خدای تعالی بهمه کافران و فرعونیان و ملحدان و زندیقان و جاهلان
و فاسقان که خوارترین خلق اند میدهد و با جهد میکند و ایشان خوش میشوند

واز پیغمبران و صدیقان و عالمان و عابدان که عزیزترین
خلق اند باز میدارد تا بجدیکه بسا باشد که پاره نان و پاره
جامه نیابند و به آن بر ایشان منت می نهد چنانچه موسی
را گفت اگر خواستمی شما را زینت دنیا چندان دادمی که چون
فرعون آن را بدیدی دانستی که او از مثل آن عاجز است ولیکن
دنیا را از شما دور میدارم و من با اولیای خود چنین کنم و ایشان را
از نعمتهای دنیا چنان نگاه دارم که شتربان مشفق شتر خویش را
از گیاه غول [خارش] نگاه دارد و اینکه من ایشان را دنیا نمیدهم نه بسبب
خواری ایشان است بلکه از برای آنکه من ایشان را فردا نصیب
کامل کرامت کنم پس اگر بصارتی داری درین کار باریک
نیکو نظر کن و بر نعمت های خدای تعالی حمد و شکر گوی خاصه
بر نعمت اسلام که این نعمت بزرگ است و حقیقت بدانکه اگر
تو در اول آفرینش دنیا آفریده شدی و شکر نعمت اسلام گفتی
از آن وقت تا ابد هم حق آن نگذارده بودی روایت کرده اند
که چون بشیر بر یعقوب علیه السلام آمد به بشارت یوسف علیه السلام

بعد از یعقوب گفت بر کدام دین گذاشتند گفت بر دین اسلام
یعقوب گفت اکنون نعمت تمام شد پس زنهار از شکر گفتن نعمت
اسلام غافل نشوی ؛ و بر اسلام حالی ایمن مباش که اعتبار آخر
کارها را باشد ؛ روایت کرده اند که سفیان ثوری علیه الرحمة والغفران
گفته است ؛ هر که از زوال ایمان ایمن باشد البته اسلام از وی سلب
کنند و شیخ من گفته رحمة الله علیه چون حال کفار و خلود ایشان در
دوزخ بشنیدی بر نفس خود ایمن مباش ندانی که عاقبت کار تو چیست
و سفیان ثوری رحمة الله دایما گفتی اللهم سلم سلم چنانچه
کسی در کشتی گوید وقت بیم غرق شدن ؛ و از عارفی شنیده ام
گفت پیغمبری از خدای تعالی پرسید از حال بلعم باعور و راندن او
با چندان آیتها و کرامتها ؛ خدای عز و جل گفت چندان نعمتهای
که من او را دادم یکروز هم شکر من بنگفت اگر در همه عمر یکبار شکر گفتی
هرگز آن نعمتها از وی سلب نکردمی پس بیدار شو ای مرد و از شکر
غافل مشو و بقدر امکان بر نعمتهای شکر گوی ؛ تا بسبب زوال نعمت
مبتلا نشوی که رد بعد از قبول و فراق بعد از وصال سخت دشوار است

والله الموفق فصل حاصل کار آنکه چون در نعمتهای خدای تعالی
نیکو تفکر کردی و این عقبات صعب بریدی و علمها حاصل
کردی و از گناهان پاک شدی و موانع پس انداختی و عوایق
دفع کردی و بر بواعث ظفر یافتی و از قوادح سلامت ماندی
بسیار حاصل شد مر ترا از خلعتهای شریف و مرتبهای بلند
پس تامل کن در آن بقدر عقل خود و شکر گوی بقدر طاقت
خود و مشغول کن زبان خود را بحمد و ثنای او و پر کن دل خود را
بعظمت او و باز میباش بقدر امکان از معصیت او و تا هرگز
که از شکر غافل شوی باز گرد و شکر گوی و بگوی ای خداوند
کریم چنانکه در اول فضل کردی بی استحقاق تمام گردان بفضل
خود بغیر استحقاق و بالحاح دست بالا کن و بگوی رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا
بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ
أَنْتَ الْوَهَّابُ ○ ای پروردگار ما میل مکن دلهای ما را سوی کجی
بعد از آنکه راه راست نمودی و ببخش ما را از نزدیک خود رحمتی که تو
بخشنده و پیوسته از زایل شدن این نعمتها خائف باش که

خطر بزرگ است ؛ حکیمی گفته است که مصیبت سخت در عالم پنج
چیز است ؛ یکی رنجوری در غربت ؛ دوم درویشی در پیری ؛ سوم
مرگ در جوانی ؛ چهارم کوری بعد از بینایی ؛ پنجم فراق بعد از
وصال ؛ و همچنین نعمتی که خدای تعالی ترا داده هست شکر میگویی
چون این همه کردی از جمله عارفان ؛ و عالمان ؛ و تائبان ؛
و طاهران ؛ و زاهدان ؛ و مجردان ؛ و قاهران بر نفس و شیطان ؛
و متقیان ؛ و ناصحان ؛ و صابران ؛ و خائفان ؛ و خاشعان
و متواضعان ؛ و راضیان ؛ و راجیان ؛ و مخلصان شدی ؛
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم **سوال**
اگر گویی که چون کار بدین سختی و دشواری است پس کم باشد کسی که
عبادت کند و بدان بمقصود رسد ؛ و کدام کس را قوت آن باشد
که این شرائط بجا آرد **جواب** بدانکه خدای تعالی گفته است
وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ ؛ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ
وَلَا يَشْكُرُونَ وَلَا يَتَفَكَّرُونَ ؛ یعنی بیشتری مردمان ندانند و شکر نگویند
و با این همه آسان هست هر کسی که خدای تعالی بر وی آسان کند بنده

جهد کردن و در خدای تعالی راه راست نمودن چنانکه گفت
وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ
اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ۝ یعنی کسانیکه مجاهده کنند در ساه ما
رهنمونی کنیم ایشان را و بدرستی که ما با نیکوکارانیم و چون
بنده ضعیف بدانچه بر ویست قیام نماید گمان بری به
پروردگار قدیر و غنی و رحیم که ترا ضائع گذارد و هرگز نه
إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ۝ سوال اگر
گوئی که عمر کوتاه هست و این عقبات دراز و سخت هست
پس چگونه عمر وفا کند که آدمی این همه شرایط بجا آرد و این
عقبات را قطع کند جواب ایجان بدانکه مراین عقبات
بس درازیست و شرایط دور و سخت و دشوار و لیکن
چون خدای تعالی خواهد که بنده را برگزیند ساه دراز او را
کوتاه کند و دشوار او را آسان گرداند بر وی تا بعد ازان
قطع این عقبات گویند چنین کیست این راه و چه کوتاه
هست و چه آسان هست این کار و من نیز همین گفتم +

چون بدین غایت رسیدم . کسی باشد که این عقبات را در هفتاد

سال قطع کند . و کسی باشد که در بیست سال . و کسی باشد که در ده سال

و کسی باشد که در یک سال قطع کند . و کسی باشد که در یک ماه قطع کند . بلکه

در هفته . بلکه در یک روز . بلکه در یک ساعت قطع کند . تا کسی باشد که

قطع کند بتوفیق خاص الهی به یک لحظه بیش نبود . یعنی که اصحاب

کهف را مدت ایشان یک لحظه بیش نبود که چون در ملک خود و قیام

نیز دیدند گفتند رَبُّنَا رَبُّ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ حاصل شد

ایشان را معرفت . و بدیدند آنچه درین راه است از دقایق

حقایق . و قطع کردند این راه را . و از جمله مفوضان و متوکلان

و مستقیمان شدند و این همه راه ایشان را مقدار یک ساعت و

یک لحظه حاصل شد . و یعنی سحره فرعون را که نبود مدت ایشان

مگر یک لحظه چون بدیدند معجزه موسی علیه السلام را گفتند آمَنَّا

بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ . و در او بدیدند .

و قطع کردند در ساعتی بلکه کمتر از ساعتی از جمله عارفان شدند

[illegible]

مثال

و مشتاق شدند به لقای خدای جل و علی تا یکبار ندا کردند

لَا ضَيْرَ اِنَّا اِلٰى رَبِّنَا مُنْقَلِبُوْنَ ۝ یعنی نیست زیانی که ما هرچه

میخواهی که ما بسوی پروردگار خویش باز گردنده ایم حکایت کرده

اند که ابراهیم ادهم بود چنانکه بود از کار دنیا روی بگردانید و این

راه بصدق سلوک کرد نگذشت بروی مگر مقداری که

از بلخ تا بروم رسید چنان شد که مردی از پل در آب می افتاد

اشارت کرد که بایست آن مرد در هوا بایستاد و خلاص یافت

و رابعه بصریه کنیزکی بود در عمر بسر آمده در بازار بصره میفروختند

کسی در و رغبت نمیکرد بسبب آنکه عمرش بسر آمده یکی از بازرگانان

بر و رحم کرد و بمقدار صد درم بخرید و آزاد کرد رابعه این راه

اختیار کرد و عبادت پیش گرفت یک سال تمام نشده بود که

عابدان بصره و علما بزیارت او در گرفتند بسبب بزرگی منزلت

او و اما آن کسی که خدای تعالی در باب او عنایت نکند و او را

بنفس او باز گذارد و بسا باشد که در کشتن از ایشان چنانچه یک

عقبه بمقدار دو سال بماند قطع نکنند و بسا لها وقفها کنند چنانچه یک

این راه و چه مشکل ست این کار پس بدانکه همه کار بیک لحظه باز میگردد
ذلک تقدیر العزیز العلیم العدل الحکیم سوال اگر گوئی
که چرا این یکی مخصوص شد بتوفیق خاص و این دیگر محروم و
هر دو در بندگی مشترک جواب بدانکه چون این سوال کنی از
سرادقات جلال ندا آید خاموش که ادب نگاه دار و سر
ربوبیت مشناس و حقیقت بندگی بدان که خدای تعالی از چیزی که
کند پرسیده نشود
قوله تعالی لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون میگوئیم که مثال این راه
مثل بصراط است در آخرت که کسی باشد از آن چون برق
بگذرد و کسی باشد که همچون باد بگذرد و کسی باشد که همچون
پرنده بگذرد و کسی باشد که همچون اسپ تیز رو بگذرد و کسی
باشد که همچون پیاده بگذرد و کسی باشد که چون در دوزخ بشود
بیفتد و کسی باشد که سگان دوزخ او را بگیرند و در دوزخ اندازند
پس همچنین است حال این راه در دنیا پس اینجا دو صراط
است صراط دنیا و صراط آخرت صراط دنیا مردمانرا هست
و هو لها کی او را [illegible] بینند و صراط آخرت صراط نفسها است

وهولهای او اهل بصر بینند • واختلاف احوال سالکان در
آخرت بسبب اختلاف احوال ایشان هست در دنیا • و پس تامل
واین را نیکو بدان • والله الموفق **فصل** پس از این بدانکه
حقیقت درین کار آنست که این راه در درازی و کوتاهی همچون
راهی نیست که آن را بپا قطع کنند بلکه این راه روحانی است
و قطع آن بدل است • بر حسب عقاید و بصایر • و اصل آن
نور سعادتی و نظر الهی است • که در دل بنده افتد • که بدان نظر
کار هر دو سرا بیقین بیند • پس این نور را بسیار باشد که بنده
صد سال بطلبد • و نیابد • و اثری از آن نه بیند • و این بسبب
خطای او باشد در طلب و تقصیر کردن او در اجتهاد • و
جهل او در طریق کار • و دیگری در پنجاه سال یابد • و دیگری در
ده سال بیابد • و دیگری در یکروز بیابد • و دیگر در ساعتی • و دیگری
لحظه بیابد • بعنایت رب العالمین • ولیکن بنده مامور است
به اجتهاد پس بر وی واجب است که آنچه فرموده اند بکند • تا بیابد
آنچه وعده کرده اند • و کار خیر مقسوم و مقدر است • و بر وی کار

و دیگری در بیست سال یابد

حاکم و عادل است + یَفْعَلُ اللّٰهُ مَا یَشَآءُ وَیَحْکُمُ مَا یُرِیْدُ

سوال اگر گوئی که چه عظیم ست این خطر و چه دشوار ست این کار

و چه بسیار ست چیزهائی که بنده درین راه بدان محتاج است +

پس تحصیل چندین شرائط و چندین عمل برای چه چیز است +

جواب بدانکه این که گفتی که کار سخت ست و دشوار و خطر

عظیم ست راست گفتی و این است که خدای تعالی گفت لَقَدْ

خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِیْ کَبَدٍ ۝ یعنی بیافریدیم آدمی را در

مشقت و رنج و ازین ست که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود + اگر

بدانید شما آنچه من میدانم بسیار بگریید + و اندک بخندید + و ازین ست

که ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه فرمود کاشکی سبزه بودمی که

مرا دواب بخوردندی + و ازین است که فضیل گفت رحمة الله علیه

من آرزو نکنم بر حال فرشته مقرب + و نه پیغمبری مرسل و نه بنده

صالح بلکه آرزوی حال آن کسی برم که آفریده نشده است + و ازین

هو عطا و سلمی گفت اگر آتشی افروزند و بگویند که هر که خود را درین آتش

بسوزد و ناچیز و معدوم محض گردد و بیم آن باشد که از فرحت بمیرم پیش

شدند + و اما سلامت در آخرت + هولهای و سختیهای آنجا
که انبیا و رسل نفسی نفسی فریاد کنند + و بگویند همچو ابراهیم امروز از تو
بجز نفس خود را + تا روایت کرده اند که اگر مردی را عمل هفتاد پیغمبر
باشد + گمان برد که خلاص نخواهد یافت + پس کسی که از چنین هولها
با دین اسلام بسلامت بیرون آید + و در چنین روزی از هولها
او سالم ماند + و در بهشت رود + این کار اندک نباشد + اما ملک و
کرامت دنیا با آنکه ملک نفاذ امر و تصرف و مشیت است + و این
بتحقیق در دنیا مر اولیای خدای راست که راضی اند بقضای او +
و بر و بحر و زمین ایشان را یک قدم است + و سنگ و خشت ایشان را
زر و نقره است و او میان + و پریان + و بهایم + و طیور مسخر
ایشانند + ایشان هرچه خواهند آن شود از آنکه نخواهند مگر آنچه
خدای تعالی خواسته است + و آنچه خدای تعالی خواسته است
بشود + از کسی نترسند و همه کس از ایشان بترسند + و هیچکس را خدمت
نکنند + و همه کس ایشان را خدمت کنند + ملک دنیا اکثر عشر این
نیست + اما ملک آخرت خدای تعالی + در وصف آن میگوید

اذا رأيت ثم رأيت نعيما وملكا كبيرا يعنى
چون به بینی انجا به بینی نعمتی وملک بزرگ یعنی بزرگ
دار ملکی را که پروردگار عالمیان انرا بزرگ فرماید + تو میدانی
که همه دنیا قلیل است + ونصیب یکی از ما قلیل هست از ان
قلیل با این قلت بذل مال وجان میکنی + تا ازان قلیل ازین قلیل
ظفر یابی + ولیسا باشد که نیابی + واگر بیابی با عذاب بسیار و
کدورت بی شمار هست + وانچه در ان خرج کنی از نفس و
مال بسیار کرده نبینی + پس چگونه باشد که ملک کبیر در دار
نعیم مخلد طلب کنی + ودر مقابله اچنین ملک دو رکعت نماز
گذاردن و یاد درم صدقه کردن بسیار شماری + چه جهل و
بیخبری باشد + بلکه آدمی را که هزار هزار نفس باشد و هزار هزار روح
باشد و هزار هزار عمر باشد بچند عمر دنیا + بلکه بیشتر و این همه را
برای این مطلوب عزیز بذل کند اندک باشد + واگر بمطلوب
ظفر یابد آن غنیمتی عظیم باشد + پس بیدار شو از خواب غفلت
بعد ازین کوشش کن که چون بنده خدای تعالی را طاعت کند

وخدمتش لازم گیرد واین راه بحد سلوک کند خدای تعالی او را
علی الجمله چهل کرامت وخلعت عنایت فرماید بست ازان در
دنیا وبست ازان در عقبی اما کرامتها وخلعتهای دنیا
اول آنست که خدای تعالی او را یاد کند وبروی ثنا گوید نه بی
بنده باشد که پروردگار عالمیان در ثنای او باشد دوم
آنکه خدای تعالی او را شکر گوید وتعظیم کند سوم آنکه خدای تعالی
او را دوست گیرد اگر رئیس محلتی یا امیری ترا دوست گیرد بدان بر
مباهات کنی ومفاخرت جوئی وتفعها گیری پس چه گوئی در
محبت رب العالمین تعالی وتقدس چهارم آنکه خدای تعالی
وکیل او شود وکارهای او را تدبیر کند پنجم آنکه رزق او را کفیل شود
وبی زحمتی ورنجی بدو رساند ششم آنکه خدای تعالی یار
ده او شود دفع کند از وی دشمنان او را هر که از ایشان به بدی
قصد کند هفتم آنکه خدای تعالی مونس او شود چنانکه به هیچ حال
مستوحش نشود هشتم آنکه عز نفس حاصل شود که بخدمت کردن
دنیا واهل او ذلت نورزد وبلکه را ملتفت نشود که ملوک وجبابره

دنیا او را خدمت کند نهم آنکه همت بلندش حاصل شود
تا از ملوث شدن بنجاست دنیا و اہل او کراہیت کند و
بلندی جوید دہم توانگری دل او را حاصل شود پس توانگر
ترین توانگران باشد در دنیا و دایما خوش دل بود و بہیچ شی
غمگین نگردد و یازدہم نور دلش حاصل آید کہ تا بدان بر علوم
و اسرار و حکمت مطلع شود کہ غیر او بر یکی ازان آگاہ نشود
مگر بجہد سخت و عمر دراز دوازدہم آنکہ فراخی دل در وی
پیدا شود کہ تا بہیچ چیز از محن دنیا و مصائب او دل تنگ نگردد
سیزدہم مہابتی در وی پیدا آید کہ نیکان و بدان او را
حرمت دارند و جملہ شریران و سرکشان ازو بترسند
چہاردہم محبت در دلہا کہ خدای تعالی او را در دلہا
ہمہ دوست گرداند پانزدہم برکت عام در کلام و در
نفس و در فعل و جامہ و مکان تا آنکہ بجایی کہ بران رفتہ است
و بمقامیکہ بران نشستہ است و بہ آدمی کہ او را دیدہ است
مردمان تبرک کنند شانزدہم مسخر شدن بحر و بر تا

اگر خواهد بر روی آب رود و اگر خواهد تمام روی زمین را بکمتر
از یکساعت قطع کند * هفتم تسخیر حیوانات از سباع
و وحوش و هوام و غیر آن و مر او را اجابت کنند و وحشیان
مرا غمه کنند و مر او را شیران تسخیر * هشتم ملوک او کنند کلیدها
زمین تا هر کجا که فرود آید مر او را گنجی است اگر خواهد * و هر جا که
پای زند مر او را چشمه آبی است اگر محتاج باشد * و هر کجا که فرود آید
مر او را مائده است اگر قصد آن کند * نهم جاه است
بر در خدای تعالی تا خلق بواسطه خدمت او وسیله کنند و بواسطه
جاه و برکت او از خدای تعالی حاجات خواهند * دهم
مستجاب شدن دعا است پس هر چه خواهد از خدای تعالی
مستجاب شود * و اگر شفاعت کند بپذیرد * و اگر بر خدای
تعالی سوگند خورد او را راست کند * و اگر بکوهی اشارت
کند در زمان زائل شود * و اگر چیزی در خاطرش بگذرد در
زمان حاضر شود * این است کرامات دنیا * و اما کرامات
عقبی اول آنکه خدای تعالی سکرات موت بر وی آسان

کند و این چیزیست که بهای همه پیغامبران ازان دیده است
تا باشند که مرگ او را بمنزله شربت زلال است مر تشنه را
دوم آنکه او را خدای تعالی بر معرفت و ایمان ثابت دارد
و هر خوفی و فزعی که هست ازین است سوم آنکه خدای تعالی
با روح و راحت و بشارت و امان فرو فرستد تا نترسد از چیزی که
او را در عقبی پیش است و اندوهگین نشود بر چیزی که در دنیا
گذارد چهارم مخلد بودن در بهشت در جوار پروردگار
عالمیان پنجم آنکه جلوه دهد روح او را بر ملائکه سموات و
اکرام و الطاف و انعام در سر و علانیه و مردن او را به
تعظیم جنازه او ششم ایمنی از فتنه سوال قبر و تلقین جواب
با صواب هفتم فراخی گور و روشنایی آن پس گورش روضه
باشد از ریاض جنت تا روز قیامت هشتم باکرام روح
او را بنهند در حوصلهای پرندگان سبز با برادران صالح با کمال
و خوشی بخیری که خدای تعالی ایشان را داده است نهم
حشر او در عزت و کرامت باشد از حله و تاج و براق دهم

ص رسولان

سپیدی روی و نور او **یازدهم** ایمنی از هولهای روز قیامت **دوازدهم** دادن نامه بدست راست و باشد که اصلا نامه ندهند **سیزدهم** آسانی حساب بکنند و باشد که اصلا حساب نکنند **چهاردهم** گران شدن ترازوی وی و شاید که اصلا بروی وزن نکنند **پانزدهم** خوردن آبهای حوض کوثر که بعد از آن هرگز تشنه نشود **شانزدهم** گذشتن از پل صراط و نجات یافتن از آتش **هفدهم** شفاعت در عرصات قیامت همچون شفاعت انبیا و رسل **هژدهم** ملک ابدی در بهشت **نوزدهم** رضای خدای تعالی **بستم** رویت رب العالمین اله الاولین و الآخرین جل جلاله بی کیف و وصف + بدانکه این کرامت ها که من شمرده ام بر اندازه فهم و علم قاصر و ناقص خود شمرده ام و با اینهمه مجمل و موجز کرده ام و اصل ها بر سبیل اجمال ذکر کرده ام + و اگر بعضی ازین را تفصیل کردمی این کتاب احتمال نکردی + نه چنین که من ملک ابدی را یک کرامت داشتم + و اگر این را تفصیل

و سیم + قریب جهل خلعت شود + از جور و قصور و لباس دیگر
آن و هر یکی ازین مشتمل ست بر تفاصیل بسیار + که محیط
نتواند شد آن را مگر عالم غیب و شهادة که خالق و مالک
ست و چگونه طمع بریم در معرفت آن و پروردگار سبحانه
میگوید فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا اُخْفِیَ لَهُمْ مِّنْ قُرَّةِ اَعْیُنٍ
جَزَآءً بِمَا كَانُوْا یَعْمَلُوْنَ و رسول صلی الله علیه وسلم
میگوید در بهشت چیزهای آفریده شده است که هیچ چشمی ندیده
است + و هیچ گوشی نشنیده + و در هیچ خاطری نگذشته پس
بذل کن ای برادر جهد خود را برای این مقصود عظیم +
و مطلوب عزیز + و بدانکه بنده را در جمله از چهار چیز اصلا
چاره نیست + علم + و عمل + و اخلاص + و خوف + از انکه می باید
که اول راه بدانی + والا چون کوری باشی + پس عمل کن
بران علم والا محجوب باشی + پس آن عمل را با خلاص کن
والا گیاهی باشی که درمان بار نباشد + و بی فائده بر آید
پس همیشه می ترس + و هراسان باش + تا انکه امان یابی

ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر

والا مغرور باشی + که همه سعی رایگان هست بی قبول + و این جملها
در مقابل این سختها قلیل هست راست گفته است + ذو النون
رحمة الله علیه + که همه خلق مرده اند مگر عالمان و همه عالمان خفته
اند مگر عاملان + و همه عاملان مغرور اند مگر مخلصان + مخلصان
بر خطر عظیم اند + میگویم که عجب ترین عجب ها از چهار کس هست یکی
از عامی که بی علم عمل کند + دوم از عالمی که بعلم عمل نکند + سوم از
عالمی که بی اخلاص عمل کند + چهارم از مخلصی که خائف نباشد
و بدانکه جمله کار آنست که بتفصیل خدای تعالی در چهار آیت گفته
است اول آنکه گفت اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنٰكُمْ عَبَثًا
وَّاَنَّكُمْ اِلَيْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ ۝ یعنی می پندارید که شما را برای
بازی آفریده ایم و بازگشت شما سوی ما نیست + دویم آنکه
گفت وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ ۝ وَاتَّقُوا
اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌ بِمَا تَعْمَلُوْنَ ۝ یعنی به بیند
نفسی که چه پیش فرستاد برای فردا از خدای تعالی
بپرهیزید خدای تعالی دانا هست بدانچه شما می کنید

پس انکه گفت وَالَّذِيْنَ جَاهَدُوْا فِيْنَا لَنَهْدِ
يَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَاِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِيْنَ ٥ یعنی
انانکه در راه ما مجاهده کنند بنمائیم راه خود ایشان را و خدای
عزوجل با نیکوکاران است + پس انکه گفت وَمَنْ
جَاهَدَ فَاِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ اِنَّ اللّٰهَ لَغَنِيٌّ
عَنِ الْعَالَمِيْنَ ٥ یعنی هر که مجاهده کند برای نفس خود
کرده باشد و خدای تعالے از عالمیان مستغنی است
و اما آمرزش می خواهیم از خدای تعالی از هر چیزی که
بدان قدم ما لغزیده است + و از چیزی که قلم
خطا بران رفته + و آمرزش می خواهیم از گفتهای
ما که موافق کردهای ما نیست + و آمرزش مے
خواهیم از چیزهای که بدان دعوی کرده ایم در علم و دین
از خدای تعالے + و در ان تقصیر کرده ایم بعمل
و آمرزش می خواهیم از خطهای که [illegible] ایشان
آرای گفته است و کتاب که نوشته ایم ا

و یا سخنی که گفته ایم * و یا علمی که افاده کرده ایم *
و می خواهیم از خدای تعالی تا بگرداند ما را
و شما را ای جماعت برادران عمل
کننده بر علمی که دانسته ایم * و نگرداند
بر ما علم ما را وبال * که او جواد
کریم و غفور رحیم است فقط
تمت الکتاب
بعون الملک
الوہاب
تم تم
تم